

حیام

نشریه هیات‌ها و مجالس حسینی

دوره جدید / شماره دوم / صفر ۱۴۲۴ / ۳۰ تومان

KHEIMEH



DESIGNED: DELIA AAROOZI



آیین هیات داری / حاج علیرضا پناهیان
رنگ سیاه، رنگ حیرت
گفت و گوی اختصاصی با حمید عجمی
برختی که روز عاشورا خون می‌گرید
مصاحبه با شاعر اهلیت
محمد جواد غفورزاده (شقق)
از این همه پریدن بالا کلافه‌ام!
عزاداری آنری زبان‌ها
یوخی سقایی سوئی غوغادی سقاخانه

شب چهارم

آن روز که قامت آدم را به دست خویش برپا کرد؛
آن روز که شیطان در برابر حق گردن افراشت؛
آن روز که ابراهیم تبر به دست گرفت؛
آن روز که موسی قدم به نیل گذاشت؛
آن روز که نوح کشتی را به موج و طوفان سپرد؛ آن
روز که یونس در دل ماهی نجوا کرد؛ آن روز که
عیسی در مردگان آهنگ زندگی دمید و ...

و خیمه گاه...
همچنان برپاست....

«مقیدان تو از ذکر غیر خاموش اند
به خاطری که تویی دیگران فراموش اند
هزار سال گذشت از حکایت مجنون
هنوز مردم صحرائشین سیه پوش اند»

شیعه هر جا که باشد در «خیمه گاه» حسین است
و به هر سو که نگاه می کند، خیمه های کربلا را
می بیند

خیمه ی سیدالشهدا و خیمه ی قمر بنی هاشم؛
خیمه ی حبیب، خیمه مسلم؛ خیمه گاه محل انتظار
است؛

انتظار پیکار، انتظار خونخواهی. محل تیز کردن
شمشیر است. محل غسل شهادت، محل تلاوت قرآن،
محل آماده شدن برای جان فشانی و ایثار...
خیمه گاه، محل مرور کردن درس های معرفت است.
خیمه گاه محل پس دادن آموخته های «احلی من
العسل» است.

خیمه گاه، محل آزمون «انی سلم لمن سالمکم و حرب
لمن حاربکم» است.

خیمه گاه، از آن روز برپا شد که خداوند پنج نام مقدس
را به خطی از نور بر ساق عرش نوشت؛

صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: محمد رضا زائری

جانشین مدیر مسؤول: مرتضی وافی

سردبیر: مهدی توکلیان

دبیر تحریریه: سید مهدی حسینی

طراحی: کانون تبلیغاتی صبا صفحه آرایی: سید مهدی حسینی

با همکاری: هانی اسکندری / روح الله ثانی / اسلامعلی خسروی / علی مهر

مجدتیه رضایی / مریم السادات قریشی / داود صالحی / مسعود معینی

حروف نگار: سید مهدی هاشمی

مطالب ارسالی را با خط خوانا و بر روی یک طرف کاغذ بنویسید. ● آثار و تصاویر ارسالی در صورت نیاز،
سالم بازگردانده می شود. ممکن است مجبور باشیم بعضی از مطالب را خلاصه و بازنویسی کنیم.

برای درج آگهی در نشریه تماس حاصل فرمایید.

نشانی: قم/ص.ب: ۳۷۱۸۵/۴۴۹ تلفن و دورنگار: ۰۲۵۱-۷۷۴۴۳۶۶



خیمه



- ۳ صلوات / خطبه
- ۴ میاندار (گفت و گو با حمید عجمی)
- ۱۴ علم و کتل
- ۱۶ تکیه (مرزبان حریم تشیع)
- ۱۸ کوچه / مصاحبه با استاد محمد جواد غفورزاده (شفق)
- ۲۴ زمزمه
- ۲۹ امن یحیی / ابشار اجابت (۲)
- ۳۰ حدیث باب عشق / تبلیغ
- ۳۳ خیمه نوجوان
- ۳۶ قتیل قاسم
- ۴۱ آداب (آیین هیات داری / ۲)
- ۴۲ امام حسین از دیدگاه بزرگان، اندیشمندان و مستشرقین غیر مسلمان
- ۴۳ علم و کتل / عاشورا در کشور کانادا
- ۴۴ علم و کتل / گزارش مراسم عزاداری ماه محرم در رواسجان
- ۴۵ علم و کتل / عزاداری در خوانسار
- ۴۶ از پنجره نگاه شما / نگاهی کوتاه به سه مراسم عزاداری در بین آذری زبانان
- ۴۸ تحلیل واقعه کربلا از زبان دکتر سید جعفر شهیدی
- ۵۰ پیر غلام / استاد ذبیح الله صاحبکار
- ۵۲ بحر طویل / گیاهان مقدس
- ۵۵ بیرق
- ۵۷ پیر غلام / محمد علی شیرخانی (ستایشگر)
- ۵۸ فن رنآ
- ۵۹ فرهنگ اصطلاحات مذاحی (۲)
- ۶۰ پذیرایی / گیرنده مذاح اهل بیت حاج آقا ...
- ۶۱ پذیرایی / راه های بدست آوردن یک شعر تحفه و ناب
- ۶۲ حاج آقا دعا بفرمایید
- ۶۴ فرم اشتراک و نمایندگی های بخش خیمه



گزیده‌ی سخنان مقام معظم رهبری:

• اصل پیام در مداحی اهل بیت

شما برادران عزیز، باید پیامی را که آن پیام همیشه به مداحان اهل بیت (ع) ارزش می‌داد، همواره حفظ کنید و آن پیام، پیام حفظ دین حق الهی در سایه ولایت اهل بیت (ع) و مبارزه با دشمنان اهل بیت (ع) و مبارزه با دشمنان حق و تمامی طواغیت و عصیانگراش است که در مقابل حق قرار دارند؛ این پیام باید حفظ شود.

• رسالت مداحان اهل بیت (ع) در سازندگی و هدایت جامعه:

شما مداحان و گویندگان فضایل اهل بیت (ع) بهترین کسانی هستید که می‌توانید حلقه‌ی عمل را به حلقه‌ی محبت متصل کنید و یک سلسله و زنجیره‌ی واقعی به وجود بیاورید. عاطفه‌ی مردم ما و پیوند و عشقشان به ائمه علیهم‌السلام، که حقیقتاً از شادی آنها شاد و در عزای آنها محزون و غمگین می‌شوند، عامل بسیار مهمی است که حفظ و تقویت و پالودن و پیراستن و جهت دادن و هدایت آن بر عهده‌ی کسانی از برگزیدگان است؛ از جمله همین سلسله‌ی محترم مداحان که صاحب این منصب عالی هستند. برادران عزیز! این انقلاب، دشمن دارد و دشمنان جدی هم دارد؛ اما انقلاب روی دوش ایمان مردم است و این ایمان باید هم عمق پیدا کند؛ هم صفا و جلا و هم مردم به این ایمان تشویق شوند. لهذا کدام زبان می‌تواند برای این کار، از زبان مداحان اهل بیت (ع) مناسبتر باشد.



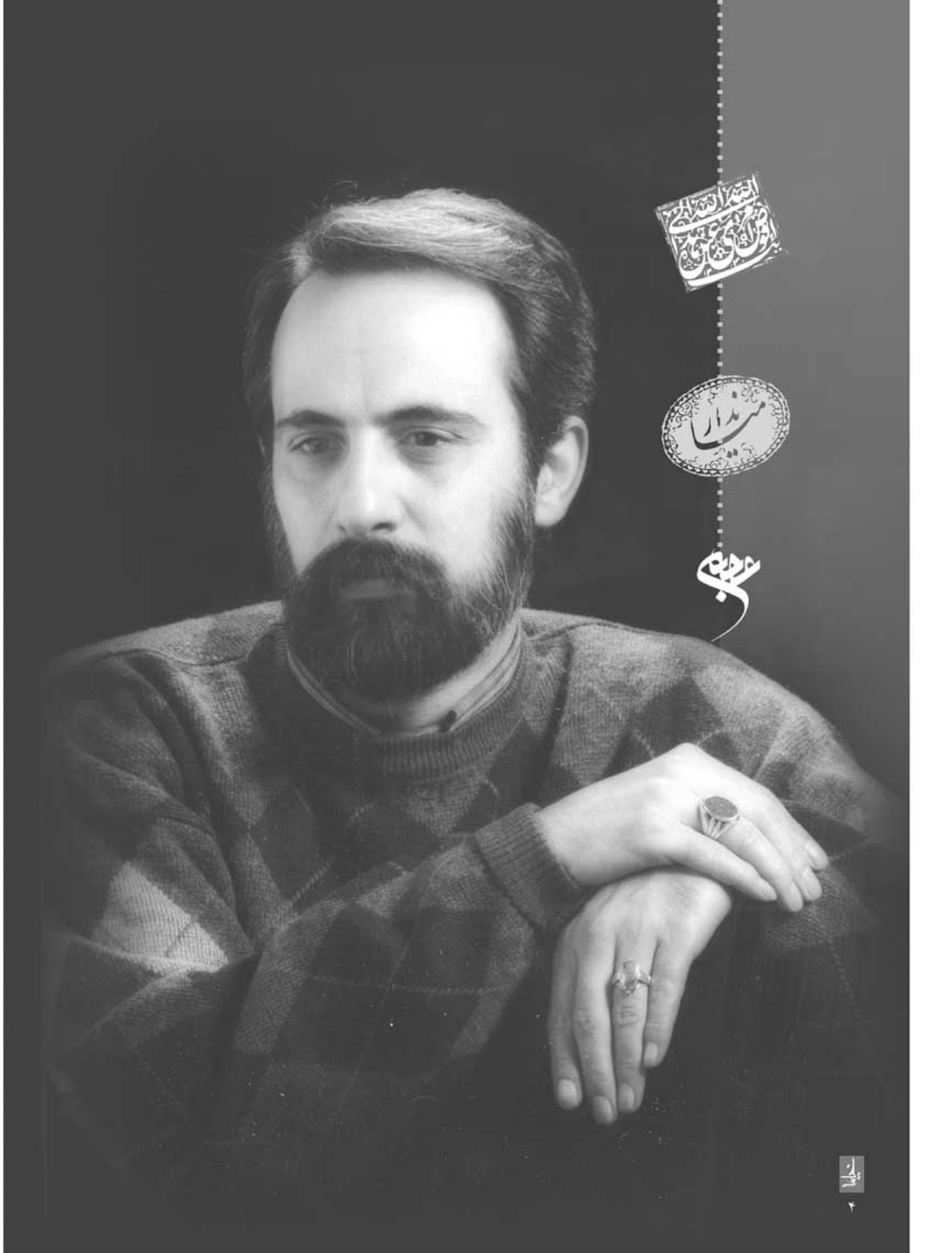
جمعه، ۱۷ محرم / اهل ولا جو روی به سوی خدا کنند
ساعت ۴ پامداد / اول به جان گمشده‌ی خود دعا کنند
قم، جمکران / سالن
بعثت:

در این لحظات ملکوتی همه با هم دعای فرج را می‌خوانیم، اللهم کن لولیک الحجه بن الحسن و همه یک جوری زمزمه کردند که معلوم بود با امید آمده‌اند حاجت دارند و التماس دعای خیلی‌ها را همراه آورده‌اند دعا که تمام شد، بغض‌ها ترکیده بود. کمتر از ده دقیقه به تحویل سال باقی مانده بود. نمی‌دانم چه شد که حال و هوای کربلا در دلم افتاد. گفتم • یاد همه باشید یاد امام، شهنا، یاد پدر و مادرهایی که به رحمت خدا رفته‌اند. بیایید این لحظات دل‌هایمان را به اسم امام حسین نورانی کنیم. السلام علیک یا ابا عبدالله... و همه رو به قبله نشستند، جوانی جلو آمد، کاغذی به دستم داد و لای جمعیت گم شد. نوشته بود: آقا شما را به امام زمان قسم بگویند برای شفای مادر من دعا کنند. عقره‌های ساعت به لحظه‌ی تحویل سال نزدیک می‌شد. سحر روز جمعه بود و بهترین وقت برای دعا. در روایت است که خدا از میان شبها و روزها بعضی را برای خودش انتخاب کرده است و یکی از آن شبها و روزها، شب و روز جمعه است. لحظه‌ی تحویل سال فرا رسیده همه هیجان‌زده بودند. جمعیت بی‌اختیار روی پایش ایستاد تا به سنت ایرانی در لحظه‌ی تحویل سال عمل کند، دعا و نیایش، دست نیاز به سمت هستی مطلق بلند کردن، و روی حاجت بر آستان حق ساییدن. به قرآن و اهل بیت برای یک سال ته، برای همه‌ی عمر دل سپردن... ساعت چهار و بیست و نه دقیقه را نشان می‌داد. دستها به سمت آسمان بلند شده دلها به هم گره خورد و صدای جمعیت در فضای جمکران پیچید. یا مقلب القلوب والابصار

• حاج آقا، مردم منتظرند، چیزی تا تحویل سال نمانده. میکروفون را به دست گرفتیم، نگاهی به جمعیت انداختیم و نفسی عمیق کشیدیم. • بسم الله الرحمن الرحیم، السلام علیک یا صاحب‌الزمان. با عرض سلام و خیر مقدم به شما اردتمندان و عاشقان حضرت ولی عصر که در استانه‌ی سال جدید از راه دور و نزدیک در این مکان مقدس و نورانی جمع شده‌اید و آخرین لحظه‌های سال ۸۱ را با نیایش و توسل به درگاه خدا... یکی از خادم‌ها جلو آمد و آهسته گفت: • بلندگوهای محوطه و صحن مسجد هم روشن است. مردم بیرون ایستاده‌اند و صدا را گوش می‌دهند. • در حالی سال جدید را شروع می‌کنیم که هنوز عطر و بوی امام حسین و ماه محرم به مشام می‌رسد. و نگاهم به جوان‌هایی افتاد که هنوز به عشق سیدالشهدا پیراهن‌های مشکی‌شان را به تن داشتند و عزادار ارباب بودند. اشک در چشم‌هایم حلقه زد

و ادامه دادم:

• مرتضی‌ی وافی



مستند

مستند

مستند



نگ سیاه

نگ حیرت

گفت‌و‌گو با حمید عجمی

■ مهدی توکلیان

عزاداری امام حسین و هیات امام حسین را سیاه می‌کنند چون مقام امام حسین علیه السلام، مقامی است که هیچ عقلی به کنه آن پی نمی‌برد و همه عقول انجا حیرت زده اند

اشاره:

«حمید عجمی» متولد سال ۱۳۴۱ و اهل یکی از قدیمی‌ترین محله‌های تهران، یعنی قلهک است. در خانواده‌ای مذهبی رشد یافته و از حضور معنوی پدرش «مرحوم حاج هدایت‌الله عجمی» که شاعر و خادم اهل بیت علیهم‌السلام بوده، بهره‌های بسیاری برده است.

از سال ۱۳۵۶ یعنی از پانزده سالگی به کلاس‌های خوشنویسی انجمن خوشنویسان ایران رفته و بیست و پنج سال است که به مشق و نگارش خط نستعلیق، مشغول است.

چهار سال از محضر استاد کیخسرو خروش بهره برده و دوازده سال شاگردی استاد غلامحسین امیرخانی را کرده است؛ حمید عجمی صاحب سبک خط «معنی» است؛ خطی که در سال امیرالمؤمنین علیه‌السلام با توجه به کاربری‌های متفاوت این خط در تبلیغات، به تمام مردم ایران اسلامی معرفی شد.

وی اهل هنر و ذوق است، کارهای گرافیکی زیبایی در قالب‌های گوناگون طراحی و اجرا نموده و علاقه وافری به ادبیات و عرفان اسلامی دارد. گفت‌و‌گوی نشریه «خیمه» با حمید عجمی تنها پرداختن به فعالیت‌های هنری او نیست؛ یعنی تنها با او، بحث از خط «معنی» نکرده‌ایم؛ حرف‌های او دغدغه‌ها و نگرانی‌هایی دربارگی هیئات، مداحی و ... است که به عنوان یک فرد فرهنگی و پدر فرزندان نسل سوم، با ما مطرح نموده است.

ابتدای گفت‌و‌گو را با خط «معنی» شروع کردیم و او درباره‌ی ابداع و ایجاد خط جدید، با ما سخن گفت:

بوجود آمدن یک خط، خیلی بزرگتر از آن است که یک خوشنویس یک اتفاق کوچکی ایجاد کند، برای اینکه انسانها خیلی که بزرگ می‌شوند، فقط در یک مقطع تاریخی می‌توانند تأثیرگذار باشند؛ همین طور که این قدرت بالاتر می‌رود و این شأن و جایگاه بالاتر می‌رود به مقام اولیاء و انبیاء می‌رسیم که اینها می‌توانند تاریخ را در واقع، از خودشان متأثر کنند؛ در کار خوشنویسی سنتی هم، که خط «معنی» بوجود آمد، به خاطر این نیست که یک نفر بخواهد تفاوتی ایجاد کند، به خاطر این است که در واقع این قوم تغییر کردند، وقتی تغییر کردند، آنچه که شایسته‌شان هست از طرف حضرت حق به آنها تزریق و اعطا می‌شود که «معنی» هم یک چیزی به این شکل است.

حاجت چرا اسم این خط را معلی گذاشتید؟

ببینید؛ من در آن دوره‌ای که خط «معلی» را شروع کردم و کار کردم، چون از وجود مبارک حضرت امیر(ع) متثر بودم و به این شخصیت بزرگ در تاریخ، همیشه یک حس خاصی داشتم و همواره بحث وجود مبارک ایشان در منزل ما بود، یقیناً من همه جانم شیفته‌ی وجود ایشان بود؛ در آن دوره هم، سعی کردم هر چه که دارم در واقع در راستای وجود ایشان هزینه کنم.

آنچه نتوان داد جز در دست محبوبان، دل است

و آنچه نتوان ریخت جز در پای خوبان، ابروست

به همین خاطر است که آن دوره، تنها چیزی که داشتم و می‌توانستم از سر ارادت، عرضه‌اش بکنم، این بود که نسبت به وجود مبارک حضرت امیر علیه‌السلام یک چنین واکنشی نشان بدهم در حقیقت اماندهایی که در جانم مهیا می‌شد و از وجود مبارک ایشان کسب می‌کردم باعث شد خط معلی از وجود ایشان نشأت گرفته شود. اما اینکه من می‌گویم، از وجود مبارک حضرت امیر؛ مقصودم علی بن ابیطالب هزار و چهارصد سال پیش نیست. مقصودم علی بن ابیطالب، بعنوان یک حقیقت کلی در عالم است؛ آن حقیقتی که، از آن موقعی که نورش خلق شد جاری بوده، از آن موقع که نور وجود مبارک پیغمبر(ص) و علی بن ابی‌طالب(ع) و بزرگانی که بعنوان ائمه‌ی اطهار مطرح و به عنوان یک حقیقت در تاریخ جاری هستند خلق شد؛ اشاره‌ام به اینجاست. هر حرکتی هم که در عالم تحقق پیدا می‌کند، در ذیل عنایت و تسلط این بزرگان به عنوان انسان کامل است؛ برای این که هیچ حقیقتی و هیچ حرکت حقیقی، هیچ وقت به نتیجه نمی‌رسد، مگر طبق عنایات انسان کامل؛ این از یک منظر، از منظر تاریخی‌اش هم ما وقتی به سنت اسلام و حقائق و واقعیت‌هایی که در دین اسلام هست رجوع می‌کنیم، آن کاتبی که، به مفهوم حقیقی، قرآن را کتابت کرد علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. یعنی بودند کسان دیگری که قرآن را نوشتند، اما در زاویه‌ای نبودند که این قدر نزدیک به پیغمبر باشند؛ از سوی دیگر در زاویه‌ای نبودند که انباشتگی از علم داشته باشند؛ در زاویه‌ای نبودند که خود حضرت رسول خدا، اینقدر واکنش‌های مثبت به آنها نشان بدهد؛ اینقدر مسلط به مفاهیم قرآن باشند. پس علی بن ابی‌طالب وقتی قرآن را کتابت می‌کند، حقیقتاً کتابت می‌کند و اول کاتبی است که بحقیقت، قرآن را کتابت کرده است، بنابراین وقتی که ما مسلمانیم و رجوعمان به دین اسلام است و تلاشمان این است که این حقایق را تجلی بدهیم، یقیناً نمی‌توانیم رجوع به اصل نکنیم می‌گوید که:

بس نکو گفتیم حکیم غزنوی

سر همانجا نه، که پاده خورده‌ای

وقتی کاتبی که از منابع و ذخایر معنوی اسلام و وجود مقدس پیامبر اسلام تغذیه می‌شود و بعد سعی می‌کند که خطی بنویسد که در جان خطش، وجود مبارک پیغمبر تجلی پیدا بکند، ناچار به این است که سر به درگاه وجود مبارک حضرت امیر بسپارد؛ یعنی به عنوان اولین کاتبی که بحقیقت قرآن را کتابت کرد. در طول تاریخ هم شواهد بسیار زیادی داریم.

حاجت آیا خوشنویسان قدیمی نیز به امیرالمؤمنین علیه‌السلام تمسک و

بهره جسته‌اند؟

بله شما وقتی احوالات خوشنویسان و قدما را بررسی می‌کنید، می‌بینید که بزرگان ما، مثل سلطان علی مشهدی یا میرعماد، یا بعضی از بزرگان در بعضی جاها اشاره کرده‌اند که، ما هر جایی که در کار خوشنویسی دچار معضل می‌شدیم، نیت می‌کردیم و سه روز به احترام حضرت امیر علیه‌السلام روزه می‌گرفتیم و ایشان را در خواب می‌دیدیم و ایشان مشکل ما را در خواب حل می‌کرد. هر خوشنویسی که در این وادی، قلم‌فرسایی بکند و چیزی را قلمی بکند اگر بخواهد رجوعش به حقیقت اصلی این ماجرا باشد، به عنوان اولین کار باید به حضرت امیر رجوع کند؛ این شد که من با دانستن حقایقی که در بطن کار خوشنویسی هست، متوجه شدم که حقیقت خط «معلی» از کجا آمده؛ بر همین اساس، نام خط «معلی» را از نام حضرت علی گرفتم و اسم آن را گذاشتم «معلی»؛ خطی که در واقع برتری یافته از یک وجود اعلی، که به نوعی همان علی اعلی است، که درعالم تجلی کرده است.

حاجت فرمودید در یک خانوادگی مذهبی رشد کردید؛ در این باره صحبتی

داشته باشید.

الحمدلله پدر من، اهل دین و دیانت بود و همانطور که شما فرمودید، خانواده ما یک خانوادگی مذهبی بود؛ منتهی یک خانوادگی مذهبی بسیار معمولی؛ نه خانوادگی که در واقع آدم فکر بکند که، با آدم‌های دیگر مملکت متفاوت است چون ایرانی‌ها اکثراً مذهبی‌اند، اکثر خانوادگی‌های سنتی‌اند و خانوادگی ما هم همینطور بود؛ یعنی پدر من تافته‌ی جدا بافته‌ای از بقیه‌ی مردم نبود؛ فقط علاقه‌مندی‌اش خیلی زیاد بود و چون طبعش روان بود،



به خاطر علاقه‌مندی که به اهل بیت علیهم‌السلام داشت شعر هم می‌سرود، اکثر شعرهایی که ایشان می‌گفت راجع به اهل بیت علیهم‌السلام بود؛ بنابراین با وجود چنین پدری، وجود علقه‌های معنوی در منزل ما، همیشه از همین صحبتها بود؛ مثلاً یک شب، جوهر و عرض؛ یک شب صحبت ماهیت و این سینا بود و یک شب هم صحبت حافظ بود؛ بسیاری از شبها هم صحبت علی بن ابی‌طالب بود. بالاخره وقتی آدم در چنین فضایی تنفس بکند، یقیناً از این فضا تأثیر می‌پذیرد. چون خانواده‌ی ما همه اهل این ماجرا بودند، من هم به نوبه‌ی خودم، با بضاعت اندکی که داشتم؛ سعی کردم تأثیر بپذیرم و این شد که در واقع من هم در این اتمسفر تأثیر پذیرفتم.

تجربا در محلی که در کودکی و نوجوانی زندگی می‌کردید، به کدام هیأت می‌رفتید؟

اما مسجدی داریم در قلهک، به عنوان «مسجد اعظم قلهک»؛ چون می‌دانید که قلهکی‌ها آدم‌های پاسایقه‌ی تهران هستند؛ یعنی تهرانی‌های قدیمند چون قدیم تهران یک شمیرانات بود، یک زرگنده و یک قلهک. بعضی از این جاها که الآن می‌بینیم نبود؛ ما طبق سنت خودمان، در مسجد محل برای خودمان مراسم داشتیم؛ مثلاً در مراسم‌هایی که در عزای امام حسین علیه‌السلام داشتیم معتقد بودیم که فقط باید سینه زد؛ نه زنجیر می‌زدیم، نه چیزی زاید بر سینه‌زدنمان داشتیم. چون معتقد بودیم که عزاداری سالم (سالم نه به مفهوم پاک) عزاداری که خیلی سنتی بود، همین سینه‌زدن است. این بود که در ایام عزاداری و ایام دیگر، پدر من، همیشه در مسجد سردمدار قسمتی بود. ایشان ماه رمضان‌ها کلاس قرآن داشت. در مسجد دعای افتتاح و سمات می‌خواند و چون صدای خوبی داشت، موقعی که جوان بود و رادیو کمتر بود، در ایام ماه رمضان در بالای پشت‌بام خانه‌ی‌مان در قلهک مناجاتی می‌کرد و در واقع محلی‌ها با صدای ایشان بیدار می‌شدند. همه‌ی زندگی که ما با ایشان داشتیم، خاطره است و به همین خاطر است که من نمی‌توانم قسمتی از آن را گزیده بکنم، به خاطر اینکه وجود پدرم بسیار پربرکت و معنوی بود؛ با اینکه شما اگر ایشان را می‌دیدید یک آدم معمولی بود، کارمند آموزش و پرورش و اصلاً این تفاوتها را در وجودش احساس نمی‌کردید؛ یعنی باید فرزندش می‌بودید تا متوجه می‌شدید که این آدم، چقدر سالم و بی‌غل و غش است. بر همین اساس، ما خاطره از ایشان زیاد داریم و زندگی ما، زمانی که ایشان در قید حیات بود، به خاطر بهره‌مندی از ایشان هیچ‌وقت در فضاهای معنوی و بحث‌های انسانی و ارزشی، کم نمی‌آوردیم و خط فعلی من هم در واقع از برکات وجودی ایشان و مادرم هست، چون خود ایشان در یک دوره‌ای خط می‌نوشت و خوشنویس‌های قدیم را می‌شناخت. یقیناً اگر پدری بخواهد برای فرزندش دعا بکند، سعی می‌کند که مطابق با مسیر فرزندش برایش دعا بکند و ایشان همیشه دعاهایی که برای من می‌کرد درباره‌ی خوشنویسی بود، مثلاً می‌گفت: **بابا امیدوارم قلمت این جوری بشود، امیدوارم خطت این جوری بشود امیدوارم روزی خطی بنویسی که چنان بشود، در واقع تا جایی که راهنمایی‌های ایشان از جهت بسیاری روی من تأثیرگذار بود. در یک دوره‌ی پنج‌ساله که روی قلم تحقیق می‌کردم تا سپیدی صبح نمی‌خوابیدم و سپیده را می‌دیدم و می‌خوابیدم.** در آن دوره، به مشکلات خاصی از جهت قلم تراشی برخورد کردم که خواب پدرم را دیدم و از ایشان راجع به قلم پرسیدم؛ و گله کردم که چرا این قلم من درست نمی‌شود و ایشان به من گفتند که قلم، مقام می‌خواهد و این جوری به کسی نمی‌دهند، سعی کن خودت را شایسته بکنی؛ این جوری نیست که چون تو خوشنویسی، همه ابزار و آلات درست می‌شود و تو پراحتی کار بکنی؛ در واقع ایشان بعد از این که فوت کرد، باز هم نقش مهمی در زندگی ما داشت خیلی این نقش اساسی بود؛ یعنی همه‌ی چیزهایی که به نوعی من دارم، چه در اتصالاتی که از جنبه‌ی معنوی با وجود مقدس حضرت امیر داشتم و چه در اتصالات صوری که به خط خوشنویسی گرایش پیدا کردم و خوشنویس شدم و خط «معلی» این جوری بوجود آمد، همه برکات وجودی ایشان است. برای اینکه ایشان، نقش بسیار پاکی داشته، به آنچه که می‌گفت اعتقاد داشت و انجام می‌داد.

تجربا آیا پدر شما به عنوان یک شاعر مذهبی، نوحه هم سروده‌اند؟

بله، ایشان نوحه زیاد داشت، در هیأت مناحی شمیران، رفت و آمد می‌کرد و با همه‌ی مناحان بزرگ، ارتباط داشت. چون شاعر بود و از ایشان شعر می‌گرفتند ایشان اعتقاد خیلی خاصی هم به ریتم و موسیقی داشتند که در بعضی از نوحه‌هایشان موجود هست؛ بر همان اساس این نوحه‌ها را جدید می‌گفت و ما می‌خواندیم، منتها در کتاب ایشان چاپ نکردیم؛ برای این که تعداد این نوحه‌ها زیاد بود و در کتاب نمی‌شود نوحه را با ریتم عنوان کرد؛ به همین خاطر احساسمان این بود که شاید به دیوان ایشان لطمه بخورد؛ چون ما در آن دوره‌ای که می‌خواستیم کتاب را چاپ کنیم فرصت جمع‌آوری نوحه‌ها و تنظیم آنها نبود؛ ولی ایشان نوحه‌های زیادی سرود و نوحه‌هایی هم که داشت، خیلی معروف شد.

تجربا آیا مرحوم پدرتان به عنوان یک شاعر و نوحه‌سرا در پیرامون مداحی، حساسیت ویژه‌ای نداشت؟

یکی از نکاتی که ایشان خیلی اهمیت می‌داد و همیشه گله داشت این بود که، چرا مناح‌های ما درس نمی‌خوانند و همیشه از اینکه مناحان ما، وقتی که شعر می‌خوانند، غلط و نادرست می‌خوانند، تأسف می‌خورد. و این که چرا وقتی که یک جمله‌ی عربی را می‌خوانند، غلط می‌خوانند؛ چه کسی گفته که مداح فقط باید صدایش قشنگ و خوب باشد؟! مداح می‌تواند شاعر خیلی خوبی هم باشد. می‌تواند ادیب باشد؛



همانطور که قدامی‌ما در واقع این‌گونه بودند و ایشان همیشه از این مسأله گله داشت، نمی‌شد که ما با هم به مسجد نرویم و مداحی بخواند و ایشان بعد از اینکه مداح خواند، به او نگوید که چرا اینجوری می‌گویید و این کلمه درستش این است؛ یعنی با اینکه خودش در مراسم این چنینی شرکت می‌کرد و با این آقایان ارتباط داشت، همیشه سعی می‌کرد که به این دوستان گوشزد بکند که درس بخوانید، مطالعه کنید، چون شما وقتی اهل بیت را مدح می‌کنید، اگر کلمه‌ای را اشتباه بگویید، در واقع این آبروریزی به شما بر نمی‌گردد و این سنت، دچار معضل و مشکل می‌شود؛ خیلی به این ماجرا حساس بود.

توجه به نظر شما برای جذب جوانان، در مجالس عزاداری می‌توان از هر شیوه‌ی مداحی و مولودی خوانی استفاده نمود؛ یا به عبارت دیگر، باید جوان‌پسند، عزاداری و شادمانی کرد؟

سوال شما خیلی شوال بجایی است. ببینید ما از اول انقلاب به این ماجرا پی بردیم که خوانند خیلی بزرگ است و هیچ کسی هم در این ماجرا شکی نداشت و بر اساس همین بزرگی و منش بود که دچار تحولات شدیم؛ حرکت کردیم؛ انقلاب کردیم و جنبه و جنگ ساخته شد. نکته‌ای که ما فراموش کردیم این بود که، فکر کردیم در مقایسه با وجود پروردگار، ابلیس خیلی کوچک است. خود ابلیس یکی از عاملان اجرایی این ماجراست و خیلی کوچک است؛ ولی در مقایسه با ما انسانها، موجود بسیار بزرگی است؛ از یک زاویه‌ی دیگر، ما هیچ جا در هیچ روایتی هیچ قولی نداریم که ابلیس به چه صورت ظاهر می‌شود و همیشه فکر می‌کنیم که ابلیس، موجودی هست که دست بچه‌های ما را از مسجد می‌گیرد، به میخانه می‌برد؛ که اگر چنین موجودی پیدا بشود، به او می‌گوییم ابلیس! در حالی که اصلاً این جور نیست؛ **آنچه که امروز**

در مداحی جدید پدید آمده، ابلیسی هست که در جان مداحی نهفته است؛ یعنی مداح ما امروز احساس می‌کند که باید مورد پسند جوان حرف بزند و این غلط است؛ چون ما اگر درست بررسی کنیم می‌بینیم

که نسبت به امام حسین، این جور نبوده که شخصی بیاید و بگوید این حسینیه را مشکی کنید و شخص دیگری بیاید علامتی درست بکند و شخص دیگری بیاید به احترام حضرت ابوالفضل بگوید امروز اگر تا بعد از ظهر آب نخورید، ثواب دارد! این جور نیست، اینها همه، حساب و کتاب عالم خلقت است و روی همه این مسایل فکر شده تا ما به اینجا رسیده‌ایم؛ هیچ وقت اینها حرکتی نکردند که فقط مورد پسند جوان باشد؛ اگر حرکتی کرده‌اند منطبق بوده با آنچه از امامشان سراغ داشته‌اند؛

ما در مداحی امروز متأسفانه درگیر فقدان شناخت امام و امام‌شناسی هستیم، به مفهوم مطلقش

اگر که در هر دوره‌ای وجود امام بررسی بشود متوجه می‌شویم که این امام چه تسلطی در عالم دارد و وجودش چقدر بزرگ است؛ وقتی به بزرگی امام پی ببریم، این جور راجع به آن صحبت نمی‌کنیم؛ مثلاً در متون عرفانی و مذهبی که از قدیم داشتیم هر جایی که ادیبی می‌خواست نام مبارک امام حسین را ببرد، حداقل چهار سطر مقدمه می‌گفت و بعد اسم امام حسین را می‌برد، برای اینکه می‌شناخت این «امام» یعنی چه؟! امامی که درباره‌ی وجودش می‌فرماید همه‌ی علم ۲۸ قسمت است؛ ۲ قسمت نزد خلق است و ۲۶ قسمت آن نزد امام است؛ این امام را وقتی من می‌خواهم مدح بکنم، نمی‌توانم پشت میکروفن بیایم و بگویم: «آقا قربون پاهات برم، قربون دستات برم!» چیزی که در سنت عزاداری یا در سنت مولودی‌خوانی ما یا در سنت ابراز احساسات به این بزرگان نهفته بوده، آیا چیزی بوده که منطبق با بزرگی اینها شکل گرفته، یا منطبق با سلیق مردم؟! اگر روزی جوانهای ما یک تیبی بشوند، آیا ما باید بیاییم راجع به اماممان طوری صحبت کنیم که اینها خوششان بیاید؟! برآستی آیا مداحان حاضرند بپذیرند اسم خاتم‌شان را اینطوری در یک جمع ببرند که ما می‌بینیم بعضی مداح‌ها ناموس اهل بیت را این جور توی مجالس اسم می‌برند. دست می‌زنند و سوت می‌زنند، یا حتی عزاداری‌هایی که شاهد هستیم بعضی مداح‌ها در مجالس‌شان کفریات می‌یافتند و اینها هر قسمتش کفر هست، اینها همه فقدان امام‌شناسی است.

علی بن ابیطالب می‌فرماید من کسی هستم که آسمانها را بپا داشتم، کسی هستم که مشتری را سر جایش نگه داشتم، مدار زمین بر عهده‌ی من است، درختان به اذن من رشد می‌کنند. اگر قرار باشد برای این چنین موجودی عزاداری کنیم یا مدحش را بگوییم، چگونه باید صحبت کرد؟ جز اینکه همان چیزهایی را که خودش گفته است باید در مدحش بگوییم؟ جز اینکه آنچه رسول‌الله در مدحش گفت باید بگوییم؟! امروز می‌بینیم یک‌سری شعرهایی را عده‌ای می‌خوانند که حتی در شان همسایه‌ی ما هم نیست؛ در شان اهل بیت علیهم‌السلام، که اصلاً نیست.

به عنوان مثال، چون حضرت رقیه‌سلام‌الله‌علیها سنش کم بوده، فکر می‌کنند که مجازند راجع به ایشان هر چه به ذهنشان می‌رسد و تصور می‌کنند بگویند، در حالی که این جور نیست. امام جواد(ع) هفت سالش بود که به امامت رسید. این وجود در عالم مقدس هست. مداح‌ها حق ندارند راجع به ایشان این‌گونه حرف بزنند.

ما نه تنها ناراحت نیستیم که امام حسین‌علیه‌السلام شهید شد، ناراحت نیستیم به فرق علی بن ابی‌طالب شمشیر خورد، ناراحت نیستیم امام‌های دیگرمان

اینجوری شهید شدند؛ بلکه افتخار می‌کنیم. عزای ما از آن موقعی است که این انسان، باعث شد آنها دچار این ماجرای مظلومیت شوند و از اینکه این حرکت از طرف ما انجام شد، سوگواریم؛ سوگواری ما به خاطر این ننگی است که بر جبین انسان نهفته است. وگرنه برای اینها سوگواری یعنی چه؟! برای چه و برای که؟! برای امام حسین؟! کسی که صاحب عالم است؟! بنابراین ما به خاطر ضعفی که در وجود انسان نهفته است، سوگواریم برای انسان که امامش را دید و با او چنین کاری کرد. شما اگر که جای خلائوند بودید و موجودی مثل امام حسین علیه‌السلام داشتید، جز این برایش رقم می‌زدید؟! جز این شایسته‌اش بود؟! اینقدر با صلابت و زیبا! کسی که بیوندش با خون بود، کسی که این گونه خودش را در عالم نشان داد، چه چیزی زیباتر از این؟!

و اگر شناسایی بشود که وجود امام حسین چه وجودی در عالم است، حناقلش این است که می‌فهمیم بیش از هزار سال است نام و یاد امام حسین برپاست و الآن هم باید مطابق شونانی که در این هزار و چهارصد ساله بوده حرف بزنیم، اما نه به این گونه که برخی مناخان می‌گویند مثلاً چون حضرت رقیه سنش کم بود، هر چه دلشان بخواهد می‌گویند یا به امام زین‌العابدین که می‌گویند «بیمار» به قول آقای مطهری که می‌گویند: آقا امام زین‌العابدین یک روز، دو روز مریض بود، آن هم در وقایع کربلا، کجا امام زین‌العابدین بیمار است؟! سراسر زندگی‌اش تلاش و مردانگی هست و جوهر غیرت بود، کدام بیماری که اصلاً اینجوری امام را معرفی کردید؟

یا در مورد حضرت عباس علیه‌السلام، با آن هیبت و با آن اقتدار و رشادتی که هم از نظر پیکر و هم از نظر روحی داشته است. شما وقتی شخصیت حضرت عباس را نگاه می‌کنید می‌بینید که نزدیک به شخصیت علی بن ابی‌طالب است؛ خلائوند رسول‌الله را فرستاد و علی بن ابی‌طالب را به عنوان حافظ وجود حضرت رسول در کنارش گذاشت و از علی انتظار داشت که سایه به سایه دنبالش برود و دقیق از او محافظت کند، در بسترش بخوابد، در جنگها با او موافقت کند، در خوشی‌ها با او سهیم شود، در زندگی و فرزندش با او شریک شود در معراجش شریک شود... و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نیز در کنار حسین، حضرت عباس را گذاشت و فرمود: عباس جان! در کنار حسین، سایه به سایه حرکت می‌کنی، دقیقاً مقابلش باید بایستی، از خطرات محافظت کنی، هر کاری که داشت زودتر برایش انجام بدهی... امروز با این شخصیت و با این تجلی برخورد می‌کنیم، یا این که می‌گویند «حضرت عباس آمد جلوی فرات، آب را برداشت و نای درونی به او گفت برادرت تشنه است، چگونه آب می‌خوری؟ آب را ریخت و برگشت...» خلائوکیلی! حضرت عباس با این شرایط روحی و این اقتداری که در عالم داشت؛ برایش زیننده است که ما این کار را به عنوان یکی از فضیلت‌های بزرگ حضرت عباس بدانیم؟!

ببینید! این اتفاق، در تاریخ افتاده و من منکر نیستم، اما اینطور هم نیست که بگوییم «حضرت عباس آب را برداشت و بعد آب را نخورد، چه آدم بزرگی بود که آب نخورد!». ما در تاریخ آدمهایی داشتیم که اگر جای حضرت عباس بودند آب را نمی‌خوردند؛ یاران بیغمیر هم این کار را نمی‌کردند؛ یاران امام حسین هم این کار را نمی‌کردند؛ کسی که جلوی امام حسین می‌ایستد و چهارده تیر می‌خورد تا امام نماز بخواند، اگر جای حضرت عباس می‌رفت، آب می‌خورد؟! نمی‌خورد؛ چرا حضرت عباس این کار را کرد؟ حضرت عباس به خودش می‌گوید که «سی سال است که از او (یعنی امام حسین) زودتر آب نخورده‌ای الآن چگونه می‌خواهی آب بخوری؟» این غیرت است که با آدمهای دیگر با این پشتوانه یک عمر، آن را ندارند. آدمهای دیگر یک عمر زودتر آب خوردند اما حضرت عباس کسی بود که در عمر خودش زودتر از حضرت حتی آب نخورده بود، در عمر خودش جلوتر از حضرت نرفته بود، در عمر خودش کاری نکرده بود که او دوست نداشته باشد. اکنون هم که به آب می‌رسد زودتر از او آب نمی‌خورد وگرنه آب نخوردن او مهم نیست؛ یک عمر آب نخورده است چگونه آب بخورد... این چیزهایی که حضرت عباس به خودش می‌گوید؛ این است که سی سال است که زودتر از او آب نخورده‌ای امروز که نمی‌توانی بخوری.

منتها همین داستان را از زاویه‌ای مطرح می‌کنیم که جوان امروز می‌گوید: چه بسا انسان، کسی را دوست داشته باشد و این کار را بتواند بکند! این چه فضیلتی است؟! از یک زاویه می‌گویند حضرت عباس آن قبر شوکت داشته است و... از زاویه‌ای دیگر، یک کار کوچک را به عنوان تعریف و تمجید از وجود بزرگواری می‌گویند، در حالی که در زندگی حضرت عباس، این عمری که جلوی امام حسین (ع) آب نخورد مهم است. ازدوران کودکی تا بزرگی، عمری برادرش را «برادر» صدا نزد جز در زمانی که بر روی زمین افتاد و شهید شد این‌ها یک عمر هنر حضرت عباس است؛ نه اینکه فقط وقتی که به میدان آمد این کار را انجام داد؛ ببینید اینها یک چیزهایی هست که اگر بررسی و پژوهش بشود و بعد در اختیار





حضرات مناخان قرار بگیرد، بسیار مفید خواهد بود. اصلاً برای مناخ‌های ما کلاس بگذارند که امام‌شناسی یعنی چه؟! خدا گواه است که به این باور می‌رسند که مگر می‌شود به این سادگی اسم اهل بیت علیهم‌السلام را آورد. بعضی مواقع در شرایط شخصی خودم که چیزی می‌خواهم، نمی‌توانم بگویم! برای اینکه آدم نگاه می‌کند و بعد از تأمل می‌ماند که: «از امام زمان چه بخواهم?!»

یک نفر پیش من گفت که آرزوی من این است که امام زمان را ببینم. گفتم به حضرت، چه می‌خواهی بگویی؟ تصور کن که الآن امام جلوی تو ایستاده، چه می‌گویی؟! گفت: می‌گویم سلام؛ گفتم: امام می‌گوید علیک‌السلام؛ می‌گویم: آقا ما بدبختیم؛ بیچاره‌ایم. گفتم: خوب، بعد چی می‌گویی؟! طبق معرفت حرف می‌زنی چقدر معرفت داری؟! اگر حواست را جمع نکنی، آخرش ختم به «دوو» و «هیوننا» می‌شود! ولی آدم‌هایی را من می‌شناسم مثل «فواد کرمانی»، مثل «عمان سامانی» که این وجود را ندیده بودند، اما قصاید فواد راجع به امیرالمؤمنین را بخوانید، ببینید این آدم، اگر حضرت علی(ع) را دیده بود، چه می‌گفت؟! ببینید اینها در جهت کسب معرفت کوشیدند؛ اینها اگر امام را می‌دیدند حرف برای زدن داشتند؛ من که امروز آمدم بعنوان یک خوشنویس، این کارها را می‌کنم، اگر خطر بکنم، بگویم امام زمان اجازه بدهید من شما را ببینم؟! من خدای ناکرده کارم به «هیوننا» ختم می‌شود! در ضمن این خواسته‌هم خواسته‌ی بجایی نیست؛ من کجا و آن وجود کجا؟! آدم خجالت می‌کشد چشم در چشم این بزرگان بینناز! البته اگر معرفتش بالا برود.

و نمی‌خواهم به مناخ‌ها بی‌احترامی بکنم. من دغدغه‌ی فرهنگی دارم، بچه‌ی من هم این چیزها را گوش می‌دهد این نواری که من شنیدم که عده‌ای «عو عو» هم می‌کردند، به عنوان اینکه ما «کلب‌الحسینیم» ما «دیوانه‌ی امام حسین» هستیم... ببینید! تزریق این ماجراها، چیزهایی را زیر سؤال می‌برد و اتفاقاتی را در تاریخ ایجاد می‌کند که زودتر اینها، کار من و شما نیست. برای اینکه ابلیس وقتی رخنه کند، به همین سادگی‌ها بیرون نمی‌رود؛ مضافاً اینکه اگر ابلیس در این وادی رخنه کرد، یقیناً بنانید ما چیزهایی را از دست داده‌ایم و به نظر من جا دارد شما در مجله‌تان، علیه این ماجرا یک حرکت قوی انجام بدهید و بعد هم از دستگاه‌های ذریعاً بخواهید که اصلاً یک جایگاه پژوهشی برای تغذیه‌ی علمی و فنی مناخان ایجاد بکنند؛ بعد هم فیلترهایی بگذارند که، هر کسی که صنای خوبی داشت نتواند بخواند؛ آقا از کجا می‌دانید که این آدم، کی هست؟! واقعاً اگر آدم، وجود مبارک امام حسین(ع) یا حضرت زهرا(س) را شناسایی بکنند، می‌فهمد و از خود می‌پرسد که هر یک این بزرگواران آیا وجودی هست که بشود اسمش را برد و کف زد؟ می‌شود اسمش را برد و شادی کرد؟! این شخصیت‌هایی که وجودشان در ملحفه‌ی حزن پیچیده شده، سراسر عمرشان محزونند؛ اصلاً تفکر شیعی، محزون است.

انجایی که چشم عنایت این بزرگان، ما را «امت» خطاب می‌کند، شادیم و شیرینی می‌خوریم؛ آنجایی که همین انسان باعث شد که این بزرگواران به این روز بیفتند، سوگوار خودمان هستیم؛ و گرنه دامان این بزرگان، بالاتر از این مراتب هست که آدم بخواهد با این حرکاتش، چیزهایی را به آنها ثابت بکند. ما باید به خودمان ثابت بکنیم، اسم «امت» که روی ما می‌گذارند شاد باشیم، یاد کراهت عملمان که می‌افتیم، سوگواری و گریه کنیم؛ باید ببینیم راجع به امام حسین(ع)، راجع به حضرت زهرا(س) و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، که یک عمر خون دل خورده‌اند چه می‌دانیم. وقتی حضرت می‌گوید از راه آسمان از من بپرسید، از دانه‌های ریش حضرت می‌پرسند خوب با این جماعت چه باید کرد؟! نباید سوگوار باشیم؟! می‌شود اسم حضرت علی را آورد و بشکن زد؟! اصلاً امکان‌پذیر نیست؛ منتهی ما داریم به سمتی می‌رویم که این چیزها تحقق پیدا می‌کند و اثمی ما به لحاظ شرایط وجودی مان و به لحاظ وظیفه‌مندی‌شان، در این ماجرا سکوت می‌کنند و ما متوقعیم که اگر کسی آمد حرفی خطایی زد، اهل بیت ادبش کنند؛ اما او را ادب نمی‌کنند، سکوت می‌کنند؛ برای اینکه چرخه‌ی نظام هستی را به هم نمی‌ریزند؛ چرخه، دست خودشان است هیچ جا جلوی این ابلیس را نمی‌گیرند؛ برای اینکه تکمیل شدن این چرخه، با وجود ابلیس است، منتها دارند ما را محک می‌زنند که ببینند کجا می‌رویم؟! دقیقاً آنچه امروز در سوگواری ما، در فرهنگمان، در هنرمان و در همه‌ی مقاطع گوناگون، رخنه کرده، همین است؛ منتها امروز، مناخ ما چون با صدا سر و کار دارد، ما این صدا را می‌شنویم و گرنه این خطرات در جان چیزهای دیگر و حرکات دیگر ما هم هست.

از این زاویه، مناخ‌های ما وقتی می‌خواهند مناخی کنند، چاره‌ای ندارند جز اینکه به امام‌شناسی‌شان رجوع کنند، خوب طبیعی است که وقتی مناخ کتاب نخواند، حرف روحانی را هم گوش نهد، مطالعات جنبی هم نداشته باشد و بر اساس حسش بخواهد بخواند، یقیناً ابلیس در او نهفته است؛ ابلیس که قول نداده است ما را همیشه دعوت به عرق‌خوری بکند! ابلیس قرار نیست ما را یک دفعه به عقب می‌کشد و ببرد؛ من در وادی تخصص خودم می‌گویم، ابلیس خوشنویسی در جان خوشنویس نهفته است؛ اصلاً اینها توأمان هم دیگرند؛ قدیمی‌ها و استاد‌های ما به ما می‌گفتند وقتی خط نوشتی و خسته شدی و خواستی قلمت را زمین بگذاری، یک ربع تا بیست دقیقه‌ی دیگر بنویس؛ علی‌رغم میل باطنی‌ات. هر اتفاق دیگری که بخواهد بیفتد در مدت یک ربع، بیست دقیقه می‌افتد، چون آن زمانی که تو داشتی وقت صرف می‌کردی و خط می‌نوشتی، داشتی نفس‌پروری می‌کردی؛ خوشت می‌آمد که می‌نوشتی؛ اینها سود نمی‌دهند؛ اما آن موقع که دیگر نمی‌خواهی بنویسی و طبیعت نمی‌پذیرد، اگر بنویسی، نتیجه‌ای برایت حاصل می‌شود؛ برای اینکه آنجا خالص می‌شوی و دیگر به خاطر نفست نمی‌نویسی در اینجاست اتفاقی برایت می‌افتد در خیلی از اذکار داریم که سفارش شده، آقا این ذکر را که می‌گویی، باید مداومت داشته باشی، اگر یک شب خوابت ببرد، چله را باید دوباره شروع کنی؛ یعنی تو باید خلاف این ماجرا عمل کنی.

شما الان رسم مناخی امروز را از بعضی از آقایان بگیرید، ببینید حرفی برای زدن دارند؟! اصلاً این طور نیست

القرآن

القرآن العظيم
الذي هو نور
الهدى والرحمة
للذين أحسنوا

القرآن العظيم
الذي هو نور
الهدى والرحمة
للذين أحسنوا



و من اتفاقاً نسبت به این ماجرا، خیلی گله‌مندم منتها چون قدرت ندارم، نمی‌توانم جلوی این ماجرا بایستم. متأسفانه چیزی که امروز از طرف مناخان ما تزییق می‌شود، جز «عوامیت» نیست؛ در حالی که من هنوز به پادم مانده که در سن سیزده، چهارده سالگی، قصایدی را از زبان بعضی مناخ‌ها شنیده‌ام که هنوز هم که یک بیتش را می‌شنوم، تمام وجودم دچار یک شیدایی و انگیزش خاص می‌شود. خوب! ما امروز درگیر این ماجرا شده‌ایم، برای اینکه ما آمدیم از احساسمان کمک گرفتیم نه از عقلانیت‌مان و بدون شناخت نسبت به امام حسین(ع) حرف زدیم. اهل دلی به من می‌گفت هر کس بیشتر اهل دانایی باشد خدایش بزرگتر است. امام حسین فقط این نیست که ما بدانیم چه زمانی پندیا آمد و چه زمانی شهید شد؛ امام حسین مربوط به یک دوره نیست؛ علی بن ابی‌طالب فقط در دوره‌ی آدم ابوالبشر یک بار شهید نشد، در دوره‌ی آدم‌های گذشته‌ی خودش هم، بارها شهید شد و اینها کسانی نبودند که مربوط به دوره‌ای خاص از عالم باشند؛ حقیقتشان جاری است؛ اگر اینها نباشند ما نمی‌توانیم نفس بکشیم. اینها چیزهایی است که هم در معقولات عرفانی ما ثابت شده است هم در معقولات فلسفی ما.

از جهت فلسفه و علم و عقلانیت، این مسأله ثابت شده است که بدون انسان کامل، نمی‌شود نفس کشید. حالا اگر آدمی متوجه باشد که این «انسان کامل» یعنی چه، راجع به آن چه‌گونه صحبت می‌کند؟ واقعاً از نان شب واجب‌تر هست و باید به آن رسیدگی کرد؛ چون خیلی‌ها زده می‌شوند. من بعضی از این نوارها را شنیدم دیدم که بعضی‌ها از مناخان، راجع به امام حسین صحبت می‌کنند می‌گویند «کاپیتان حسین!» چرا؟! چون که شنیده‌اند «ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه» شما نگاه بکنید، ببینید این کجای سنت ما بوده است؟ این مسایل عواقب دارد! امروز ابلیس در زیر پوشش عزاداری امام حسین، دارد حرکت می‌کند؛ دارد رشد می‌کند. علی بن ابی‌طالب خدمت پیغمبر رسید دید شخصی آنجا نشسته، از آن شخص خوشش نیامد؛ او که رفت، علی علیه‌السلام پرسید: یا رسول‌الله! چه کسی بود. فرمود: ابلیس بود. حضرت، دنبال ابلیس رفت و به قول ما یقه‌ی ابلیس را گرفت. ابلیس گفت: یا علی! من از سر حسادتم این کار را می‌کنم و مگر نه من هم دارم آن چرخ را می‌چرخانم؛ نمی‌گذارم کسی به شما نزدیک بشود؛ حیف هستید. از وقتی که انسان رقیبش شد این مشکلات برایش پیش آمد و ما اشتباهی که کردیم، این بود که، ابلیس را در مقابل خودمان خیلی کوچک دیدیم؛ در حالی که ابلیس، در

مقابل پروردگار کوچک است؛ از موقعی که این اشتباه را کردیم، ابلیس آمد و خیلی هم خوب آمد. کار ابلیس در واقع تدریج است؛ هر چقدر حقیقت، دفعتاً ظهور می‌کند، ابلیس کارش تدریج است.

شما دیدید که لامپ را اختراع کرده‌اند کلید را که می‌زنید اگر دو دقیقه طول بکشد تا لامپ روشن شود، هیچ کس این لامپ را دوست ندارد. برای اینکه دنبال نور است. همه دوست دارند کلید را که می‌زنند، یک‌دفعه نور بیاید. حتی در جنبه‌های صوری این مصداق وجود دارد. جنس حق این است. حتی اگر این نور، یک نور مصنوعی باشد، جنس حق این است که دفعتاً تجلی می‌کند؛ ولی جنس ابلیس این نیست؛ او خرده خرده می‌آید، شما نگاه بکنید در این پانزده سال اخیر، چه بر سر مجالس عزاداری امام حسین آمد، امام حسینی که وقتی یک واعظ می‌خواست اسمش یا اسم حضرت امام علی بن ابی‌طالب را ببرد، حداقل پنج دقیقه برای این ماجرا، مقدمه می‌گفت که، حضرت روح‌الاعظم، امام‌الموحدین، یعسوب‌الدین، اسدالله‌الغالب، آستان ملائک پاسبان، حضرت علوی، «علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام»... این حرفها را می‌زدند، که یکبار بگویند: «حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام». بعد شما نگاه بکنید برخی از مناخان، حتی کلمه‌ی حسین را هم درست نمی‌گویند. یک دانه «سین» مانده و یکدانه «ی» از اسم مبارک حسین علیه‌السلام. من نمی‌دانم این احترام گذاشتن در کجا رسم بوده است؟!

اخیراً در مجالس روزهای تاسوعا و عاشورا و در بین دسته‌های عزاداری استفاده از ارگ مرسوم شده است؛ در این باره چه تحلیلی دارید؟

این چیز غریبی نیست، اگر بر همین مصداق و رویه جلو برویم، مایکل جکسون هم عزاداری خواهد کرد!

لطفاً درباره‌ی ترکیب رنگ‌ها بویژه رنگ «مشکی» و ارتباط آن با «محرم» توضیح بدهید؛ هم‌چنین درباره‌ی نمادهای عزاداری سنتی، که هنوز هم در دسته‌های عزاداری وجود دارد، توضیحاتی بیان فرمایید.

سنتی که امروز بنان پرداخته می‌شود، به عنوان میراث به ما رسیده است و ما وارث

این سنت هستیم؛ نکته‌ای که باید خوب بدانیم، این است که این سنت، ریشه‌دار است؛ ریشه‌های بسیار معنوی هم دارد؛ آنچه که در واقع، از رنگها و فرمها در عزاداری امام حسین علیه‌السلام استفاده می‌شود، از روی حساب و کتاب است؛ اینجوری نیست که کسی آمده باشد و سرخود، رنگی را برای عزاداری امام حسین تعیین کرده باشد؛ وقتی ما رنگ مشکی را تن می‌کنیم برای این است که سوگواریم و لباس مشکی هم مکروه است؛ وارد هیأت امام حسین علیه‌السلام که می‌شویم متوجه می‌شویم که هیأت را مشکی‌پوش کرده‌اند آن جا بر خلاف آنچه که خیلی‌ها معتقدند مشکی سمبل و نشان عزاداری برای امام حسین است، سیاه، رنگ «حیرت» است؛ شما در مقابل رنگ سیاه که قرار می‌گیرید، تفکرتان ثابت می‌شود چرا که این رنگ، بسیار عمیق است، و همانطور که نور به آن می‌خورد و بر نمی‌گردد، ذهن شما وقتی می‌خواهد در رنگ سیاه نفوذ بکند به انتهای رنگ سیاه نمی‌رسد؛ انسان وقتی چیزی را بررسی کند و نتواند به عمقش پی ببرد، دچار حیرت می‌شود. عزاداری امام حسین و هیأت امام حسین(ع) را سیاه می‌کنند، چون مقام امام حسین علیه‌السلام مقامی است که هیچ عقلی به کُنه آن پی نمی‌برد و همه عقول، آنجا حیرت‌زده‌اند. شن امام حسین را نگاه بکنید، به یارانش می‌گوید بروید میدان؛ به آنها حرمت می‌گذارد که در جان‌نثاری پیش قدم باشند؛ اینها میدان می‌روند، بعد اهل بیتش، بعد یکی یکی بچه‌هایش می‌روند و شهید می‌شوند و سپس خود حضرت می‌رود و این قیامت را برپا می‌کند این وسط شما در وجود چنین شخصی حیرت نمی‌کنید؟! همه‌ی عالم حیرت می‌کنند؛

سبز، دیگری سمره‌ای و یکی هم قرمز، دقیقاً از جایی که دست بریده شده، رنگ قرمز است و باز آن قسمت بالایی «کُتل» که مشکی رنگ است دوباره بیانگر مقام حیرتی است که در «کُتل» موجود است؛ شما اگر بخواهید در عزاداری امام حسین دقت کنید خواهید فهمید که تمام این‌ها، ریشه‌های سنتی داشته است و اصلاً اینجوری نبوده که شخصی بگوید از امروز اینجا را سیاه کنید و... منتها امروز شما می‌بینید که عزاداری امام حسین در برخی‌ها بعضی چیزهایش تغییر کرده و سر خود، آدمها «رنگ» اضافه می‌کنند؛ شما نگاه کنید، ببینید کتیبه‌هایی که برای امام حسین استفاده می‌شده کتیبه‌های عمودی و کتیبه‌های افقی هر کدام به نوبه‌ی خود محل استفاده‌اش فرق می‌کرده؛ و بالای کتیبه‌های عمودی، همیشه یک شیر حک می‌شده و بعد شعر در زیر آن می‌آمده؛ بر روی این پرده‌هایی که در کتیبه می‌زدند اشعاری را می‌نوشتند که بیانگر اتفاقات عاشورا نیست، بیانگر احوالات درونی امام حسین است؛ در هر پرده‌ای که شما نگاه کنید، بیانگر یکی از احوالات امام حسین است، وقتی هفتاد و دو نفر از یاران حضرت شهید شدند، در هر شهادتی حال خاصی داشتند، اصلاً کتیبه‌ای که برای امام حسین نوشته می‌شد، و این که تقطیع شده و هر بیتی را در یک حاشیه می‌زدند، هر بیت یا هر کلام از این تقطیع‌ها، در واقع بیانگر یکی از احوالات امام حسین علیه‌السلام بوده است نسبت به یکی از یارانش؛ منتها امروز اصلاً شمارگان این ماجرا از دست ما در رفته و فکر می‌کنیم، کتیبه یعنی اینکه یک جایی را پوشش سیاه دهیم، می‌ایم تعداد زیادی از این کتیبه‌ها را در هیأت‌ها ردیف می‌کنیم، در حالی که به نظر من



چه خارجی، چه ایرانی، فرق نمی‌کنند؛ عزاداری امام حسین را سیاه می‌کنند که دوباره آن حال به ما دست بدهد؛ ما هیچ وقت به عمق وجودی آن کاری که امام حسین کرده است، پی نمی‌بریم. در سنت عزاداری امام حسین(ع) هم در قدیم، پرچم‌هایی سه‌گوش داشتیم؛ موقعی که می‌خواستیم وارد دسته و هیأت بشویم، دو تا پرچم سه‌گوش را به هم گره می‌زدیم و بالای هر پرچم سه‌گوش هم یک دست بود. دو نفر هم این پرچم را می‌گرفتند و در کنار دسته حرکت می‌کردند؛ شما از دور که نگاه می‌کردید، دو تا مثلث مشکی می‌دیدید و دو تا پنجه؛ شما تصور بکنید در بیابانی که یک‌سری زن، بی‌خانمان شده‌اند و از خیمه‌هاشان بیرون هستند، مردانشان هم کشته شده‌اند، این زنها جز این که دست به آسمان ببرند، کار دیگری می‌توانند بکنند؟ این پرچم‌های مثلث را، وقتی از دور نگاه می‌کنید دقیقاً انگار زن سیاه‌پوشی است که دو دستش را به طرف آسمان دراز کرده است.

شما وقایع کربلا را از دستجات روز عاشورا می‌توانید ببینید، از دور که ببینید این بیرق، علامت همان زن‌هایی هست که دستشان را به طرف آسمان، بلند کرده‌اند ما امروز این پرچم را به عنوان سمبل این زنان، در دستجاتمان نشان می‌دهیم و حرکت می‌دهیم. از دیگر موارد، اینکه چیزهایی در عزاداری داریم به نام «کُتل» که سمبل دست بریده‌ی حضرت اباعبده است. شما اگر نگاه کنید، می‌بینید که «کُتل» به چهار قسمت تقسیم می‌شود؛ رنگهایی هم که برایش در نظر گرفته‌اند، از رنگهای حساب شده‌ای بوده؛ بالایی مشکی، پایینی

اگر جایی داشته باشیم، مثلاً پژوهشکده‌ای داشته باشیم که از جهت صوری، عزاداری امام حسین را بیان بکند، از نقاشی قهوه‌خانه گرفته تا پرده‌خوانی، از تعزیه‌ها گرفته تا آن که چه رنگ‌هایی در عزاداری امام حسین استفاده می‌شود، همین مفید خواهد بود؛ خلاصه، این مسایل عزاداری حساب و کتاب دارد، یعنی شما اگر تمام اینها را بررسی کنید خواهید دید با مقاتل صحیحی که ما در سنتمان داریم، کاملاً منطبق است.

چنانچه در پایان این گفت و گو، ذکر نکاتی را لازم می‌دانید، بیان فرمایید؟

حال که دارید این نشریه را راه می‌انازید این وظیفه‌مندی به عهده شماست. آن روز تیر به امام حسین نخورد، چون کسی بود که جلوی امام بایستد؛ اما امروز تیر به امام حسین می‌خورد و ما غافلیم؛ برای اینکه امام سر نماز ایستاده، هر روز عاشورا است و هر روز جبهه‌ی کفر، دارد این تیر را می‌اندازد. هیچ کس هم جلوی امام نیست و ما امروز نشسته‌ایم و با یک‌سری ادبیات، سر خودمان را داریم شیره می‌مالیم؛ دائم از آقا امام حسین(ع) می‌گوییم اما در رفتارمان هیچ گونه از آن تحولات و کارهایی را که باید، انجام نمی‌دهیم و فقط نام مقدسشان را به کار می‌بریم؛ بنابراین به نظر من باید یک حرکت بسیار منسجم و قوی انجام داد و آن را تا رسیدن به هدف یاد شده، دنبال کرد و به نتیجه رساند.



تهران/۱۴ و ۱۵ اسفند ۸۱

مقدمه:

در گرامی‌داشت سال «عزت و افتخار حسینی» - که از سوی مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای «آدام‌الله‌ظله‌العالی» اعلام گردید - مجمع جهانی اهل‌بیت علیهم‌السلام با همکاری سازمان تبلیغات اسلامی، بنیاد شهید انقلاب اسلامی و سازمان صنا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، همایش باشکوهی را پیرامون شخصیت امام حسین علیه‌السلام و نهضت خونین و جاویدان کربلا و سایر موضوعات مربوط به آن، در روزهای ۱۴ و ۱۵ اسفند برابر با اول و دوم محرم‌الحرام ۱۴۲۴ هـ برگزار نمود که بطور خلاصه، گزارش آن به این ترتیب است:

پس از قرائت قرآن در ابتدا حجت‌الاسلام والمسلمین آقای سید محسن موسوی، دبیر همایش، ضمن آرایه‌ی گزارش مختصر، حضار و میهمانان ارجمند را در جریان تلاش‌های دبیرخانه همایش، فراخوان مقاله، ارزیابی مقالات، چاپ و نشر و دعوت از میهمانان و سخنرانان محترم قرار داد: «حدود ۵۰۰ مقاله از سوی اساتید و محققان ارجمند حوزوی - دانشگاهی، شیعه و سنی، آقایان و خانمها به زبان فارسی و عربی، به دبیرخانه واصل شد که هیأت علمی، تعداد ۲۳۰ مقاله را گزینش و انتخاب نمود. تمامی مقالات گزینش شده در ۱۴ جلد کتاب با عنوان «مجموعه مقالات همایش سراسری امام حسن علیه‌السلام» منتشر شده است و ان‌شاء‌الله در اختیار صاحبان مقالات وعموم علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت. لازم به ذکر است که مجمع جهانی اهل‌بیت علیهم‌السلام بنا دارد، همانند این همایش را در ۸ منطقه جغرافیایی جهان نیز برگزار نماید تا مسلمانان سایر کشورها، نیز در جریان نهضت عظیم عاشورا و کربلای حسینی قرار گیرند.»

حجت‌الاسلام والمسلمین آقای سید ابوالحسن نواب، قائم مقام محترم دبیر کل مجمع جهانی اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز با اشاره‌ی مختصری به اهداف همایش سراسری امام حسین علیه‌السلام که به پیروی از منویات مقام معظم رهبری «آدام‌ظله» برگزار می‌شود، اظهار داشتند: «پیام امام حسین علیه‌السلام و نهضت مقدس عاشورا در طول تاریخ، خاموش شنی نیست و امام خمینی(ره) نیز حرکت حسینی را در جهان شتابی افزون دادند.»

سخنران مراسم افتتاحیه، حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین آقای محمدی گلپایگانی، رئیس دفتر مقام معظم رهبری بود که به ایراد سخن پرداخته، اظهار داشت:

«دشمنان انقلاب اسلامی ایران با وجود تولید هزاران ساعت برنامه‌ی گفتاری، شنیداری و مکتوب علیه ملت و انقلاب به برکت عاشورا و محرم به هیچ توفیقی دست نیافته‌اند. انقلاب اسلامی ایران الهام گرفته از عاشورا و ادامه دهنده‌ی راه امام حسین علیه‌السلام است، مسئله‌ی عزاداری محرم و صفر، احیای اسلام ناب و اهداف مقدس آن و احیای سنت‌های اصیل و ریشه‌دار و بعضاً فراموش شده اسلام می‌باشد همانند احیای مسئله‌ی مهندویت و توجه به امام زمان(عج) و مسائل عبادی اعتکاف نیز از دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران و توجه به نهضت تاریخی عاشورا و امام حسن علیه‌السلام می‌باشد.»

سخنران دیگر مراسم، آقای دکتر علی اکبر ولایتی، مشاور محترم مقام معظم رهبری بود که با اشاره به اینکه واقعه‌ی کربلا، سراغاز یک جنبش و حرکت علیه انحرافات در جهان و در بین مسلمانان بوده، افزود:

«پس از قیام امام حسین علیه‌السلام و واقعه‌ی عاشورا، در نقطه‌ی جهان اسلام، شعله‌های انقلاب حسینی بلند شد که تا کنون هم ادامه دارد. پرچم امام حسین علیه‌السلام تاکنون برافراشته است و مسلمانان با پرچم کربلا می‌توانند از انحراف و رخوت و سستی‌رهایی یابند.»

حجت‌الاسلام والمسلمین آقای رحیمیان، نماینده ولی فقیه و رئیس بنیاد شهید انقلاب اسلامی، نیز با اشاره به اینکه مهمترین نقاط اوج‌گیری نهضت اسلامی در روزهای تاسوعا و عاشورا شکل گرفته است و در آغاز نهضت اسلامی در عاشورای سال ۴۲، مردم در قاب هیأت‌های عزاداری با شعارهای انقلابی، پیروی قراگیر خود را از نهضت امام حسین علیه‌السلام اعلام کردند، اظهار داشت:

«همانگونه که در نهضت کربلا هدف امام حسین علیه‌السلام و یاران باوفایش دفاع از اسلام و حق بود، در انقلاب اسلامی و دفاع مقدس نیز در صد در صد شهدا، هدف اصلی خود را در وصیت‌نامه‌های خود از رفتن به جبهه، دفاع از اسلام اعلام کرده‌اند. در وصیت‌نامه‌ی شهنا در کنار الهام گرفتن از عاشورای حسینی، پیروی از ولایت فقیه را مبنای حرکت خود دانسته‌اند و بطور میانگین در هر وصیت‌نامه، ۴ بار به امام حسین علیه‌السلام و ۴ بار به پیروی از امام راحل(ره) و ولایت فقیه تأکید کرده‌اند ۹۷٪ شهنا‌ی ما از پاره‌نه‌های متدین شامل کارگران، کشاورزان و کارمندان جزاً بودند و در هر دو صحنه خبری از مرفهین بی‌درد، سرمایه‌دارها، کاخ‌نشین‌ها و متحجرین و روشنفکر مایها نبود. در دفاع مقدس نیز ترکیب سنی شهدا، ۳۰ هزار

نفر هم سن علی اکبر امام حسین علیه السلام بوده‌اند و در کربلا ایران همچون کربلا حسینی، از طفل شیرخواره تا پیرمردهای با سن بالا به شهادت رسیده‌اند و ۲۱۹۰ شهید زیر ۵ سال، ۱۷۱۰ شهید بالای ۶۰ سال وجود دارد.»
سایر سخنان سخنرانان همایش عبارتند از:

سوران کردستانی با قرائت مقاله «امام حسین علیه السلام و اسلام آزادی‌بخش»،
حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمد حسین مرتضی با قرائت مقاله «علم الامام الحسین علیه السلام بشهادت».

خانم فاطمه موسوی با قرائت مقاله «پاسخ به شبهات ابن تیمیه پیرامون نهضت عاشورا و قیام امام حسین علیه السلام».

دکتر فاروق صفی‌زاده با قرائت مقاله «جایگاه امام حسین علیه السلام در میان ملل و اقوام مختلف».

حجت‌الاسلام والمسلمین ابراهیم انصاری با قرائت مقاله «نقش امام حسین علیه السلام در احیای امر به معروف و نهی از منکر».

خانم انسبه خزعلی با قرائت مقاله «قیام امام حسین علیه السلام از دیدگاه اهل سنت».

دکتر محمد علی چلونگر با قرائت مقاله «تحلیل عملکرد کوفیان در قیام امام حسین علیه السلام».

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر خسرو پناه با قرائت مقاله «نقش تأویل‌گرایی در بیدایش واقعه کربلا».

حجت‌الاسلام والمسلمین حبیب‌الله احمدی با قرائت مقاله «همسران امام حسین علیه السلام».

دکتر قاسم صافی با قرائت مقاله «نکته‌هایی از تعالیم اخلاقی و تربیتی عاشورا».

حجت‌الاسلام والمسلمین محمود حیدری آقایی با قرائت مقاله «امام حسین علیه السلام اسوه‌ی ماندگار عزت‌مداری».

سخنران اختتامیه همایش، حضرت آیت‌الله آصفی دبیر کل مجمع جهانی اهل بیت علیه السلام بود که ضمن تشکر از حضار و دست‌اندرکاران همایش و ارائه کنندگان مقالات، توضیحات مختصری پیرامون حماسه کربلا و دستاوردهای نهضت حسینی علیه السلام ارائه و اشاره نمود:

«امام حسین علیه السلام و یاران فداکارش، در حدود ۲۴ ساعت، به ازای تاریخ بشریت درس عزت، آزادی، تقوا، عدالت، حق‌طلبی، شهادت، ولایت مناری و ... دادند».

یادآور می‌شود در طول ۲ روز برگزاری همایش رسانه‌های ارتباط جمعی مختلف (صدا و سیما و مطبوعات) با تهیه و چاپ قسمتهایی از مراسم و اخبار آن، همکاری خوبی با مسئولان همایش انجام دادند همچنین در طول برگزاری همایش، حدود ۵۰۰ برگه تقاضای «مجموعه مقالات همایش سراسر امام حسین علیه السلام» از طرف میهمانان همایش به دبیرخانه واصل شد



مرزبان تشیع

۱۸ صفر، سالروز درگذشت مرزبان حریم تشیع،
علامه میر حامد حسین هندی، به سال ۱۳۰۶
قمری می‌باشد.

شیخ آقا بزرگ تهرانی، در شرح احوال عالم محقق
و متتبع، صاحب مجموعه عظیم و گرانسنگ
«عبقات الانوار»، مرحوم میر حامد حسین
می‌نویسد:

«میرزا محمد تهرانی عسکری از قول سید حسین
یزدی، خطیب حائری، برایم نقل کرد که او - یعنی
سید حسین یزدی - گفته است: من مسیوق بودم و
می‌دانستم که میر حامد حسین، توان و طاقت
شنیدن مصیبت‌های دردناک جدش امام حسین
علیه‌السلام و اهل بیت او علیهم‌السلام را ندارد. از
این رو، مصائب در حضورش خوانده نمی‌شد. از
قضا، روزی در (لکنه‌و) در حالی که بر فراز
منبر بودم، داخل حسینیه شد؛ ولی من متوجه
ورودش نشدم، و طبق معمول مصیبتی را
خواندم. ناگهان دیدم صدای مردم بلند شد که
می‌گفتند: پس است، پس است، دیگر نخوان! در
شگفت شدم، و پس از گذشت لحظه‌ای، فهمیدم
که بر اثر مصیبت خواندن من، سید از هوش رفته
و مدهوش گشته است.»^۱

۱. نقی‌البشر، از «طبقات اعلام الشيعة»، ج ۱/۱۶۹ - ۳۵۰.

محبت فوق‌العاده و عشق شدید آیت‌الله مرعشی به خاندان رسالت و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد. اخلاص و علاقه‌ی بی‌انتهای ایشان به این خاندان از لحظه لحظه‌ی عمر وی، از نوشته‌ها و کتابها و آثار قلمی و علمی معظم‌له بخوبی نمایان است. او با دارا بودن مقام مرجعیت، خود را کوچک‌ترین خادم خاندان پیامبر(ص) معرفی می‌کرد و در نوشته‌هایش همیشه جمله‌ی زیبایی «خادم علوی اهل بیت» به چشم می‌خورد. او در این گفته‌ی خویش نیز صادق بود و در تمامی دوران زندگی یک لحظه از دفاع نسبت به مقدسات و شعائر مذهبی و مسأله‌ی ولایت غافل نماند. کتابهای بسیاری در مناقب و فضایل اهل بیت، از گوشه و کنار جهان، جمع کرد و کوشش فراوانی کرد تا کتابهای مخالفین شیعه و اهل بیت را که در مناقب خاندان رسالت و در فضایل اهل بیت توسط علمای آنها نوشته شده، گردآورد و یکجا در معرض استفاده‌ی اهل آن قرار دهد. کتابخانه‌ی عمومی ایشان که حاصل عمری تلاش پیگیر در این راه است، خود بهترین دلیل و گواه این عشق و محبت است. جز این، آثار و نوشته‌های خود معظم‌له، بویژه موسوعه‌ی بزرگ و معروف (احقاق الحق و ملحقات) آن که تا کنون ۲۷ جلد آن منتشر شده گواه دیگر این مدعاست که در طول بیش از شصت سال از عمر خویش چه رنجها که نکشید تا این اثر مستند و علمی در موضوع ولایت را به جامعه‌ی شیعی و اسلامی عرضه کند. نگاهی به عنوان آثار ایشان نشان می‌دهد که بیشتر آنها در موضوع ولایت و دفاع از خاندان رسالت است. ایشان از نظر عاطفی نیز محبت فوق‌العاده‌ای به اهل بیت علیهم‌السلام داشت و در مجالس عزای این خاندان و در موالید به خوبی آشکار بود. عشق سرشار وی به سیدالشهدا و شهیدان واقعه کربلا، چنان شوری در او ایجاد می‌کرد که در مجلس آن حضرت سر از پا نمی‌شناخت و در عزای آن سید مظلومان با صدای بلند می‌گریست. در ماه محرم و صفر و دیگر ایام سوگواری، کاملاً سیاه می‌پوشید همه ساله دهه‌ی عاشورا و سایر ایام عزای اعیاد اسلامی و شیعی در منزل خویش و یا این اواخر در مدرسه‌ها و حسینیه‌ی خود مجالس سوگواری یا مراسم جشن برقرار می‌کرد و خود به خدمت کردن به عزاداران می‌پرداخت.

علاقه‌ی شدید ایشان به ساخت مقدس ائمه‌ی طاهرین و اولاد آنها باعث شده بود که وی در بسیاری از بقاع متبرکه که سمت افتخاری خادم آن آستانه‌ها را به خود اختصاص دهد و به آن مباحث نماید.

روضة خوانی قبل از تدریس

حضرت آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری(ره) دستور می‌دادند قبل از تدریس، کسی قدری مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام بخواند و سپس درس را شروع می‌کردند. همچنین ایشان، حتی پس از رسیدن به مرجعیت، در خیابانها در دسته‌های سینه‌زنی و عزاداری اباعبدالله علیه‌السلام شرکت می‌کرد و به سان مردم عادی در عزای آن حضرت بر سر و سینه می‌زد. هنگامی که یکی از نزدیکانش دلیل این توجه و توسل را می‌پرسد، در جواب می‌فرماید: من هر چه دارم از آن حضرت دارم و سپس ماجرای نجات یافتن خود از مرگ را به شفاعت آن حضرت شرح می‌دهد.^۱

۱. «گنجینه‌ی دانشمندان» ج ۱/۳۰۲.



مصحبہ
ڈاکٹر استاد
محمد
جواد
غفورزادہ
شوق





به من هر آنچه بِعطا کرده‌اند توفیق است

سید مهدی حسینی

مصاحبه با استاد محمد جواد غفورزاده از همان ابتدا برای ما، امر مطبوعاتی آسانی به نظر می‌رسید. با توجه به شناختی که از ایشان داشتیم - اشتیاق ما، رسیدن به محضر ایشان و گفت و گوی رو در روی بود، که بواسطه‌ی فرصت زمانی کوتاه و بعد مسافت - قم تا مشهد - آخر الامر، به مصاحبه به شیوه‌ی مکتوب انجامید و استاد نیز بر ما منت نهادند با دقت نظر، حوصله‌ی وسیع و نهایت لطف، پاسخهای مورد نظر را به قلم خویش نوشتند و نیز متذکر شدند که: «تا به امروز به یاد ندارم که خاطرات خود را در این زمینه، به طور مشروح، جایی نوشته باشم، اما با توجه به ویژگی خاص نشریه‌ی «خیمه» تصمیم گرفتم به بخشی از آنها اشاره کنم:» «محمد جواد غفورزاده»، یکی از معدود شاعرانی است که تمامی توان و حوصله، استعداد و قریحه‌ی شاعری و نیز دانش و معلومات خویش را صرف ادبیات آیینی کرده است. او به برکت هم جواری با آستان مقدس و آسمانی حضرت ثامن الائمه، علی بن موسی الرضا علیه السلام به برکاتی دست یافته و شعرش نیز حال و هوایی آسمانی گرفته است، تا جایی که جلوات عنایات اهل بیت علیهم السلام را در آینه‌ی آثار او بعینه می‌توان مشاهده کرد.

«شفق» تخلص اوست، نامی که در تمامی اشعار او - به صراحت یا به اشارت و کنایت - به کار می‌رود. سال‌هاست که شعر «آیینی» می‌سراید و شاید به جز این گونه‌ی شعری - که بازتاب همه‌ی دغدغه‌های فرهنگی و آیینی اوست - اثری ارائه نکرده باشد؛ و چه ستودنی‌ست شاعری که عصاره‌ی همه‌ی فعالیت‌های تحقیقی و علمی یا ذوقی و هنری او - همه و همه - نذر آستان اهل بیت شده باشد، و به تعبیری، همه‌ی هستی خود را وقف ایشان کرده باشد.

... نمی‌توانیم به درج پاسخهای او در این مصاحبه بپردازیم و از ذکر این نکته بگذریم که: در پاسخ به سؤالات، مرز «حقیقت» و دفاع از آن، توسط ایشان رعایت شده است، حتی در زمانی که سؤالات ما، ایشان را - شاید - به سمت اعتراض، کله یا شکایت پیش می‌برده است. پاسخ‌های ایشان با دقت نظر و تأمل به گونه‌ای ارائه شد که حریم همه‌ی شیفتگان اهل بیت - حتی آنان که این حریم را محترم نداشته‌اند - حفظ گردد. ما نیز به همراه شما - برای چندمین بار... متن این مصاحبه را مرور می‌کنیم:



عاطفی و معنوی است؛ به قول حافظ:
خلقی زبان به دعوی عشقش گشودند
قربان آن کسی که دلش با زبان یکی است

حقیقتاً به نظر حضرتعالی، چرا در اشعار آیینی، به «سیره‌ی اهل بیت» و جزئی نگاری درباره آن کمتر توجه می‌شود و در بیشتر موارد به مدحهای کلی، یا هم سو با خواسته‌های برخی مداحان - یعنی توجه بیشتر به مرثیه - گرایش می‌یابد؟

این موضوع کلیت ندارد به ویژه آنکه، بعد از انقلاب اسلامی، شاعران ادبیات آیینی بیشتر از گذشته به این موضوع پرداخته‌اند؛ اما خواسته‌ی مداحان و آرایه‌ی اثر از سوی آنها را نمی‌شود به حساب کم کاری شعرا یا نبودن آثار مناسب گذاشت، بلکه باید از میزان تلاش و کوشش و مطالعات یک مناح و ذوق و سلیقه‌ی او آگاهی یافت، تصویر و تصویری این گونه از مجموعه‌ی آثار ولایی و آیینی، برداشت شایسته‌ای نیست.

حقیقتاً جنابعالی از شاعرانی هستید که با توجه به کسوت و تجربه‌ی خود، ارتباط مستقیم و کاربردی با شاعران جوان و مذهبی سرا داشته و دارید؛ جایگاه شعر جوانان در این عرصه - شعر آیینی - و دورنمای آن را چگونه تصور می‌فرمایید؟

امروزه علاقه و احساس شعرای جوان در عرصه‌ی ادبیات آیینی، قابل تقدیر و توجه است؛ به شرط آن که این عزیزان، به موازات پرداختن به جنبه‌های ادبی، فنی و عاطفی، تصویر و تخیل، در غنا بخشیدن به آثار خود و افزایش اطلاعات و مطالعات خود بکوشند؛ به جرات می‌توان گفت در هیچ دوره‌ای، مثل این روزگار، این همه استعدادها درخشان و ذوق‌های بالنده و جوان، در عرصه ادبیات، حضور مؤثر و چشمگیر نداشته‌اند.

حقیقتاً امروزه شاهدیم بسیاری از مداحان جوان از آنجا که به ظرایف ادبی اشعار واقف نیستند، به جای تأمل در اشعار و پروراندن مضامین آن، از شعر به عنوان کالایی یک بار مصرف استفاده می‌کنند؛ با توجه به تجربه‌ای که در همکاری با مداحان اهل بیت دارید، نگرش ایشان به «شعر» و «شاعر مذهبی» را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در حالی که شعر و شاعر آیینی به پویندگی و بالندگی و ارتقاء جایگاه ادبی خود می‌اندیشد - که البته استثناء هم فراوان دارد - متأسفانه، پس از پایان دوران دفاع مقدس، به تدریج رشته کار و ارتباط تفکر شاعران و مداحان، مثل دو خط مایل از یکدیگر فاصله گرفته‌اند. بگذارید واضح‌تر بگویم گرایش به جنبه‌های مادی و رشد درآمد روزافزون حرفه‌ی مناحی - با اعتدال از کاربرد این تعبیر! - دیگر جایی برای اندیشیدن به آنچه که - شما آن را ظرایف ادبی و صحیح‌خوانی و درک صحیح‌خوانی و درک مفاهیم و مضمون‌سازی می‌نامید - باقی نگذاشته است؛ ظاهراً مناحی مسیر خود را طی می‌کند و شاعری راه خود را می‌پیماید، بی سر و صنا و شاید هم بی‌ادعا - بگذریم از مدعیان کم مایه یا بی مایه - البته

در حالی که شعر و شاعر آیینی به پویندگی و بالندگی و ارتقاء جایگاه ادبی خود می‌اندیشد متأسفانه، پس از پایان دوران دفاع مقدس، به تدریج رشته کار و ارتباط تفکر شاعران و مداحان، مثل دو خط مایل از یکدیگر فاصله گرفته‌اند.

حقیقتاً ضمن تشکر از زحمتی که متقبل شدید، در ابتدا بفرمایید که سرودن شعر را چگونه و از چه زمانی آغاز نمودید:

از اواخر دوره‌ی ابتدایی و اوایل دوره‌ی دبیرستان، اشتیاق به مطالعه ادبیات و سرودن شعر داشتم، شرکت در مجامع ولایی و محافل هفتگی در آن روزگار، با توجه به علاقه‌مندی عاطفی توأم با احترام مردم به آثار ولایی، و اظهار ارادت خالصانه و علاقه‌ی خاطر مرحوم پدرم، علت عمده‌ی گرایش من به نوع ادبیات آیینی بود. از سال‌های آخر دبیرستان به بعد، در یک انجمن ادبی که، شبه‌های دوشنبه، به نقد و بررسی شعر دوستان شاعر پرداخته می‌شود شرکت کردم؛ اعضای اصلی این انجمن آقایان، «قاسم سروپها»، «سید رضا مؤید»، «محمود اکبرزاده» و شادروانان «آذر»، «شهید استانه‌پرست»، «خسرونژاد» و «قاسم استادی» معروف به «ثابت» بودند؛ از امتیازات دیگر این انجمن، حضور چند تن از مداحان طراز اول و نغمه‌پردازان اهل بیت علیهم‌السلام بود مانند آقایان «سید علی هاشمی»، «سید جعفر ماهرخسار»، «محمد موحد»، «علی خوشچهره»، «سید محمود کریمی» و «غلامرضا حسین‌زاده» - که دو نفر اخیر، به رحمت ایزدی پیوسته‌اند - ترکیب این دو گروه، نتایج مثبت و سازنده‌ای داشت که آثار و برکات آن، بحمدالله تا هم‌اکنون، ادامه دارد.

از حدود سال ۱۳۵۴ تا آغاز پیروزی انقلاب، این انجمن به صورت هفتگی با ترکیب اعضای دیگری و با حضور اساتید شعر و ادب، «احمد کمالپور»، «مرحوم غلامرضا قدسی»، «مرحوم ذبیح‌الله صاحبکار» و ... تشکیل می‌شد؛ از سال ۱۳۶۹ انجمن ادبی رضوی به همت مؤسسه‌ی آفرینش‌های هنری استان قدس رضوی، فعالیت ادبی خود را آغاز کرد، که هم‌اکنون در محل صحن جمهوری اسلامی، عصر روزهای دوشنبه، دایر است. در طول این سالها، من به سهم خود، از همه‌ی بزرگوارانی که ذکر خیرشان شد، بهره‌ها بردم و به معنای واقعی کلمه، از محضر آن بزرگواران مستفیض و مست فیض شده‌ام.

حقیقتاً در پایان این بحث اولیه لطفاً اولین شعری را که سرودید - اگر یادتان مانده است - ذکر بفرمایید:

از اولین سروده‌هایم چیزی به خاطرم نماند؛ ولی به یاد دارم دبیر ادبیات‌مان، در دبیرستان فردوسی مشهد - که مشوق من هم بود - یکی از سروده‌هایم را به روزنامه‌ی «خراسان» فرستاد که با توضیح کوتاهی، چند بیت از آن را چاپ کردند؛ که تنها یادگار موجود من، بریده‌ی همان روزنامه است.

حقیقتاً مداحان و شاعران آیینی، حضرتعالی را به عنوان صاحب‌نظر و صاحب تجربه در زمینه شعر آیینی می‌شناسند، لطف فرموده، ویژگی‌های «شعر آیینی» را برشمارید:

به نظر من، شعر آیینی، ضمن ملزم بودن به رعایت همه‌ی مؤلفین ادبی - ویژگی‌های بیشتری نسبت به شعر با موضوع آزاد دارد، که پاره‌ای از آنها عبارتند از: رعایت موضوع و محتوا با محور مشخص، تطبیق با واقعیت و مستند بودن، هدفمندی و پیام و تأثیرگذاری، دارا بودن قابلیت فهم عمومی و جاذبه‌ی مورد پسند خواص، مهم‌ترین نکته - که قابل بحث و رؤیت ظاهری هم نیست و شاید در دیگر آثار ادبی اصلاً ضرورت نداشته باشد و ضمناً بیشترین نقش را هم دارد - پاک‌ی نیت و در صورت امکان، خلوص نیت سراینده، همراه با تزکیه‌ی نفس و تقویت احساس ایمانی،



قبر و حرمت مداحان ارجمندی که هنوز هم پایبند رعایت اصول و موازین فوق‌الذکر هستند، به جای خود محفوظ است؛ اگر ان‌شاءالله اکثریت آنها به اقلیت تبدیل نشود.

حقیقتاً مسلماً بارها اتفاق افتاده است که در محفل و مجلسی، شعر شما خوانده شده و خود حضرت‌تعالی در آن مجلس حضور داشته‌اید، احساس خود از آن لحظه را بیان فرمائید:

مثلی است مشهور، که شاعر یا نویسنده - و به طور کلی هنرمند - در همان زمان که دارد به آفرینش اثر هنری خود می‌پردازد، مخاطب خود را پیش روی می‌بیند؛ به اصطلاح قبل از اجرای صحنه‌ای به اثرگذاری - یا گاهی به عدم تأثیر کار خود - تا حد زیادی آگاهی دارد؛ حالا اگر پس از پایان کار، شاهد اجرای موفق آن هم باشد، ضمن اینکه اراده و ایمان و اعتماد به نفسش بیشتر می‌شود، حاصل کار برایش شوق‌برانگیز هم خواهد بود؛ ولی تصور نمی‌کنم اشتباه‌خوانی شعر، در شاعر، اثر خاص و بازدارنده‌ای داشته باشد؛ حداقل در مورد خودم و بعضی از دوستانی که می‌شناسم، این طور نیست.

حقیقتاً بسیاری از جوانان - و حتی مداحان اهل بیت - پس از مدتی حضور در محافل و مجالس مذهبی و تکرار برخی مضامین شعری، حس سرودن در خود می‌یابند و بی آن که مطالعه‌ای داشته و زانوی ادب و آموختن در محضر استادی به زمین نهند، به سرودن شعر - و اغلب در قالب نوحه و شور - می‌پردازند، آن هم شعری که بایستی تعالیم الهی و سیره‌ی اهل‌بیت را بازگو کند؛ به نظر شما این حرکت چه خطری به همراه دارد و چه توصیه‌هایی به این عزیزان و مداحانی که از این گونه اشعار استفاده می‌کنند، دارید؟

شاید یکی از مهم‌ترین دلایل وارد بودن انتقاد صاحب‌نظران به کار مداحی، استفاده از همین اشعار و نوحه‌ها و شور گرفتن‌هاست؛ استفاده از اشعاری که فاقد اصالت و مفهوم سازندگی و پیام می‌باشد و اکتفا کردن مداحی - که از نعمت صدای رسا و آهنگین و دلنواز برخوردار است - به شعر ضعیف و کم‌مایه و بی‌محتوا، اعم از اینکه سروده‌ی خودش باشد یا دیگری، موجب تنزل سطح ادبی و فرهنگی محافل ما شده است و این درست مثل آن است که، هنرمندی که دارای خط ممتاز می‌باشد همت و دقت خود را صرف خوشنویسی مطالب بی‌ربط، کم‌محتوا و فاقد ارزش نماید؛ یا نقاش هنرمندی که با استفاده از قلم‌مو، رنگ و بوم، مناظری درهم و برهم و بی‌هدف را به تصویر بکشد؛ هر چند این آثار، خریدار هم داشته باشد. اما آیا هنر در جامعه‌ای که پذیرای این گونه قصور و تقصیرها و مروج آن باشد، سیر قهقرایی در پیش نگرفته است؟ و مع‌الاسف، استفاده از رویه‌ی «تولید به مصرف» اثرات منفی و مخرب خود را به تدریج نشان داده و خواهد داد.

در اینجا به مسؤولان محترم نشریه‌ی «خیمه» توصیه می‌کنم که مقاله‌ی ارزشمند «نوحه‌خوانی در ایران» نوشته‌ی آقای رضا جدیدی، مندرج در شماره‌ی بیست و سوم فصلنامه‌ی پژوهشی فرهنگ اصفهان (بهار ۱۳۸۱) را - که نقدی عمیق و تأمل‌برانگیز است - با ذکر مأخذ، تجدید چاپ نمایند؛ که این نوشته‌ی جالب و مؤثر، به چند بار خواندن می‌آرد.

حقیقتاً اجازه بدهید سؤال خصوصی از شما بپرسیم! بیشتر حس سرودن را در خلوت خود می‌یابید یا در آن هنگام که در مجالس مذهبی حضور دارید؟ توضیح بفرمائید:

در یک جمله عرض کنم که، حضور در مجالس روحانی و درک فیض از آن حال و هوای معنوی و عرفانی، انگیزه‌ی شورآفرین خلوت سرایش است؛ اما باید در کنار این حضور و محضر، از حال و هوای دل خود و اتصال به مبدأ فیض، از شناوری در دریای موج ادبیات عرفانی، حماسی، آیینی و حتی موج نو و سپید و ... غافل نشد.

حقیقتاً حتماً باور دارید که «هر که شد محرم دل، در حرم یار بماند» مسلماً در دوران عرض ارادت به محضر مقدس اهل‌بیت، عنایات ایشان را در زندگی خود حس کرده‌اید؛ لطفاً مواردی را جهت تعمیق باورهای مذهبی جوانان در این راستا ذکر بفرمائید:

بله من هم باور دارم که: «هر که شد محرم دل، در حرم یار بماند» اما این را هم می‌دانم که: «کار نیکان را قیاس از خود مگیر» و فعلاً در این خصوص نکته قابل ذکری ندارم؛ ولی همین موهبت مبارک، که موجب شده است قول و غزل من، همانند قطره‌ی ناچیزی به آقیانوسی بی‌کران عشق و محبت آل‌الله بیبوند، توفیق بزرگی است که باید شکرگزار آن باشم.

نعمت طبع رسایی که به من بخشیدند
شکرش آن است که مدح تو و آل تو کنم

حقیقتاً میان آنچه امروز «شعر» نامیده می‌شود با برخی از مضامینی که به عنوان «شعر» توسط برخی مداحان خوانده می‌شود، تفاوت بسیاری وجود دارد؛ به نظر شما دلیل این فاصله و دور ماندن محافل مذهبی و مداحان از جریان واقعی شعر امروز چیست؟

یک ایراد شاید به برخی از اشعار و آثار ولایی برگردد، که با همه‌ی زیبایی و ارزش ادبی - به دلیل استفاده از زبان، تمییزات و اصطلاحات خاص، شیوه و طرز بیان متفاوت است - برای عرضه در محافل و انجمن‌های ادبی و شبه‌های شعر، تناسب دارد اما قابل بهره‌وری در کار مداحی نیست؛ ایرادی هم به کار مداحی وارد است که توضیح مشروح آن را در پاسخ سؤال شماره‌ی هشت می‌توانید مرور کنید.

حقیقتاً دلیل سالم ماندن عرصه شعر آیینی - در قیاس با عرصه مداحی - و دور ماندن شاعران از برخی انتظارات و رفتارهای مادی و غیر معنوی چیست؟

تصور می‌کنم که این سؤال شما را در خلال مصاحبه پاسخ داده‌ام، ولی باید بیفزایم که: به همان نسبت که در مورد شعر شعرا، در انجمن‌ها، از سوی صاحب‌نظران و اساتید نقد و بررسی انجام می‌گیرد و خود شاعر هم در هر فرصتی به پیرایش و ویراستاری آثار خود می‌پردازد و در انتظار بهره‌ی مادی هم نیست، برعکس، آنچه معمولاً یک مناخ در انجمن و محفلی آرایه می‌دهد، ضمن برانگیختن تشویق و تحسین مستمعان و صاحبان مجلس، از اجر مادی قابل توجهی نیز برخوردار می‌شود و مع‌الاسف، گاهی هم که انتقاد بجایی مثلاً - در مورد نحوه‌ی خواندن یا حرکات و سکنات و یا نقل مطالب

بی‌اساس و غیر مستند، یا عدم استفاده از شعر سست و وهن‌انگیز - از آنان شده، به جای بررسی و پذیرفتن به سمع قبول و تجدید نظر، با استفاده از همان تریبون عمومی که در اختیارشان بوده، نقد کننده را از گفته‌ی خود ششیمان می‌کنند؛ بدیهی است تا وقتی که روحیه‌ی انتقادپذیری در کسی نباشد - اعم از شاعر، مناخ و یا هر هنرمند دیگر - آن هنر، از ترقی و تعالی باز خواهد ماند.

شاید یکی از مهم‌ترین دلایل وارد بودن انتقاد صاحب‌نظران به کار مداحی، استفاده از همین اشعار و نوحه‌ها و شور گرفتن‌هاست؛ استفاده از اشعاری که فاقد اصالت و مفهوم سازندگی و پیام می‌باشد و اکتفا کردن به شعر ضعیف و کم‌مایه و بی‌محتوا، موجب تنزل سطح ادبی و فرهنگی محافل ما شده است



حیبا آثار و تألیفات خود را معرفی کنید:

آثار شعری من، در اکثر کتب و نشریات بصورت پراکنده، تاکنون نشر شده است و امیدوارم توفیق نشر یک‌جای آثار خود را پیدا کنم. تألیفات من به ترتیب عبارتند از:

۱. رستاخیز لاله‌ها: مجموعه آثار عاشورایی انجمن‌های ادبی، چاپ دوم، انتشارات رستگار.
۲. ستایشگران خورشید: برگزیده‌ی آثار ۱۲۱ نفر از شاعران ادب پارسی‌گوی ویژه‌ی امام علی علیه‌السلام، چاپ دوم، شرکت به‌نشر.
۳. از کعبه تا محراب: مجموعه‌ی رباعی و غزل، ویژه‌ی حضرت امام علی و امام زمان علیه‌السلام، سروده‌ی شفق، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
۴. کتیبه‌ی خورشید: برگزیده‌ی آثار شاعران پارسی‌گوی ویژه‌ی حضرت علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام، بنیاد پژوهشهای اسلامی.

حیبا چه توصیه‌هایی به شاعران و مداحان اهل بیت بویژه جوانان دارید؟

دوست دارم با این فراز زیبا از کتاب «ستودگان و ستایشگران» که متضمن رهنمودهای مقام معظم رهبری می‌باشد، سخن خود را به پایان ببرم:
چه دنیای خوبی است این دنیای ذکر و مدح و غرق شدن در عشق اهل‌بیت علیه‌السلام هم چنان غرق کردن دیگران و روشن نگهداشتن شعله‌ی محبت خاندان پیامبر در دلها و تشویق دلها به عشق ورزیدن روزافزون به این شجره‌ی طیبه
عمری است حلقه‌ی در میخانه‌ایم ما
در حلقه‌ی تصرف پیمان‌هایم ما
از نو رسیدگان خرابات نیستیم
چون خشت پاشکسته‌ی میخانه‌ایم ما
عشاق را به تیغ زبان گرم می‌کنیم
چون شمع، تازیانه‌ی پروانه‌ایم ما



شهادت در پایان اگر مایلید ما را مهمان
جدیدترین سروده‌های خود بفرمائید:
«شمیم وصال»

بهشت چیست جمال تو یا رسول الله
درود بر تو و آل تو یا رسول الله
الا که نخله‌ی طور آفرید در سینات
تجلیات جمال تو یا رسول الله
قسم به فجر که خوشیوتر است از شب قدر
شمیم صبح وصال تو یا رسول الله
سباهی حجرالاسودی که می‌بوسیم
کنایتی‌ست ز خال تو یا رسول الله
شکست ظلمت تردید و بت‌پرستی را
جبین ماه مثال تو یا رسول الله
جهان و عرصه‌ی تاریخ را دگرگون کرد
حدیث بیست و سه ساله تو یا رسول الله
بهشت و سایه‌ی طوبا و گل، گوارا باد
به جرعه‌نوش زلال تو یا رسول الله
حدیث قطره‌ی بی‌ارزش است و اقیانوس
من و روایت حال تو یا رسول الله
کمال مدح تو لولاک شد، تعالی‌الله!
به رتبه‌ی متعال تو یا رسول الله
فرشتگان مقرب فتاده‌اند به خاک
در آستان جلال تو یا رسول الله
امین وحی خدا - جبرئیل - ریخته پر
در اوج گیر کمال تو یا رسول الله
چه آیتی تو که دست زمینیان نرسد
به آسمان خیال تو یا رسول الله
شکوه روشن گلدسته‌های آفاق است
اذان عشق بلال تو یا رسول الله
قرار داد اگر قبله، کعبه را از قدس
خدا نخواست ملال تو یا رسول الله
همای رحمت اگر شد علی، پناه گرفت
به سایه‌ی پر و بال تو یا رسول الله
نوشته‌اند به دامان لاله‌گون «شفق»
درود بر تو و آل تو یا رسول الله





(زیارت)

دوباره آمده ام تا دوباره پر بزنم
کیوترانه در این آستانه پر بزنم
به نا امیدی از این در نمیروم هرگز
اگر جواب نیاید، دوباره در بزنم!
خدا مرا به حقیقت، ولی شناس کند
که حلقه بردارین خانه، بیشتر بزنم
سیاه نامه ی من می شود سپید آخر
اگر که ساغری از چشمه ی سحر بزنم
به یاد غربت گل، عهد کرده ام با خود
که لاله باشم و صد داغ بر جگر بزنم
خنای را کمی ای زائران درنگ کنید
که خاک پای شما را به چشم تر بزنم
به من هر آنچه عطا کرده اند توفیق است
مباد آن که دم از دولت هنر بزنم!
اگر چه خارم و نسبت به گل ندارم، باز
خوشم که گاه گذاری به باغ، سر بزنم
اگر شمیمی ازین بوستان به من برسد
روا بود به خدا تاج گل به سر بزنم
من آشنای همین درگهم، خدا نکند
که رو به غیر بیارم دری دگر بزنم
صفای تربیت باغبان حرامم باد
که در مجاورت گل، دم از سفر بزنم
اگر چه غرق گناهم، سفینه ام اینجاست
مراد و قبله ام اینجا، مدینه ام اینجاست

یاد نینوا

ای شوق کربلای تو در جان ما حسین
پیوند جان مایی و جانان ما حسین
شور محبت تو و شوق ولای توست
شیرازه بند جمع پریشان ما حسین
ما با سبوکشان وفا هم قسم شدیم
پیمانه ی غم تو و پیمان ما حسین
روزی که بی روایت عشق تو بگذرد
آن روز هست شام غریبان ما حسین
شکر خدا که پیروی از راه سبز توست
روح نماز و حاصل ایمان ما حسین
دل را کند شکوه قیامت خطر پذیر
ای خاطرات عشق تو مهمان ما حسین
تا در پناه ماه بنی هاشم آمدیم
خورشید تکیه کرده بر ایوان ما حسین
باز ای هلال یک شبه ی زینب از غمت
موج ستاره ریخت به دامان ما حسین
با یاد یک چمن گل پرپر به نینوا
ریزد بهار گل به گریبان ما حسین
داغ تو چیست مرهم دلهای بی قرار
درد تو چیست مایه ی درمان ما حسین
ای آن که با شکسته دلانت عنایتی ست
گاهی بیا به خواب پریشان ما حسین
دریاب ای مسیح نفس از ره کرم
یک لحظه نیست نفس به فرمان ما حسین
از شرم روسیاهی خود آب می شویم
افتد اگر که پرده ز عصیان ما حسین
ای مهر روشن تو سر آغاز عاشقی
چیزی نمانده است به پایان ما حسین
ای کاش یک نفس به تمنای دیدنت
از هم جدا شود صف مژگان ما حسین
با یک اشاره ی تو به اشک (شفق) قسم
بار دگر به آن حرم پاک می رسم



■ محمد داوری شیرازی، سومین فرزند سخنور و شاعر مشهور آیینی، وصال شیرازی می‌باشد. او در سال ۱۳۳۸ هـ. ق در شیراز، به دنیا آمد. داوری از همان کودکی، دارای فراست و هوش سرشاری بود، به طوری که به اندک توجه، دقایق و ظرایف علوم و فنون را فرا می‌گرفت. وی در کنار آموختن علوم، به فرا گرفتن هنر خطاطی و نیز نقاشی پرداخت و در این دو هنر متعالی، به کمالاتی دست یافت و استادی زبردست گردید.

داوری در زبان عربی، مهارتی تام داشته، آن گونه که از اشعار او - بویژه قصایدش - برمی‌آید، دواوین شعرای عرب را بسیار مطالعه کرده و بعضی از قصاید خود را به استقبال و اقتضای آن اشعار سروده است.

سه اثر مهم داوری، یعنی: «رساله در معانی و بدیع» (به زبان عربی)، «رساله در علم عروض و آیین سخنوری» و «فرهنگ بزرگ ترکی به فارسی» است. که نشان‌گر وسعت و عمق تأملات ادبی او در دوران عمر کوتاه ۴۴ ساله‌ی اوست.

در دیوان شعر او - که مجموعه‌ای از تراوشات طبع و ذوق سلیم او در قالب‌های مختلف شعری است - مرثی‌های بیت‌(ع) جایگاه ویژه‌ای دارد. در شعر زیر که از نمونه‌های ممتاز شعر اوست، ضمن اشاره به برخی موارد تاریخی حادثه‌ی کربلا، با اعتراض نسبت به سطحی‌نگری‌هایی که درباره این حادثه‌ی عظیم و جان‌سوز می‌شود، اذهان را به ژرف‌کاوی و دقت بیشتر فرا می‌خواند:

از حدیث شهدا مختصری می‌شنوی
از غم روز قیامت، خبری می‌شنوی
تو چه دانی که چه آمد به سر شاه شهید؟
به سر نیزه‌ی بیداد، سری می‌شنوی!
چاک پیشانی‌اش از دامن ابرو بگذشت
تو همین معجز شق‌القمری می‌شنوی
از جگر سوختگان لب آبت چه خبر؟!
این قدر هست که بوی جگری می‌شنوی!
غافل‌ی وقت جدایی چه قیامت برخاست
تو وداع پسری با پدری می‌شنوی
تاب خورشید و تن خسته و پا در زنجیر
حال رنجور چه دانی؟ سفری می‌شنوی!
گریه، سیلی شد و بنیاد صبوری برکند
تو همین زینبی و چشم تری می‌شنوی
«داوری» راست دم غصه‌فزایی، ورنه
این همان قصه بود کز دگری می‌شنوی

۱. برگرفته از مقدمه‌ی دیوان داوری شیرازی، به تصحیح و اهتمام روحانی وصال، کتابخانه‌ی معرفت شهرار.



آوازی است دورها



گویا کوتاه

عطر امید



چون دید به نوک نی سرش را خورشید
بر خاک، تن مطهرش را خورشید
آرام حریر نور خود را گسترده
پوشاند برهنه پیکرش را خورشید

محمد علی مجاهدی (پروانه)

مرگ سرخ آنکه پی دفع مذلت می خواست
زندگی را همه در سایه‌ی عزت می خواست
تا به ذلت نکند زیست، به عزت جان داد
آنکه یا مرگ خود احیای فضیلت می خواست
ناروا کشته شد و کامروا گشت حسین
چون به انجام رساند آنچه رسالت می خواست
نقد جان داده و با خون دلش ضامن شد
سند عشق، زمانی که ضمانت می خواست
خون هفتاد و دو شاهد به شهادت طلبید
که به جان، عزت هفتاد و دو ملت می خواست
مهلت از خصم سیه روز گرفت ار که شبی
در دعای سحرش، صبح سعادت می خواست
تا ابد بانگ بلند است به «یا لیت» ولیک
فوز یاریش، بس آنروز لیاقت می خواست
خواهرش زینب مظلومه به جان کرد قبول
بهر تکمیل رسالت، چو اسارت می خواست
لال باد آنکه بگوید به دو صد لابه و عجز
آب از دشمن خود، وقت شهادت می خواست!
آب می خواست ولی آب دم خنجر عشق
بهر دفع عطش آتش غیرت می خواست!
ماند چون یکه و تنها دم آخر به کمک
باز یاران خود از شدت غربت می خواست
بهر حفظ حرم خویش در آن قحط وفا
از شهیدان بخون خفته، حمایت می خواست
بر دلش داغ خزان بود ولی عطر «امید»
زان همه دسته گل رفته به غارت می خواست

• محمد موحیدیان (امید)

در بیت اول، شاعر برای فضا سازی، ایجاد زمینه می کند: خورشید، آن گاه که پیکر مطهر امام(ع) را برهنه بر روی خاک دید... در دو مصراع، شاعر با استفاده از «جائیدار انگاری» یا «جان بخشی به اشیاء» اولاً: شعر را خیال انگیز کرده، ثانیاً: هم حسی خورشید با اندوه شهادت امام حسین(ع) را توصیف نموده است. در بیت دوم نیز این رباعی، با توصیف و تصویرپردازی همراه است: خورشید، انوار خود را در ظهر عاشورا بر صحرا می افکند... انگار که با حریری پیکر عریان و مقدس امام حسین(ع) را پوشانده است. شایان ذکر است که شاعر محترم، به جای روایت یک ماجرا - که بارها به تکرار بیان شده - سعی در بازآفرینی ماجرا و مصور کردن آن در ذهن، با نگاهی هنری دارد. در این نگاه هنری و عمیق، دو رویداد به تصویر کشیده شده است: ۱- ماجرای تاریخی، که بارها آن را شنیده‌ایم و ضمن خواندن شعر در ذهن نتایج می شود. ۲- ماجرای بازآفرینی شده، که وجود حقیقی ندارد اما از منظر هنری شاعر - در شهودی شاعرانه - دیده و آفریده شده است: «خورشید با امام شهید هم حسی دارد و به جای آن که پیکر عریان امام را با اشعه تابان خود آزار دهد، حریر نوری می شود که برهنگی پیکر امام را بپوشاند...» بنابراین، در این شعر «محتوا» - که همان اصل هم حسی موجودات با امام و عکس العمل آنها در قبال شهادت ایشان است - در کنار بیان حسی و عاطفی به شکلی هنری ارایه شده است به عبارت دیگر، در این دو بیت، تنها «عریان بودن پیکر مقدس امام حسین(ع)» را گزارش ننموده، بلکه آن را «توصیف» کرده؛ توصیفی که با «تصویر سازی» همراه شده است - بهتر است آن را «گزارش به بیان هنری» بنامیم - چنین گزارشی است که به خواننده و شنونده شعر، احساس تازگی می دهد و به این باور می رسد که اگر چه قصه‌ی این حادثه را بارها شنیده است اما این روایت و گزارش با همه‌ی آن چه تا به حال شنیده تفاوت دارد! مناجح نیز می تواند با مطالعه، دقت و بهره گیری از چنین شعرهایی، به برنامه‌ی مناجحی خود تازگی و طراوت بخشد و وجه تمایزی میان هنر خود با دیگران قرار دهد!

سید مهدی حسینی

بعد از طلوع سرخ تو...

دنيا شنيد آه نيستاني تو را
بر نيزه ديد آينه گرداني تو را
موج نسيم غمزده حس كرد، مو به مو
بر اوج نيزه، عمق پریشانی تو را
سنگی که قلب دخت علی را نشانه رفت
آمد شکست حرمت پیشانی تو را!
قومی که سجنه بر بت ابلیس برده‌اند
انکار کرده‌اند مسلمانی تو را
آنان که گوششان پر از آواز سگه شد
گر می‌شدند لهجه‌ی قرآنی تو را
با اینهمه کسی نتوانست کم کند
یک ذره از تجلی عرفانی تو را
بعد از طلوع سرخ تو، ای آفتاب سبز!
چشمی ندید مغرب پایانی تو را

• سید محمد جواد شرافت

تقدیم به حضرت ابو الفضل

جهان، مات نگاه ابی‌اش بود
خدا پایان راه ابی‌اش بود
زمانی که لبش رود عطش شد
فراق، احساس آه ابی‌اش بود

• خدیجه پنجی

علی اکبر پس از این شانه بر مویم نخواهد زد

پدر! آخر چرا دنیا به ما آسان نمی‌گیرد
غروب غربت ما از چه رو پایان نمی‌گیرد
پدر! حالا که تو در آسمان هستی بپرس از ابر
که من از تشنگی پرپر زدم، باران نمی‌گیرد؟!
علی اکبر پس از این شانه بر مویم نخواهد زد
علی اصغر، سرانگشت مرا دندان نمی‌گیرد؟!
نگاه عمه، طعم اشک دارد امشب تلخی ست
دل دریایی او بی‌دلیل این سان نمی‌گیرد
به بازی باز هم خود را به خفتن زد عمو جانم
چرا با بوسه‌هایم چون همیشه جان نمی‌گیرد؟
نمی‌دانم چرا این ذوالجناح مهربان امشب
تعدد می‌کند از هیچ کس فرمان نمی‌گیرد
پدر می‌ترسم این تشویش را پایان نخواهی داد
دل آرام جز با خواندن قرآن نمی‌گیرد

• آرش شفاعی

تکرار شد تاریخ خون آلود

شب شد، و در ویرانه شوری دیگر افتاده‌ست
در چشم بابا چهره‌ی نیلوفر افتاده‌ست
در دستهای کوچکش، هی می‌شود تکرار
تصویر خورشیدی که در خاکستر افتاده‌ست
حرفی بزن! تکرار شد تاریخ خون آلود
یکبار دیگر فاطمه پشت در افتاده‌ست
حرفی بزن! دارد نگاهی شعله می‌گیرد
از حسرت تلخی که در چشم تر افتاده‌ست
این ضجه‌ی زهراست، این بیچیده در هر بغض
صد نینوا آه از گلوئی مادر افتاده‌ست
شب در دل ویرانه گم شد بی‌امان، حالا
یک سو سر بابا و یک سو دختر افتاده‌ست

• مریم ملیلی زربین (آزاد)

نذر حضرت رقیه

از باغ لبم جز تو کسی بوسه نچید
همچون رخ من غنچه‌ی پژمرده که دید
جز سیلی و تازیانه و سنگ ستم
کس دست نوازش به سر من نکشید

• امیر حسین مؤمنی

(۱)

ای عمه! به بالین سرم، فاطمه‌است
ورد لبش «آه دخترم فاطمه!» است
این رنگ پریده‌ی مرا می‌بینی
آینه‌ی روی مادرم فاطمه است

(۲)

با اشک، دو دیده‌ی تو را می‌بوسم
من زخم چکیده‌ی تو را می‌بوسم
جانم به لب است، دل بریدم از جان
لب‌های پریده‌ی تو را می‌بوسم

(۳)

من بی‌سر و سامان پریشانی تو
شد روز، شیم یا سر نورانی تو
بر گونه‌ی ماهت ابری از خون جاری‌ست
سنگ چه کسی شکسته پیشانی تو؟!

• محسن جعفری



خنجر و عطش

در اقیانوس خنجری

شمر

شعله‌ور شد

آن گاه

که عطش با تقاهم خنجر

حلق فرات را مکید

• سید علی حسینی ایمن

ادب عاشقی

قدم از او جلوتر برنمی‌داشت

ز پیش پای او سر بر نمی‌داشت

دو دست خویشتن را داد از دست

ولی دست از برادر برنمی‌داشت

• محمد کامرانی

سکوت ممتد اندوه

صنای دسته‌ی زنجیر زن... غمی در من

و شعله شعله‌کشان جهنمی در من

شب است و از همه سو خیمه می‌زند اندوه

که تا بنا شود از نو محرمی در من

شبیه تکیه، دلم بی‌قرار می‌لرزد

و شعله می‌کشد آواز میهمی در من

صنای شعله‌ور تازیانه می‌پیچد

و سایه روشن تبار آدمی در من

که پا برهنه و لب تشنه می‌دود در خون

میان دسته‌ی زنجیر زن... غمی در من

شب است و از در و دیوار تکیه می‌بارد

سکوت ممتد اندوه عالمی در من

• مریم سقلاطونی

گلخانه‌ی عرش شد سیه پوش

در اشک نشسته چشم کوثر

افتاده نبی میان بستر

پیغمبر مهربان امت

خواهد رود از میان امت

پایان رسالت است و انگار

شد وقت وصال حضرت یار

آن روح مجرد نخستین

تا مبدأ خود رود به تمکین

گلخانه‌ی عرش شد سیه پوش

محبوب خداست رفته از هوش

بر دامن مرتضی سر او

لرزید ز ضعف پیکر او

زهرها دل خسته‌اش شکسته

بالین سر پدر نشسته

در این دو سه روز رنج و محنت

خون بود دل رسول رحمت

می‌دید به دیده‌ی خنایی

صد فتنه نموده خودنمایی

می‌دید شکسته عهد و پیمان

در غربت روزگار قرآن

می‌دید که جاهلان به نیرنگ

این آینه را ززند بر سنگ

می‌دید به پرده‌ی سقیفه

غوغای خلافت و خلیفه

می‌دید که امت خطاکار

بر عترت او دهند آزار

از جیش اسامه پاکشیدند

گویی سخنش نمی‌شنیدند

خون دل هم جو آفتابش

بشکست دل پر اضطرابش

زان نامه‌ی نا نوشته افسوس

شد روح زلال و حی مایوس

دلواپس جان عترتش بود

آغاز غم و مصیبتش بود

• جعفر رسول‌زاده (آشفته)

نذر غربت امام حسن علیه‌السلام

(۱)

از اشک، نگاه لاله‌گونی دارد

داغ از همه لاله‌ها فزونی دارد

جای گله، خون از دهنش می‌جوشید

یعنی که ز غربت، دل خونی داردا

(۲)

در چاه سکوت، سر فرو برد حسن

غربت، همه روح و جانش آزد، حسن

این خون که چنین از دهنش می‌ریزد

بغضی‌ست که یک عمر، فرو خورد حسن!

پیشکش به آستان حضرت

موسی بن جعفر علیه‌السلام

آرامش محض، روح آشفته‌ی توست

میپهوت، زمان ز رنج ناگفته‌ی توست

تو صابری و صبر، شکیب از تو گرفت

تو کاظمی و خشم، فرو خفته‌ی توست

• محسن جعفری





آداب دعا (۲)

آبشار اجابت

خدایمرد سلیمیان

در قسمت نخست، اشاره‌ای داشتیم به برخی از شرایط دعا و در این قسمت، به پاره‌ای از آداب آن - به صورت مختصر و گذرا - نگاهی خواهیم داشت.

از جمله ویژگی‌ها و امتیازات بیرونی راستین اهل بیت علی‌ه‌السلام، دعا و نیایش به درگاه حضرت حق - تبارک و تعالی - است. در روایات فراوانی که در منابع حدیثی به دست ما رسیده است، همواره به این ارتباط مقدس، توصیه و تأکید شده است و در این باره - کتاب‌های فراوانی نیز به رشته‌ی تحریر درآمده است، که هر کدام در محل خود، قابل استفاده و بررسی است.

در برخی روایات، از دعا به عنوان برترین عبادت‌ها و در برخی دیگر، از آن به عوان محبوب‌ترین اعمال، نزد خداوند یاد شده است.

دعا، علاوه بر ایجاد قرب به ذات مقدس پروردگار، نیروی ایمان و روح فناکاری در راه حق را در انسان بیدار کرده، او را عارف به اسرار عبادات می‌نماید و لذت مناجات با خداوند را در کام جان آدمی سرازیر می‌سازد.

دعا انسان را وظیفه‌شناس و تعهدپذیر می‌کند و همچون چراغی، حقایق حیات بشری را بیشتر نمایان نموده، طریق هدایت را نشان می‌دهد. نیایش، انسان را از قله‌های واهی غرور و خودپسندی، به پهن دشت تواضع و عبودیت سوق داده، از سقوط در دره‌های مهلک، باز می‌دارد، و به او یادآور می‌شود که غیر از خود، دیگران را نیز در نظر بگیرد.

حال، این دعا و نیایش با خداوند هستی را آدابی است پس ارجمند، که رعایت آنها می‌تواند نقش مهم و اساسی در به ثمر نشستن این نهال ایفا نماید.

مجموعه‌ی این آداب را می‌توان در دو بخش کلی، تقسیم کرد:

۱- آداب قبل از دعا.

۲- آداب همراه با دعا.

• آداب قبل از دعا

این آداب عبارتند از آنچه که آمادگی انسان را، برای قرار گرفتن در برابر خداوند، افزایش داده، قلب انسان را متوجه عظمت پروردگار می‌سازد؛ برخی از آنها عبارتند از:

۱. پاکیزگی و طهارت

با گذری کوتاه در گلستان آیات و روایات، می‌توان به راحتی به این نتیجه دست یافت که دین اسلام، توجه فراوانی به پاکیزگی، نظافت و طهارت دارد. و این توجه ویژه در حالات روحی و معنوی، بسیار مورد تأکید قرار گرفته است. از جمله شرایط اساسی نماز، طهارت است. و همچنین برای برخی عبادات دیگر - و دعا نیز - به عنوان عبادت - می‌بایست با چنین مقدمه‌ای آغاز گردد.

۲. توجه به آراستگی ظاهر و استفاده از بوی خوش

علاوه بر تحصیل طهارت و پاکیزگی، امور دیگری، آن را تکمیل می‌کند که از جمله آنها می‌توان به استفاده از بوی خوش و آراستگی ظاهری اشاره کرد. از آنجایی که اسلام، همگان را به نور هدایت خویش دعوت می‌کند، با تمامی عواملی که باعث دلزدگی و انزجار می‌شود، بویژه در هنگام اعمال عبادی، مقابله نموده است. یکی از نمونه‌های این توصیه، همانا سفارش به توجه در امور فوق است؛ مثلاً در مناسک حج، توصیه به استفاده از لباس سفید و تمیز شده است؛ از این رو چشم‌نوازی مناسک حج، غیر قابل تردید است.

• ادامه دارد...

محمد صادق منتظری
حوزه علمیه قم



تبارک



تصمیم گرفتم بالاخره دلهره را کنار بگذارم و هر طور شده عازم تبلیغ بشوم. احساس می‌کردم برای انجام این وظیفه نباید کوتاهی کرد؛ اما چند چیز ذهنم را مشغول کرده بود؛ نشستن روی منبر برای اولین بار؛ روزه خواندن و از همه سختتر، عمامه بستن، آن هم به تنهایی...

نامه را که گرفتم، با راننده ای که قرار بود مرا به روستا برساند، به راه افتادیم. وقتی سوار ماشین شدم، به این فکر می‌کردم که نمی‌دانم به چه روستایی می‌روم؟ مردمانش چه حال و هوا و آدابی دارند؟ و ... که یکدفعه به ذهنم رسید که توی روستا حتماً سگ هم هست. بعد یادم افتاد که رفقا از سگهای گله چه چیزهایی تعریف می‌کردند؛ مخصوصاً وقتی به یک آدم غریبه برمی‌خورند یا خودم گفتم: نکند روستایی که قرار است بروم، از آن جاهایی باشد که سگ زیاد است. نجس و پاکیزش را می‌شد یک کاری کرد، اما پاچه گرفتن و حمله کردنش را نه...!

رو به راننده کردم و پرسیدم: «حاجی، اون طرفها سگ هم پیدا میشه؟»

او که انگار از سوال من تعجب کرده بود، کمی به من خیره شد و بعد شروع کرد به خندیدن و گفت: «بعله، پینا میشه... فراوون هم هست!»

توی دلم گفتم: انشاءالله دارد شوخی می‌کند و همان موقع چشمم به یک گله گوسفند افتاد که کنار جاده، مشغول چریدن بودند و چند تا سگ گله هم با هیکلهای درشت، دور و برشان میگشتند و با دیدن ماشین، پارس می‌کردند.

یک ساعت بعد به روستا رسیدیم. دیوارهای آبادی که پینا شد اول از همه، چشمم به گنبد سبز رنگ مسجد و گلدستههای بلندش افتاد که در وسط روستا قرار داشت.

به میانگاهی بزرگ اول ده رسیدیم و راننده توقف کرد. از ماشین پیاده شدم. مردم روستا، جلوی نانوائی جمع بودند؛ اما بر خلاف توقع من، هیچ کس به استقبالم نیامد کمی تعجب کردم؛ اما به روی خودم نیاوردم. نگاهی به راننده انداختم و به طرف مردم رفتم و شروع کردم به حال و احوال کردن؛ اما از نگاههای سردشان معلوم بود که از من دوری میکنند و فاصله میگیرند.

بچه های قد و نیم قد روستا، دور و برم جمع شده بودند و خیره خیره به لباس و عمامهام نگاه میکردند.

راننده که وضعیت مرا دید، جلو آمد و به مردم گفت: حاج آقا برای منبر دهه‌ی محرم آمدندان.

مردم شروع کردند به پیچ و حرف زدن. من که برای اولین بار عازم تبلیغ شده بودم، کم کم داشتم از این رفتار مردم، جا می‌خوردم و شاکمی می‌شدم، که

یکی از اهالی، سکوت را شکست و شروع کرد به حرف زدن، «حاج آقا، ما مداح داریم؛ خودمون مراسم سینه‌زنی برگزار می‌کنیم. احتیاج به روحانی نداریم.»

اینجای کار را دیگر حساب نکرده بودم. به خودم گفتم: مگر چه مشکلی دارند که نمیتوانند حتی ده شب از روحانی و منبری ماه محرم، پذیرایی کنند؟! توی دلم گفتم: توکل بر خدا! بالاخره باید یک کاری بکنم. بعد صدایم را صاف کردم و طوری که همه بشنوند، خیلی بلند گفتم: مداحی و سینه‌زنی خیلی خوبه؛ اما بهتر از اون، اینه که یکی براتون احکام بگه و چارتا حدیث بخونه...»

یکی از اهالی ده، که سیبلهای خیلی بلندی داشت و به نظر می‌رسید از همه رنگتر و جدی‌تر است، جلو آمد و گفت: «حاج آقا، راستشو بخواهی، ما جا نداریم تو رو نگهداریم. خونه هامون کوچیکه و جمعیمان زیاد.»

گفتم: «اما من بنا نیست مزاحم شما بشم. مسجد خونه‌ی خداست و ما هم مهمون خدا؛ این هم نونوائی و بقالی... نون و ماست غذای ماست و خوابمون هم توی مسجده!»

این را که گفتم، جمعیت نگاهی به هم کردند و سرهایشان را پایین انداختند و ساکت شدند. از میان جمعیت، پیرمردی شصت- هفتاد ساله، با صورتی سوخته و چروک خورده، بیرون آمد و با دستان پینه بسته‌اش دستم را گرفت و با مهربانی گفت: «حاج آقا جان، تو مهمون ما هستی و مهمون حبیب خداست. من و بچه هایم نوکرت، خونه م هم مال خودت. امشب را بیا پیش ما؛ فردا شب هم خدا بزرگه.»

با خودم گفتم: خدا کریم است و یک شب هم یک شبه.

پیرمرد ساکم را به زور از دستم گرفت و من هم روانه‌ی خانهاش شدم.

یک خانه‌ی محقر، با دو اتاق سه در چهار و یک حیاط کوچک که هم جای نگهداری گوسفندهایشان بود و هم آشپزخانه.



جلوی در مسجد بوته های هیزم، توی آتش میسوخت و دیگ غذای سفره‌ی امام حسین علیه‌السلام قلقل میکرد. بوی آبگوشت تمام محل را گرفته بود و من فکر میکردم که غذای هیئات، همیشه چه عطر و بویی داردا! بچه های قد و نیم قد، به اتفاق پدرهایشان آمده بودند و ظرفهای غذا را کنار دیگها می‌بردند.

به مردم سلام کردم و برای اینکه بیشتر با آنها ارتباط برقرار کنم، موقع احوال‌پرسی از هر کدام، درباره‌ی خانواده و شغل و زندگی‌شان هم می‌پرسیدم. دیگر موقع اذان شده بود و چون مسجد بلندگو داشت، همانجا کنار دیگهای غذا ایستادم و شروع کردم به اذان گفتن. بعد مردم را برای نماز جماعت به داخل مسجد دعوت کردم.

نماز که تمام شد، مناجح ده شروع کرد به مصیبت خواندن. مناجح با زبان محلی، اشعاری میخواند و جمعیت سینه میزدند. این مناجحی، حدود دو ساعت طول کشید و مردم هم، شور و حالی هم داشتند. بعد از یک استراحت مختصر، من روی صندلی نشستم تا برایشان صحبت کنم. موضوع صحبت من، ضرورت یادگیری احکام شرعی و توجه به این مسأله بود. اول، یک حکم خیلی عمومی و مبتلا به را از رساله بیان کردم و از نگاههای اهالی فهمیدم که خیلی‌هاشون از این مسئله اطلاع ندارند. یکی از مردم، وسط حرفم پرید و گفت: «حاج آقا، تا حالا کسی این مسأله را به ما نگفته بود.»

یک‌بار دیگر مسأله را از روی توضیح المسائل خواندم تا مطمئن بشوند که حکم را درست گفته‌ام.

یج‌بیجی در میان جمعیت درگرفت. گفتم که صلواتی بفرستند و بعد، از فرصت استفاده کردم و آنها را قانع کردم که روحانی مسأله دان نیاز هر شهر و روستایی است. با عنایت خدا، مطلب هم جا افتاد و همه با توجه، حرف‌هایم را میشنیدند. صحبت‌هایم که تمام شد، شروع کردم به روضه خواندن و بعد هم دعا کردم. آمینهای بلند و پرشور مردم، نشان میداد که شب اول منبر، بد نبوده است.

موقمی که میخواستیم از مسجد بیرون بیایم، مردم دورم را گرفته بودند. دم در، مردی با سبیل‌های بلند جلو آمد و دست مرا گرفت و خطاب به پیرمرد گفت: «از فردا شب، حاجی مهمان من است.» او همان کسی بود که امروز صبح میگفت ما نیازی به روحانی نداریم.

حالا او و پیرمرد بر سر میزبانی من، دعوا داشتند!

پیرمرد مرا به یکی از اتاقها برد و گفت: «حاج آقا جان، اینجا خونه‌ی خودته و تو هم جای بچه‌ی خودم هستی؛ دوست دارم راحت باشی و یک وقت غریبی نکنی.» بچه های پیرمرد جمع شده و به من زل زده بودند. گویا لباسم برایشان تازگی داشت. عبا و قبا و عمامه ام را درآوردم و کنار پیرمرد نشستم.

میخواستیم یک چوری سر صحبت را باز کنم؛ برای همین، شروع کردم به پرسیدن از آداب و رسوم اهالی ده و کمی که خودمانی شدیم، پرسیدم: «حاج آقا، خدا چند تا فرزند بهتون داده؟» پیرمرد نگاهی به من کرد؛ خندید و بعد از چند لحظه سکوت گفت: «الهی شکر! الهی شکر! هفده تا!»

از تعجب چشمهایم چهار تا شد؛ اما هیچ به روی خودم نیاوردم.

پیرمرد، بچه هایش را صدا زد تا بیایند و پیش ما بنشینند. من مشغول حال و احوال کردن با یکی یکی بچه ها بودم و پیرمرد، برعکس مردم این دوره و زمانه، با این که گرفتار بپایش خیلی زیاد بود، در حال شکر خدا بود. احساس شرمندگی می‌کردم که این بنده خدا با این همه بچه، مرا هم به خانه اش آورده و پذیرایی می‌کند.

بعد از ظهر شد و من هنوز نمی‌دانستم که توی این روستا ماندگار هستم یا نه. تصمیم گرفتم کمی توی آبادی قدم بزنم و با مردم و روستایشان بیشتر آشنا شوم. پیرمرد گفت: «دم در منتظر باش تا من هم بیایم و با هم برویم.»

موقعی که خواستم کفشهایم را بپوشم، متوجه شدم بچه های پیرمرد، کفشهایم را واگس زده‌اند. رفتم توی کوچه ایستادم تا پیرمرد بیاید. همین طور داشتیم آهسته، دم در قدم می‌زدیم که یکدفعه متوجه شدم سگ همسایه دارد به طرف من می‌آید؛ من هم دستپاچه شدم و به جای اینکه توی خانه برگردم، شروع کردم به دویدن توی کوچه. با دویدن من، سگ هم تندتر دنبالم آمد و هر طرف که میرفتم، او هم پارسکنان دنبالم می‌دوید.

عبایم روی دوشم اویزان بود و عمامه ام داشت میافتاد. صحنه‌ی خیلی عجیبی شده بود. با صدای بلند، داد و فریاد و درخواست کمک میکردم که جوانهای ده به دادم رسیدند. نفس‌زنان گوشهای ایستادم. مردم دور من جمع شده بودند و با تعجب نگاهم میکردند.

من هم برای این که خیلی ضایع نشوم، واتمود کردم که موضوع خیلی جدی‌ای پیش نیامده و گفتم: «خوب شد چند وقتی بود که ورزش نکرده بودم!»

یک ساعت بعد، تمام ده از ماجرا خبر داشتند. توی ده بیچیده بود که سگ دنبال شیخ کرده و شیخ هم از ترس پا گذاشته به فرار! حالا مردم بهانه‌ی خوبی داشتند که مدتی به فرار یک مهمان شهری از دست یک سگ ناقابل، کلی بخندند.

دلم میخواست مناجح ده را ببینم. سراغ او را گرفتم. به نشانی‌ای که اهل ده داده بودند رفتم. جوانی سی ساله بود و مسئول مخابرات روستا. با او احوال‌پرسی کردم و گرم گرفتم. آدم صمیمی و باصفایی بود.

برای اینکه قضیه‌ی عدم رضایت اهالی و وضعیت ورودم به روستا را به او بفهمانم، گفتم: «مثل اینکه مردم این ده، خیلی سخت هستند و از قیافه‌ی من خوششون نیومده...» که توی حرفم پرید و گفت: «من از شما معذرت می‌خوام.»

گویا از قبل ماجرا را می‌دانست. البته من حق را به اهالی ده می‌دادم؛ چون بعنا فهمیدم که همه خانه ها کوچک و پرجمعیت است.

از مخابرات روستا که برگشتم، مشغول مطالعه شدم تا برای منبر شب آماده شوم. حالا دیگر آفتاب، یواش یواش داشت غروب میکرد و موقعی بود که باید به مسجد میرفتم. وضو گرفتم و همراه پیرمرد به مسجد رفتم.



خبر نورا



شما هم دیده و شنیده‌اید

- علم هیأت ما نه پر است.
- هیأت ما علم سیزده پر دارد.
- به جایش هیأت ما هشت تا علم دارد.
- زنجیر به این خوش‌دستی و باحالی دیده بودی؟
- دسته‌ی هیأت ما که بیرون می‌آید اولش چهارراه بالایی است آخرش
چهارراه پایین.
- اگر حاجی... نخواند دیگر به هیأت... نمی‌روم.
- پیراهن مشکی ندارم؛ خیلی آبروریزی است؛ نمی‌آیم حسینیه.
- ا، بچه‌ها دسته آمد!

...

....

- این که دسته‌ی بچه‌هاست!؟

- دو قوطی حلبی، یک پرچم به اندازه‌ی کف دست، ده بیست تا بچه‌ی قد و نیم قد:
«هیأت علی‌اصغرها» سی چهل تا زن و مرد هم دنبال دسته.
زنی به بغل دسته‌اش می‌گوید: «پارسال از همین «هیأت بچه‌ها» حاجتم را گرفتم».

• بچه‌هیاتی



تک‌سوار سبز کو؟

تا کنار خیمه‌ها
آمد آن اسب سفید
با صدای شیهه‌اش
کودکی بیرون دوید

عکس اسب بی‌سوار
در دو چشمش قاب شد
خون ز یالش می‌چکید
دخترک بی‌تاب شد

گفت با آهی بلند:
«تک‌سوار سبز کو؟
آه ای اسب سفید
با من از بابا بگو»

اسب اما شرمگین
سر به زیر افکنده بود
آسمان و دشت از
بوی خون آکنده بود

• علی محمد شهیدی فر

توسل

- امام حسین علیه‌السلام درخت اسلام را آبیاری نکرد بلکه با دست مبارک خود، چشمه‌ای در کنار درخت اسلام ایجاد نمود.
- به این دلیل می‌گوئیم «قمر بنی‌هاشم» که امام حسین علیه‌السلام خورشیداند و حضرت عباس علیه‌السلام از او نور می‌گیرند.
- آقا ابوالفضل علیه‌السلام حسرت یک جرعه آب را تا ابد، بر دل فرات گذاشت!
- زمین لیاقت حتی یک قطره خون شش ماهه امام حسین علیه‌السلام را نداشت.
- بیماری امام سجاد علیه‌السلام ترخمی بود بر ما بیچارگان خاک.



فتیلقاسه

سیده فاطمه موسوی





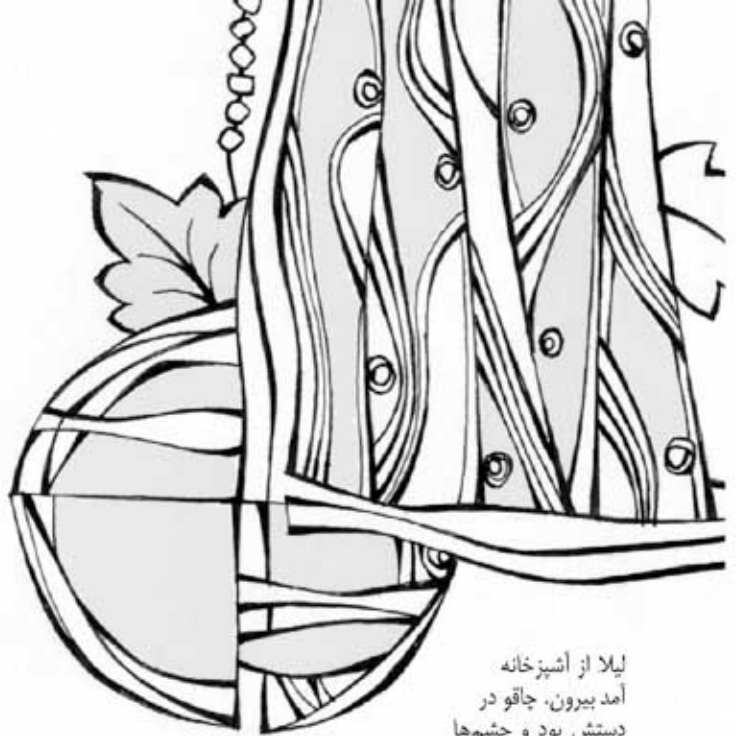
قاسم پا تند کرد. زنجیر تلق تلق صدا کرد. حاجی رحیم نشست کنار منبر و بسته‌های مهر را باز کرد. قاسم ایستاد بالای سرش؛ «حاجی تو رو ارواح مادرت» حاج رحیم سر بلند کرد ابروهایش درهم رفته بود: «قاسم بده بچه! همان که گفتیم.» چیزی انگار مثل حباب بالا آمد و راه گلوی قاسم را بست. فشار انگشت‌ها دور دسته‌ی چوبی زنجیر بیشتر شد؛ «پس چرا اجازه می‌دهید حمید توی محمل قرآن بخوابد؟ او که هم‌سن من است. صنایش هم که خوب نیست.» حاجی مهرها را ریخت داخل سبد و سر بلند کرد: «لا اله الا الله! مگر مسابقه است؟ زمزمه می‌کند دیگر کی می‌فهمید که صدایش چطور است» قاسم سر بلند کرد و این بار زل زد توی چشمهای حاجی؛ «خوب کی دیگر می‌فهمد من توی تابوتم؟» حاجی کاغذ بسته‌ها را توی دستش مجاله کرد: «چرا حرف حالیت نیست؟ این کار مردهاست. جوانهایی که بر و بازو دارند نه بچه‌های چهارده، پانزده ساله» و به طرف در رفت. حباب توی گلو دیگر جایی برای بزرگ‌تر شدن نداشت. چیزی به ذهن قاسم رسید و به زبانش آمد دنبال حاج رحیم دوید. صدا بلند کرد: «حاج رحیم به جای قاسم لا اقل بگذار به جای قاسم قتیل باشد مگر او چند سالش بود؟» و تاب نیاورد اشک‌ها سرازیر شدند. حاج رحیم برگشت، ایستاد روبرویش دست گذاشت روی شانه‌هایش. سر خم کرد و به چشمهای قاسم نگاه کرد: «مرد هم گریه می‌کند؟» «اگر مرد بودم می‌گذاشتید...» حاجی رحیم تو رو به سر بریده امام حسین بگذار من هم عاشورا قتیل باشم؛ به جای قاسم.» و اشک‌ها بیشتر از قبل هجوم آوردند روی گونه‌ها. دست‌های حاج رحیم سست شد و افتاد پایین. لب‌هایش تکان خورد: «لا اله الا الله...» تن آدم را می‌لرزانی بچه. این چه قسمی است که می‌خوری. خوب تو هم قتیل. به جای قاسم. خوب شد؟» قاسم نگاه کرد به صورت حاجی. ابروهایش در هم نبودند به نظرش آمد چقدر چشمهای قهوه‌ای حاجی خوشرنگ است. «راست می‌گویی حاجی؟ من هم باشم؟ قتیل؟»

لبخندی گوشه‌ی لب حاجی پینا شد: «مثل پسر خدایامرزت یک دنده‌ای.»

قاسم دست حاجی را گرفت توی دست‌هایش: «قربانت بروم حاجی. اجرت با امام حسین. روح مادرت شاد.» و صورت حاجی را بوسید. دوید طرف در. شنید: «مواظب پله‌ها باش!»

قاسم یکسره می‌دوید پیچ و خم‌ها انگار پشت سر هم تکرار می‌شدند. راه انتها نداشت. «حتماً نه ایجان خیلی خوشحال می‌شود. لیلا هم. وای اگر حمید بفهمد... منفجر می‌شود.»

نفهمید چطور به خانه رسید. کنار پله‌ها ایستاد. نفس نفس می‌زد. تشنه بود و زبانش توی دهان نمی‌گردید. از لای درز تخته‌های در، دالان پیدا کرد و ناپیدا بود. در را باز کرد. دالان نیمه تاریک بود. دست برد به دیوار. کلید را پیدا کرد. دالان روشن شد. «لیلا... های لیلا؟ کجایی؟ بیا اینجا»



لیلا از آشپزخانه

آمد بیرون، چاقو در

دستش بود و چشم‌ها

پر اشک: «سلام داداش!»

و روسری را عقب کشید. قاسم

آمد نزدیک‌تر «می‌دانی امروز من هم...» نگاهش افتاد به زلف‌های لیلا که از روسری بیرون آمده بود. «خوب امروز تو هم چی؟» ابروهای قاسم درهم افتاد: «حنا زده‌ای؟» دندان‌های لیلا پیدا شد: «اره نندیدی دیشب سرم را بسته بودم!» قاسم دندان سائید: «حجالت نمی‌کنی، مگر عروسی است که حنا بسته‌ای؟ مگر محرم نیست؟» لیلا روسری را کشید جلو: «حنا که محرم و صفر ندارد» قاسم چشم گرداند چوب تالشی را از گوشه‌ی دالان برداشت. لیلا عقب رفت. «ناراد، ها؟! نشانت می‌دهم دارد یا ندارد. می‌خواهی ابروی مرا ببری؟ بگویند برادرش توی دسته زنجیر می‌زند، قتیل است، آنوقت خواهرش...» و هجوم برد طرف لیلا. لیلا جیغ کشید و پا گذاشت به دو.



صنای نوحه می‌آمد قاسم گوشه‌ی مسجد ایستاده بود. حمید قرآن به دست زمزمه می‌کرد. لباس بلند سبز پوشیده بود. وقتی شنیده بود، گفته بود مبارک است و دیگر هیچ! قاسم زمزمه کرد: «حسود! خودت را خوب نشان دادی.» مردها تابوتها را می‌آوردند داخل مسجد امیر علی خان از ابارخانه آمد بیرون. دائم سیلش را مرتب می‌کرد. لباس قرمز و سیلپهای تاب داده و هیکل چهارشانه. کلاه‌خود دستش بود. پره‌های قرمزش خم و راست می‌شدند. قاسم زمزمه کرد: «انگاری خود شمر است.»

«آهای قاسم بیا کمک» حاجی رحیم بود. قاسم دوید طرف یکی از مردها که یک سر تابوت را گرفته بود. تابوت را بلند کرد. سنگین نبود. فکر کرد: «حتماً زن‌ها و بچه‌ها روی پشت‌بام‌ها نشسته‌اند با چادرها و چارقدهای سیاه. از مسجد تا مغازه‌ی مشهدی منصور، دسته‌های زنجیرزنی و سینه‌زنی به صف، روبروی هم ایستاده‌اند و حتماً مشهدی منصور است که نوحه می‌خواند «آهای پسر کجایی؟ سر تابوت را ول کن دیگر!» مرد به قاسم زل زده بود. حاجی رحیم آمد طرفشان. آستین‌های پیراهن بالا بود. «بروید توی تابوت‌ها. زود. دیر می‌شود. می‌خواهند حرکت کنند طرف امام‌زاده.» و قاسم را کشید طرف یکی از تابوت‌ها. حاجی رحیم نگاه کرد به چشم‌های او و دوباره هول افتاد توی دل قاسم، انگار پاهایش نمی‌آمدند «خراب کاری نکنی! جم نخوری! یک وقت بگویی پام می‌خارد، دستم می‌خارد...»

«چشم حاجی!» حاجی به تابوت اشاره کرد: «این از همه‌اش کوچکتر بود. کفش کاه و یونجه ریخته‌ام اذیت نشوی، بخواب» قاسم دراز کشید روی کاه و یونجه‌ها. فکر کرد: «حتماً ننه ایجان می‌فهمد که توی این تابوت منم. دستهای من از همه کوچکتر است. خوب می‌فهمد دیگر! آنوقت تابوت را به همسایه‌ها نشان می‌دهد و می‌گوید: «قربانش بروم، این پسر منست که قتیل قاسم شده.» لیلا هم می‌فهمد و به یاد سر شکسته لیلا افتاد و کیبودی روی بازویش. ننه ایجان گفته بود: «باید دیده بدهی. آن دنیا جواب بدهی.» و او گفته بود: «حقش بود.» حاجی رحیم کفن سرخ و سفید را کشید روی سر قاسم. بوی بتادین و دلشوره!

«حاجی حالم دارد بهم می‌خورد.»

«ساکت باش بچه. حالا که وقت مسخره‌بازی نیست. خودت خواستی. تکان نخور»

بچه! دست‌هایت را از سوراخ‌ها بیرون بیاور. مواظب باش سرت از زیر ملافه پیا نشود. آخرش تو خراب‌کاری می‌کنی.»

قاسم دست‌هایش را از سوراخ‌ها بیرون آورد. چیزی روی پاهای دست‌هایش پاشیده شد به حتم بتادین.

«قتیل قاسم حرمت دارد. راست می‌گویند از این به بعد بگویند بچه. صبر کنی بعد از تعزیه نشانتان می‌دهم.» دلش می‌خواست این حرفها را بلند بگوید

«تابوت‌ها را بیاورید. زود.» و قاسم حس کرد روی هوا بلند شد و از پله‌ها پایین رفت. قلبش انگار پایین افتاد گرمش شده بود. صدای طبل آمد و صدای جیغ زن‌ها. «خدا کند ننه بفهمد» مش منصور نبود که نوحه می‌خواند صدا برایش آشنا نبود. دسته راه افتاد و علم‌ها روی دوش، جلوی دسته. محمل‌ها پشت سرشان و بعد تابوت‌ها. یزید و شمر با اسب‌های قهوه‌ای پشت سر تابوت‌ها می‌آمدند رحمان همه را حس کرد. «حتماً» حمید توی محمل دوم نشسته است. «صدای نوحه بلندتر شده بود؛ صدای زنجیر و سنج و جیغ زن‌ها.

«دیگر از این به بعد سرم را بالا می‌گیرم. ببین حالا خدیجه خانم چقدر حرص می‌خورد که اکبر دماغو چرا قتیل نشده. برود آب دهان و دماغش را جمع کند، لازم نکرده قتیل بشود.» از بیج جاده گذشتند از فریاد یا حسین می‌شد فهمید تا امام‌زاده، ده دقیقه‌ای راه مانده است. قاسم حس کرد چیزی روی زانویش می‌لغزد. تکان نمی‌توانست بخورد. چیزی روی زانویش کوتاه و بلند می‌شد و می‌آمد بالا. نمی‌توانست ببیند جانور بود که حتماً از کاهها و یونجه‌ها بیرون آمده بود.

«یعنی چیست؟» جانور تکان خورد و باز آمد بالا. «مارا!» از لغزش و حرکتش قاسم حدس زد که مار است. چیزی توی دلش جوشید و پخش شد توی بدنش. قلبش تند زد. صدای سنج آمد. مار می‌لغزید و می‌آمد بالا. قاسم حس کرد دارد خفه می‌شود. گرمش بود. «خنا یا چه کنم». خواست بلند شود. «نه، قول داده‌ای. نباید تکان بخوری. وای... بعد از آن همه بدبختی و منت کشیدن... پسر تترس تو مثلاً قتیل قاسمی. قاسم هیچ وقت نمی‌ترسد» مار رفت روی پهلو و باز آمد بالا، روی شکم. قاسم لیش را گاز گرفت: «پسر تترس. قاسم با آن همه لشکر جنگید آن وقت... کاش من جای حمید توی محمل نشسته بودم. اگر بفهمد چقدر کیف می‌کند. مار آمد روی سینه‌اش یک مار باریک سبز رنگ. می‌دیدش. نمی‌دانست نیش دارد یا نه. انگشتش تکان خورد: «خدا! کاش دست‌هایم بیرون نبودند. آن وقت می‌دانستم چه کنم.» مار روی قلبش چنبر زد. قاسم حس کرد الان است که قلبش قفسه سینه را بشکند و بزند بیرون.

«نبايد تکان بخورم. آهسته نفس بکش پسر! نه... مار کوچک سم ندارد. اگر داشت، تا حالا نیشم زده بود.» جمعیت شور گرفته بود و سرازیر شده بود طرف امام‌زاده؛ صدای شیون زن‌ها بلندتر شده بود. مار با آن چشم‌های ریز سیاه براقش، زل زده بود توی چشم‌های او. رحمان لب پایین را میان دندان گرفته بود: «تترس پسر!» (حمید

با انگشت نشانش می‌داد اشک امانش نداد. تصویر قاسم محو، جان گرفت. سوار اسب شد. با یک زره و یک اسب سفید تاخت، شمشیر توی هوا بلند شد و لیلا آمد. با سر شکسته و بازوی کبود. خون فواره زد. «اگر هم بمیری، اگر هم مار نیشت بزند، باز هم نباید تکان بخوری. مار کوچک سم ندارد. ولی شاید... شاید... لیلا آمد «حالات نمی‌کنم. باید دیده بدهی. آن دنیا جلویت را می‌گیرم» وای خدا! کاش من جای حمید بودم. اگر خرابکاری کنم چقدر مسخره‌ام می‌کند.» صدای شیبه‌ی اسب بلند شد و صدای یا حسین. صدای حاجی از همه بلندتر. «آخرش خرابکاری می‌کنی.» «نه، حالا نشانتان می‌دهم.» قاسم سیزده نفر را کشت و شمر لباس قرمز پوشیده بود. امیرعلی خان! دستور حمله داد. تاختند طرف قاسم. پره‌های قرمز کلاهخودش خم و راست می‌شد خون پاشید به هوا. قاسم شمشیر را می‌برد بالا و می‌آورد پایین. صدای ملا توی گوشش پیچید: «قربانش بروم نوگل سیزده ساله را» «تو مثلاً چهارده سالت است. بزرگتری! سینه قاسم خرد شد. فقط یک مار کوچک رویت نشسته.» مار تکان خورد و آمد بالاتر. صدای حاجی رحیم توی گوشش پیچید «می‌دانم آخر تو خرابکاری می‌کنی.» «تترس پسر! قاسم و این همه ترس! حاجی رحیم... ابرویت می‌رود! صدای شیون می‌آمد و صدای جرینگ جرینگ علم‌ها. مار آمد پوست نرم مار کشیده شد روی گردنش و قاسم سردش شد و حاجی رحیم. حمید لیلا. قاسم. همه جمع بودند «حاجی رحیم... تورو خدا... چه کنم؟ ... و مار آمد بالاتر. حس کرد که الان است که مار زبانش را بیرون بیاورد آنوقت... و دست‌ها نبودند که جلوی دهان قاسم را بگیرند و فریاد زد: «مارا!» و بلند شد توی تابوت. توی جمعیت ولوله افتاد.

سیده فاطمه موسوی

نگاهی به مجموعه قالیچه‌ی حضرت رضا



این مجموعه شامل پنج داستان کوتاه برای نوجوانان است. خصوصیت کلی و بارز حاکم بر این مجموعه نثر روان و جذاب و دیالوگ‌های طبیعی شخصیت‌های داستان است که از ویژگی‌های مثبت و همیشگی داستان‌های آقای مهر است. در بین داستان‌ها داستان قالیچه‌ی حضرت رضا که نام مجموعه نیز می‌باشد ساختار و فضایی متفاوت با دیگر داستان‌های ایشان و داستان‌های این مجموعه دارد. ما در مورد قالیچه‌ی حضرت سلیمان زیاد خوانده و شنیده‌ایم اما درباره‌ی قالیچه‌ی حضرت رضا نه و وقتی در ابتدا نام داستان را می‌بینیم کنجکاو می‌شویم که ببینیم آیا قالیچه‌ی حضرت رضا هم هست؟ چه فرقی با قالیچه‌ی حضرت سلیمان دارد؟ آیا اگر آدم روی آن بنشیند قالیچه در فضا اوج می‌گیرد و ما می‌توانیم از روی آن در حالی که دراز کشیده و یا نشسته‌ایم آدم‌ها و خانه‌ها را که کوچک شده‌اند ببینیم و...؟

داستان در یک شب تابستان اتفاق می‌افتد بچه‌ها همیشه وقتی به اجبار بزرگ‌ترها باید بخوابند و خصوصاً وقتی چند نفر کنار هم باشند شیفتشان گل می‌کند.

با هم حرف می‌زنند، چیزهایی خنده‌دار می‌گویند، پر و پاچه‌ی همدیگر را نیشگون می‌گیرند و در این داستان هم بچه‌هایی که دراز کشیده‌اند از این کارها می‌کنند آنها خصوصاً میثم و پریچه هر غر می‌زنند که چرا پدرشان که وعده‌ی سفر به مشهد و زیارت امام رضا را به آنها داده است چرا به قولش عمل نکرده است؟ امروز آنها بچه‌های لوس همسایه نیما و نسرین را دیده‌اند که هی اسباب‌های سفر را دست بابایشان می‌دهند که بگذارد توی ماشین و برای آنها زبان در می‌آورند و...

میثم ده تا کیبوتر خریده است تا وقتی به سفر مشهد رفتند در حرم امام رضا علیه‌السلام آزادشان کند و حالا کیبوترها در قفس هستند و صنای بقوقی‌شان می‌آید.

پریچه خواهر کوچک میثم می‌پرسد: «میثم! در قفس را بسته‌ای؟»
میثم جواب نمی‌دهد.

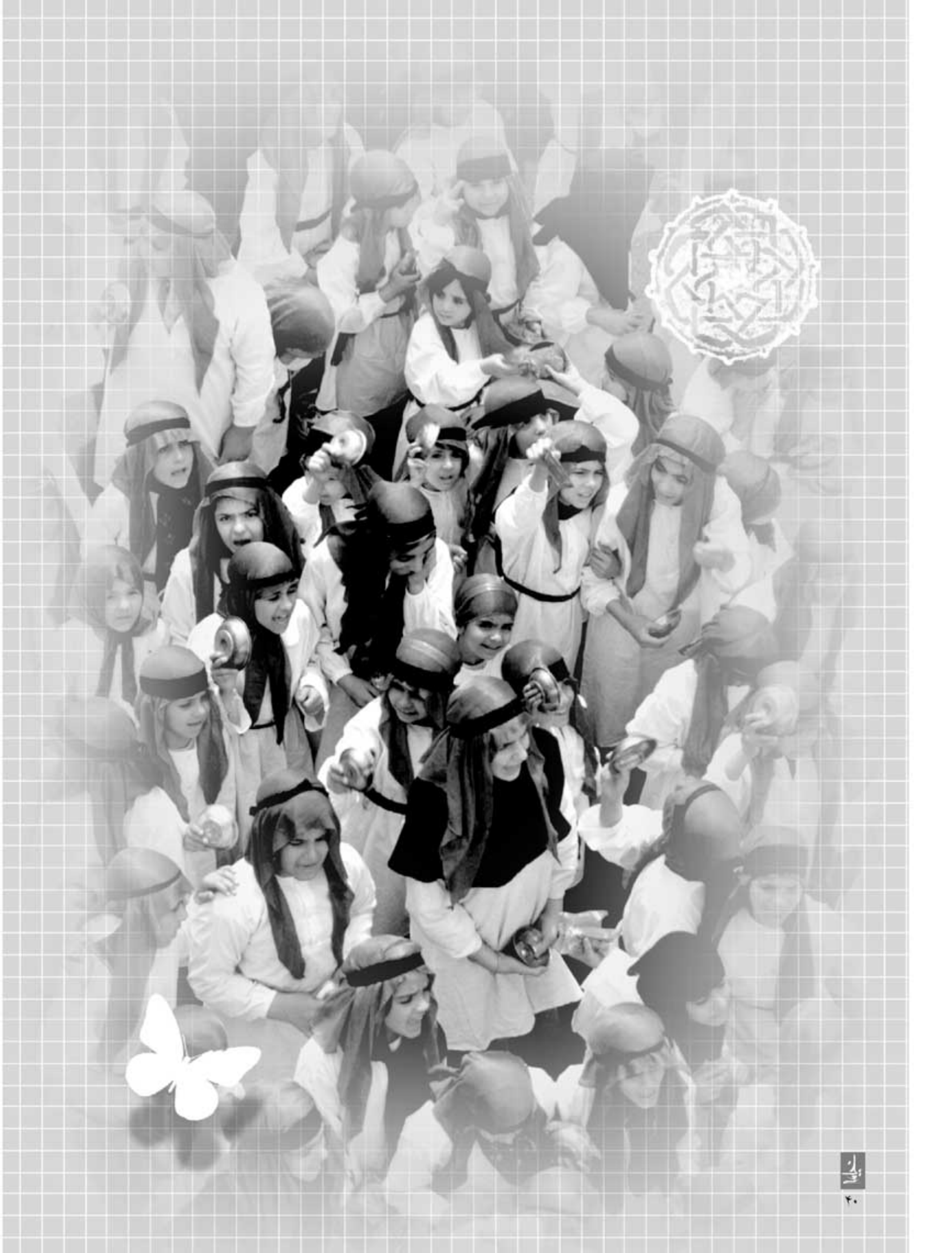
پریچه باز می‌گوید: «اگر باز باشد گریه می‌آید سراغشان.»

و میثم این بار می‌گوید: «بهتر! دیگر به چه درد می‌خورند؟ می‌خواستیم اگر رفتیم مشهد آزادشان کنیم تا بروند پیش کیبوترهای امام رضا. حالا که نرفتیم...»

آنها همان‌طور که مادرشان گفته عقیده دارند امام رضا هر که را بطلبد می‌رود پیشش و و هر دو رو به آسمان دراز کشیدند. چشم‌هایشان را بستند و لب‌هایشان را تکان دادند. لب‌هایشان تکان خورد و تکان خورد و تکان نخورد...

انگار ولوله‌ای توی کیبوترها افتاده باشد توی هم ول خوردند و بغ‌بغو کردند و از هر سو به طرف قالی آمدند (همان قالی که هفده سال پیش پدر و مادر در سفر مشهد آن را خریدند). هر کدام چند بار به ریشه‌های قالی نوک زدند. چند نخ ریشه را به منقار گرفتند و ناگهان شروع کردند به بال زدن...

● محدثه رضایی





• درباره‌ی هیأت

چند نکته که برخی به عنوان فایده، ضرورت و تعریف است، جمع کرده‌ام که آن را خدمت شما طرح می‌کنم:
امام فرمود: هزار و چهارصد سال است که با این منبر و روضه، اسلام حفظ شده است؛ و در مقوله‌ی هیأت‌های مذهبی می‌فرمایند: آن کسانی که با این هیأت‌ها مخالفت می‌کنند، نمی‌فهمند.

۱. تجمع مؤمنان

یکی از مهم‌ترین عوامل بهسازی جامعه و دین‌همدیگر، مجلس امام حسین(ع) است، فضایل همدیگر را ببینیم و بدی‌ها را نبینیم، این عامل بازدارنده از گناهان است؛ وقتی شما من را به عنوان هیأتی شناختید دیگر من در جلوی شما گناه نخواهم کرد، ناب‌ترین و زلال‌ترین تظاهر دینی، اشک است وقتی در هیأت اشک ریخته می‌شود، خیلی بر روی افراد، اثر دارد. بعد از اشک، خون بالاترین تأثیر را دارد، عملی به اندازه‌ی این دو تأثیر ندارد.

این که مؤمنان دور هم جمع شوند چه فایده‌ای دارد؟ جواب آن را امام باقر فرموده‌اند:

امام باقر(ع) به گروهی از مؤمنان برخورد کردند و به آنها نگاه کردند؛ آنها از نگاه امام به خودشان آمدند که، امام چه نگاهی به آنها کرد، این روایت را شیخ صدوق در وسایل‌الشیعه نقل می‌کند؛ حدیث مفصل است، در قسمتی از آن است که امام باقر برگشتند و به شیعیان فرمودند: «والله لأحب ریحکم و أرواحکم»، به خدا قسم بوی شما و جان‌های شما را دوست دارم.

در روایت دیگری هست که حضرت فرمودند آیا شما شیعیان، دور هم جمع می‌شوید؟ گفتند آری. حضرت، آرزو کردند ای کاش من بین شما بودم. بعد فرمودند: از ما هم حرف می‌زنید؟ این را اهل بیت، خودشان، موضوعیت داده‌اند که دور هم جمع شوید و از ما سخن بگویید.

فواید تجمع مؤمنان برای تعاون بر «بر» و «تقوی» زیاد است. چرا خلوت در قرآن دستور می‌دهد که مؤمنان با هم رابطه داشته باشند؟ نفس این رابطه، مقدس است و اگر شما این رابطه را در ظرف دینی قرار دهید چند برابر خواهد شد. لذا هیأت اگر محل تجمع مؤمنان است، فواید زیادی دارد. در تجمع مؤمنان به جای آن که کسی را خراب کنند تا آدم شود، بهترین رفتارها را نشان می‌دهند و لذا مفاسد، ضعیف خواهد شد. اگر ما دقیق بحث کنیم در خواهیم یافت که بهترین صورت استفاده از تجمع مؤمنان، هیأت‌های مذهبی است.

۲. شرکت داوطلبانه

برای تربیت، اقدام خود فرد لازم است؛ ما در بحث آداب داریم که کسی که به ذکر امام حسین جواب می‌دهد و آن که جواب نمی‌دهد و خود را سنگین می‌گیرد، اثر پذیری آنها متفاوت است.

در بعضی هیأت‌ها، افراد گوشه‌ی دیوار، تکیه زده‌اند و سر سنگین نشسته‌اند. در برخی دیگر، همه اول صفوف جلو را پر کرده و به ترتیب تا آخر مجلس، این دو نوع شرکت را می‌رساند مرحوم قنوسی در درس اخلاق خود می‌فرمودند مگر آنها که مکروه انجام می‌دهند و مستحبات را ترک می‌کنند مرض دارند؟ خوانند فرموده است من مستحب را دوست دارم. آن چیزی که هیأت مذهبی را رونق می‌دهد این حرکت داوطلبانه است و همین است که یک نفر پس از مدتی که به هیأت آمده تربیت می‌شود. این حرکت داوطلبانه هم اثر تربیتی اجتماعی دارد هم فردی.

۳. دوام هیأت مذهبی

گاهی به هیأت رفتن، فایده ندارد. منام رفتن سود دارد. انسان، خوب است همه‌ی جلسات هیأت را شرکت کند و اگر گریه هم ندارد، تفکر کند و کمبودهای خود را بیابد. تفکر در امام حسین و... تفکر در این که چرا حال خوب ندارد. اینها از برکات منام رفتن است که انسان حال خوب بقیه را ببیند و از خدا بخواهد به او هم عطا کند.

از برکات دیگر دوام، این است که حس تجدد گرایی، مطلق که از آثار شوم فرهنگ بیگانه است، از بین می‌رود. انسان با اذکار و شعارهای دائمی، که از هزار سال پیش به یادگار مانده، روبرو می‌شود. خلاصه تربیت بادوام، امکان‌پذیر است.

۴. برنامه ریزی و آموزش

آموزش‌های مناوم و اندک، بسیار مؤثرتر از آموزش‌های ناگهانی و زیاد است.

معلومات زیاد و ناگهانی، بصیرت نمی‌دهد. آموزش دین، اگر در متن هیأت باشد، خیلی اثر دارد. چون تناوم دارد.

ادامه دارد...

● امام حسین علیه السلام از نگاه :

● **ایروینگ، واشنگتن: مورخ آمریکایی**
در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و در روی ریگ‌های تفتیده‌ی عراق، روح حسین فناناپذیر است؛ ای پهلوان و ای نمونه‌ی شجاعت و ای شهسوار من، ای حسین!

● **بروکلمان، کارل: خاور شناس و محقق آلمانی**
شهادت حسین علیه‌السلام علاوه بر نتایج و اثرات سیاسی، موجب تحکیم و اثبات‌ی مذهب شیعه گردید و این مذهب مرکز و مظهر تمایلات ضد عرب شد.^۱

● **توندول، بورشو تامداس**
شهادت حسین علیه‌السلام از همان زمان که طفلی بیش نبودم، در من تأثیر عمیق و حزن‌آوری می‌بخشید. من اهمیت برپاداشتن این خاطره‌ی بزرگ تاریخی را می‌دانم؛ این فداکاری‌ها عالم، از قبیل شهادت امام حسین، سطح بشریت را ارتقاء بخشیده است؛ و خاطره‌ی آن، شایسته است همیشه بماند و یادآوری شود.^۲

● **جسس، فردریک**
درس امام حسین و هر قهرمان شهید دیگر، این است که در دنیا اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد، که تغییرناپذیرند و همچنین می‌رساند که هر گاه کسی برای حفظ این صفات ابدی، مبارزه کند و در راه آن پافشاری نماید، آن اصول، همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند.^۳

● **جوزف، رینو: مستشرق فرانسوی و مؤلف کتاب «اسلام و مسلمین»**
شیعه، دین خود را با شمشیر پیش نبرده؛ بلکه با نیروی تبلیغ و دعوت، پیشرفت کرده است؛ و اهتمام آنها به برگزاری مراسم سوگواری، موجب شده که تقریباً دو ثلث مسلمانان و بلکه جماعتی از هند و مجوس و سایر مذاهب نیز، با آنها در عزای حسین علیه‌السلام شرکت می‌کنند.

● ادامه دارد...

● بی نوشت :

۱. درسی که حسین علیه‌السلام به انسان‌ها آموخت: سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد، ص ۲۵۱.
۲. تاریخ ملل و دول اسلامی: کارل بروکلمان؛ ترجمه‌ی هادی جزایری، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۶.
- ص ۱۰۸.
۳. درسی که حسین علیه‌السلام به انسانها آموخت، ص ۲۴۸.
۴. درسی که حسین علیه‌السلام به انسانها آموخت، ص ۲۴۹.
۵. پرتوی از عظمت حسین علیه‌السلام: الفناله صافی، ص ۲۴۰.

بزرگان و مستشرقین غیرمسلمان اندیشمندان

سید حسن قریشی





عاشورا در کشور کانادا

ASHURA IN CANADA

به کوشش امیرحسین پیرمرادی

وجه تاریخی و علمی مسأله عاشورا و درس‌های تاریخی آن پرداخته شود. البته قابل توجه است که در مراسم عاشورا در کانادا، شیوه مرسوم عزاداری شیعیان، یعنی سینه‌زنی و نوحه‌خوانی نیز انجام می‌گیرد که همان گونه که ذکر شد، به تناسب ملیت برگزار کنندگان مراسم، از شیوه‌های عزاداری مرسوم هر کشور استفاده می‌گردد. البته اغلب این مراسم سوگواری، در مکان‌های سرپوشیده و مراکز تجمع شیعیان، مانند حسینیه‌های مختلف برگزار می‌شود و نمود بیرونی و راه‌اندازی دسته‌های عزاداری ندارد.

برخی شیعیان در بعضی از شهرهای کانادا، برای مطرح ساختن شیعه به عنوان یک جامعه ملموس در کانادا، اقدام به برگزاری راهپیمایی به صورت دسته‌های عزاداری در خیابان‌های شهرهای این کشور نموده‌اند که در این رابطه می‌توان به انجام مراسم سینه‌زنی و زنجیرزنی توسط یکی از گروه‌های شیعه به نام Mohammad Research Central در تورنتو، طی چند ساله اخیر نمود که برای نخستین بار در سال ۱۹۹۳ در مطبوعات کانادا نیز بازنمون گردید در برگزاری این مراسم، شیعیان به صورت کاملاً سنتی به عزاداری می‌پردازند.

یکی دیگر از ابتکاراتی که در راستای بزرگداشت قیام حسینی در کانادا انجام شده است، تهیه و نصب پوسترهایی در معرفی امام حسین (ع) و قیام عاشورا در وسایط نقلیه عمومی شهر تورنتو بود که در سال گذشته، به وسیله یکی از گروه‌های شیعه انجام پذیرفت. در شهر آتاوا نیز با برنامه‌ریزی شیعیان پاکستان، مراسمی به Hissain Day در مسجد اهل تسنن آتاوا برگزار می‌گردد که در آن، با دعوت از استادان دانشگاهی کانادا و ایالات متحده، به بررسی قیام عاشورا می‌پردازند.

در دیگر شهرهای کانادا نیز گروه‌های مختلف شیعه، مراسم عزاداری عاشورا را برگزار می‌کنند که در همه‌ی آنها، روحانیان به سخنرانی و موعظه و بررسی قیام عاشورا می‌پردازند و مراسم نوحه‌خوانی به زبان‌های مختلف انجام می‌شود. گفتنی است که شیعیان در شهرهای مختلف کانادا با اجاره یا خرید اماکنی، اقدام به راه‌اندازی مسجد، حسینیه و یا انجمن‌های شیعی نموده‌اند که عمده‌ترین آنها مجمع اهل بیت (ع) امریکای شمالی است که در شهر تورنتو قرار دارد و می‌کوشد تا گروه‌های مختلف شیعه را در کانادا، تحت پوشش قرار دهد. بزرگ‌ترین مسجد شیعیان نیز در شهر تورنتو قرار دارد و به نام مسجد شیعیان جعفری تورنتو معروف است.

کانادا کشوری است پهناور در شمال امریکای شمالی، که از شمال به اقیانوس منجمد شمالی، از شرق به اقیانوس اطلس و از غرب به اقیانوس کبیر محدود می‌شود. جمعیت آن بیش از ۲۳ میلیون نفر و مرکب از بومیان و مهاجران است.

تعداد بسیاری مهاجر، از کشورهای مختلف دنیا، در این کشور زندگی می‌کنند. این مهاجران با استفاده از ویژگی چند فرهنگی بودن کانادا می‌توانند در حفظ و شناساندن فرهنگ بومی خویش، فعالیت داشته باشند هرچند که آمار دقیقی از شیعیان مقیم کانادا منتشر نشده است، اما با در نظر گرفتن اینکه تعداد مسلمانان، بنا بر آمار رسمی دولت کانادا، نزدیک به سیصد هزار نفر ذکر شده است، می‌توان گفت قریب به یک سوم این تعداد، شیعه هستند که تعداد قابل توجهی را تشکیل می‌دهند. با توجه به حضور این تعداد قابل توجه از مهاجران شیعه، که از کشورهای گوناگون به کانادا آمده‌اند، فرهنگ شیعی نیز در کانادا جایگاه خود را داراست و شیعیان نیز می‌توانند از امکاناتی که در این راستا وجود دارد، استفاده نمایند و به انجام فعالیت‌های فرهنگی در چارچوب فرهنگ مذهبی خویش بپردازند؛ هر چند که از جایگاه مستقلی در کانادا برخوردار نیستند. برگزاری مراسم دهه‌ی محرم و عاشورا از جمله نموده‌های فرهنگی ویژه‌ی شیعه است که در کانادا از سوی شیعیان، انجام می‌پذیرد.

مراسم مختلف مذهبی مربوط به محرم در کانادا و در شهرهای مختلف، هر ساله در روزهای آغازین ماه محرم و سوگواری حضرت سیدالشهدا (ع) برگزار می‌گردد. با توجه به پراکندگی شیعیان در شهرهای مختلف و وجود سازمان‌های شیعی گوناگون مبتنی بر ملیت‌های مختلف، که هر یک ویژگی‌های فرهنگی کشور محل تولد خویش را نیز دارا هستند، مراسم مذهبی عاشورا که توسط این گروه‌ها در شهرهای کانادا برگزار می‌شود نیز بر اساس آداب و سنن خاص کشورهای مبدأ مهاجران انجام می‌گیرد و به عبارت دیگر، هر گروه شیعه بر اساس آداب و سنن مرسوم مناسبت‌های مذهبی در کشور خویش، به برگزاری مراسم مذهبی در کانادا نیز مبادرت می‌ورزد. البته شکل کلی و عمومی مراسمی که به شیوه‌ی مشترک میان شیعیان ملیت‌های مختلف انجام می‌گیرد، با توجه به مقتضیات محیط، برخی ویژگی‌های خاص خود را نیز دارد.

برجسته‌ترین ویژگی مراسم عزاداری مشترک در میان جامعه شیعیان کانادا، برگزاری مراسم مجالس سخنرانی است. به عبارت دیگر، شیعیان با دعوت از روحانیان از کشورهای مختلف، مانند عراق، لبنان، هند، پاکستان و ایران، در ایام سوگواری از سخنان آنان استفاده می‌کنند و محتوای این سخنرانی‌ها نیز کمتر حالت احساساتی کشورهای شیعی را دارد؛ بلکه تلاش بر این است که در این محافل، بیشتر به



مراسم عزاداری ماه محرم در روستای رواسجان

حکیمه اصغری

با حلول ماه محرم و رؤیت هلال ماه، خادم مسجد روستای «رواسجان» پرچم سیاهی را جلوی در مسجد نصب می‌کند و نزدیک به اذان مغرب از بلندگوی مسجد طنین صدای سوگواری مرثیه حسینی پخش می‌نماید، تا حلول ماه محرم را خبر دهد؛ این کار تقریباً تا آخر ماه صفر ادامه می‌یابد.

از شب اول تا شب هشتم ماه محرم، هیأت عزاداران شاخ‌سی (شاه حسین) به عزاداری در درون مسجد و یا بیرون از مسجد می‌پردازند. از اولین پنج‌شنبه ماه محرم تا آخرین پنج‌شنبه ماه صفر، هیأت‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی نیز عزاداری می‌کنند. همچنین روحانی مسجد، تقریباً چهل شب به ذکر مصائب و مرثیه‌ی حسینی می‌پردازد و آگاهی‌هایی در مورد واقعه‌ی کربلا به اطلاع مردم روستا می‌رساند.

مردم روستای ما اعتقاد دارند که کار کردن در روز تاسوعا و عاشورا حرام است؛ هم‌چنین معتقدند که باید در این دو روز، تمام مردم - از خردسال گرفته تا کهن‌سال - به عنوان یاری رسانیدن به امام حسین علیه‌السلام بیرون از خانه باشند. زنان روستا نیز در روز تاسوعا و عاشورا نان محلی به نام «فطیر» می‌پزند و میان عزاداران پخش می‌کنند؛ پخش شیر، سیب، شربت، خرما و حلوا میان عزاداران، از دیگر برنامه‌های مردم روستای رواسجان در ماه محرم است.

از روز تاسوعا تا سوم شهادت امام حسین علیه‌السلام، هیأت سینه‌زنان و زنجیرزنان، هر روز برای صرف صبحانه و شام و ناهار، مهمان خانه‌های پر مهر عاشقان حسینی هستند. در شب شام غریبان امام حسین علیه‌السلام مردم روستای رواسجان به یاد آن روزها، بدون صرف شام در مسجد تا نیمه‌های شب به عزاداری می‌پردازند. در سومین روز شهادت امام حسین علیه‌السلام اعضای هیأت سینه‌زنان و زنجیرزنان در یک برنامه‌ی آیینی و سنتی، به منظور خاک‌سپاری امام حسین علیه‌السلام و یارانش بیل و کلنگ به دست می‌گیرند و نوحه‌ی مخصوص آن روز را زمزمه می‌کنند. بعد از عاشورا تا آخر ماه صفر، هر پنج‌شنبه برنامه‌ی عزاداری در مسجد برپا می‌شود.

ده روز مانده به اربعین، هیأت عزاداران حسینی، طی مراسم ویژه‌ای، عازم مشهد مقدس می‌شوند تا اربعین حسینی را در مشهد، کنار یارگاه امام رضا علیه‌السلام عزاداری کنند. در آخرین روز ماه صفر، کسانی که از اول ماه محرم، پیراهن سیاه به تن کرده بودند، با درست کردن حلوا و پخش آن بین عزاداران، پیراهن سیاه را از تن بیرون می‌کنند.

ناگفته نماند که در گذشته‌ی نه چندان دور، مراسم تشت‌گذاری در مسجد و خیمه‌گذاری در کوچه‌ها مرسوم بود که متأسفانه، اکنون به دست فراموشی سپرده شده است.



عزاداری خوانسار

منصور سعیدی



از سنت‌های مهم در عزاداری مردم خوانسار می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. مراسم «تعزیه خوانی» که معمولاً بعد از ظهرها برپا می‌شود.
۲. حرکت دادن دسته‌های شترسوار و اسب‌سوار که یادآور عبور کاروان اهل بیت یا ترسیمی از سپاهیان کوفه - که به جنگ امام حسین علیه‌السلام آمده بودند - می‌باشد. صدای شیپور جنگ و نقاره در لابه‌لای حرکت کاروان، تداومی صحنه‌های رزم و مبارزه‌ی آن زمان است.
۳. حرکت دسته‌های عزاداری در قالب هیأت‌های سینه‌زنی یا زنجیرزنی. معمولاً عزاداران، با پای برهنه و در حالی که بر پیشانی‌شان به نشانه‌ی عزا مقداری گل زده شده، در جمع هیأت حضور می‌یابند لازم به ذکر است که در ابتدا و انتهای هیأت، تعدادی علم‌های رنگی - که یادآور علمدار کربلاست - حرکت داده می‌شود.
۴. راه‌اندازی سفره‌های نذری که از عزاداران پس از هر برنامه عزاداری، پذیرایی می‌شود.

آنچه بیشتر از همه‌ی نکات یاد شده، به محافل و هیأت مذهبی در خوانسار شور و هیجان می‌بخشد و دل‌های مشتاقان را تلطیف می‌کند، گریه‌ها و ناله‌هایی است که سوگواران و عزاداران شهادت حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین - خالصانه - در عزای او داشته و دارند امید است که خوانندگان این عزاداری‌ها را ذخیره‌ی قیامت همه‌ی شیفتگان و عزاداران حسینی قرار دهد ان‌شاءالله.

شهرستان خوانسار - که یکی از شهرهای استان اصفهان است - در ماه محرم و صفر حال و هوای خاصی می‌یابد، و برنامه‌های عزاداری که در آنجا برپا می‌شود که در نوع خود بی‌نظیر است.

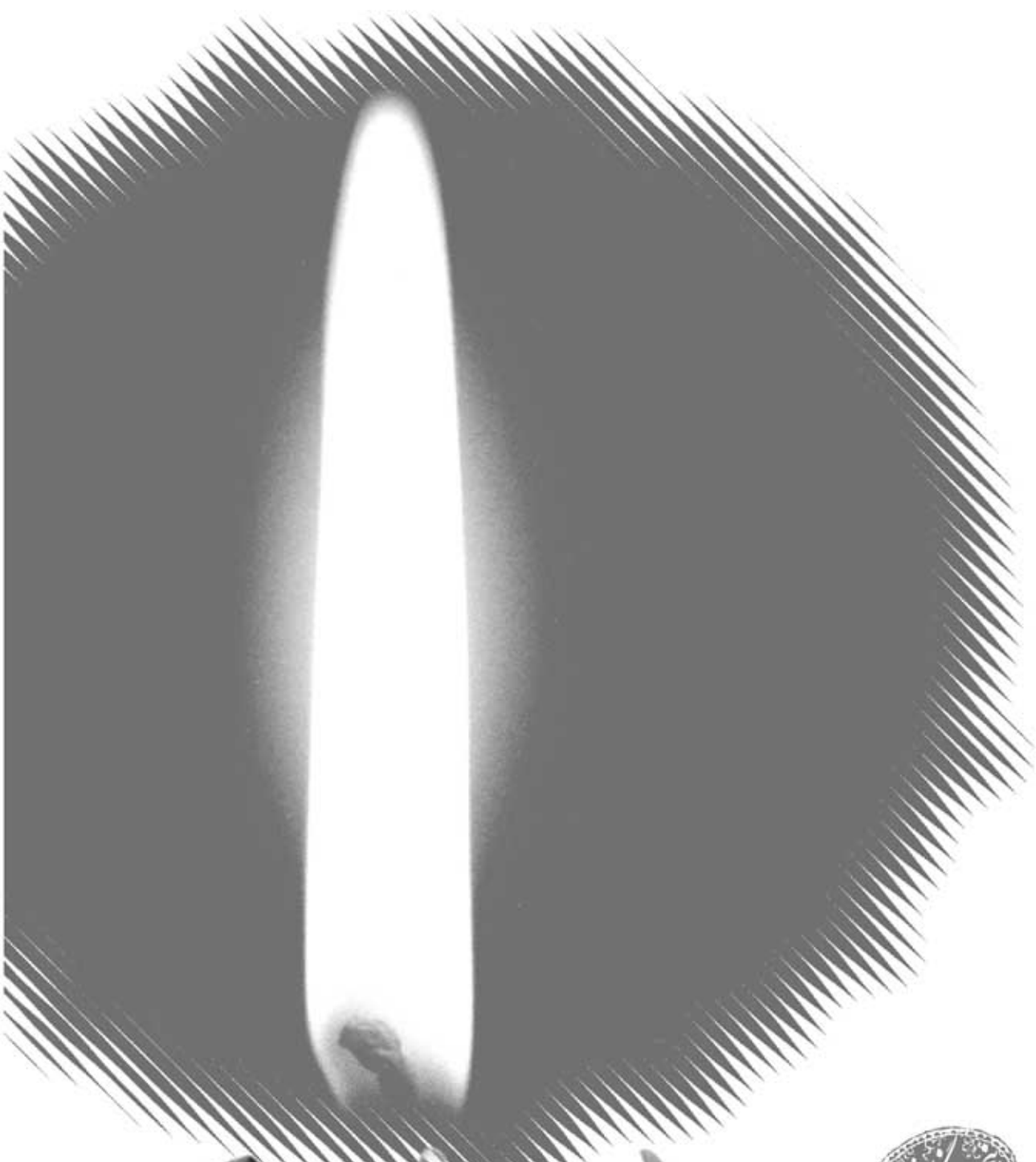
چند روز قبل از حلول ماه محرم، همه‌ی افراد، دست در دست یکدیگر با همدلی خاصی، کوچه‌ها و خیابان‌های شهر را مشکی‌پوش می‌کنند. هر کسی که بتواند به نوعی در این برنامه سهیم شده، ارادت خود به اهل بیت علیهم‌السلام ابراز می‌نماید. تقریباً تمامی جوانان شهر در هر محل، گردهم جمع شده، مساجد، حسینیه‌ها و تکایا را به سلیقه و ذوق خویش آماده می‌کنند و با پارچه‌های مشکی و جملات مختلف در مدح و عزای امام حسین علیه‌السلام و یارانش، آنجا را آماده‌ی عزاداری می‌نمایند. با توجه به تعداد بی‌شمار هیأت‌ها در این شهر، در این ایام، بر سر در هر مسجد و حسینیه یا تکیه‌ای، نام هیأت یا محفل عزاداری را می‌توان دید که با نام یکی از اهل بیت علیهم‌السلام مزین شده است.

در ایام سوگواری ماه محرم، تقریباً تمام خوانساری‌های مقیم در شهرستان‌های دیگر به اتفاق خانواده، دوستان و آشنایان از شهرهای محل اقامت به دیار خویش بازمی‌گردند؛ هم چون قطره‌هایی خروشان و جوشان، که مشتاقانه به سمت دریا در حرکتند؛ با حضور این افراد شهر، جنب و جوش خاصی یافته، حتی جمعیت آن به چهار یا پنج برابر می‌رسد.

در ماه محرم و با برپایی سوگواری شهادت امام حسین علیه‌السلام، چهره‌ی شهر از لحاظ اجتماعی دگرگون شده و فعالیت‌های اقتصادی و تجاری مردم نیز تحت تأثیر این ایام، کم رونق می‌گردد.

برنامه‌ی عزاداری که شامل سینه‌زنی و زنجیرزنی است - بدلیل ازدحام جمعیت عزادار - همیشه به دو بخش تقسیم می‌شود؛ عده‌ی کثیری از مردم، صبح هنگام و عده‌ای نیز در بعدازظهر برنامه‌ی عزاداری خود را برپا می‌کنند. در طول مدت عزاداری، مردم سوگوار جهت استماع سخنان واعظان و بهره‌مندی از فیض مرآت ایشانشان، تا پاسی از شب را در مساجد و تکایا سپری می‌کنند.





نگاهی کوتاه به
سه مراسم عزاداری
امام حسین علیه السلام
در پین آذری زبانان

جهانگیر راحمی هشترودی



در ماه محرم، عزاداران آذری زیان در هر جای ایران اسلامی که باشند به شیوه‌های خاصی در سوگ شهادت امام حسین علیه‌السلام عزاداری می‌کنند. این برنامه سوگواری، در آذربایجان بر طبق آداب و رسوم مخصوصی برگزار می‌گردد که جهت اطلاع عاشقان آن حضرت، به برخی از این آداب و رسوم اشاره می‌نمایم:

۱. مراسم طشت گذاری

یک هفته مانده به محرم و یا در آخرین جمعه ماه ذی‌الحجه الحرام، مراسمی تحت عنوان استقبال از محرم و اعلان عزای حسینی، در جامع شهرها برپا می‌شود. در این مراسم، مناجات روضه‌خوانی می‌نماید و عزاداران نیز به سینه‌زنی و زنجیرزنی می‌پردازند در آن حال، دو صف مقابل هم قرار می‌گیرند و یک نفر به عنوان میاندار که با رجزها و آهنگ‌ها آشنا باشد انتخاب می‌شود که با صدای رسا می‌خواند:

میاندار: یارا لارون آخار قانی ایلر

گلناری میدانی

عزاداران: حسینم وای حسینم وای (۴)

یو خدی سقانی سو بی غوغادی سقاخانه

محشر کبرا بوگون برپادی سقاخانه

در پایان مراسم، حدوداً ده نفر از عزاداران، کوزه‌های پر از آب را گرداگرد مجلس می‌چرخانند این کار به یاد جان‌فشانی‌های علمدار حضرت کربلا عباس(ع) اجرا می‌شود. مردم عزادار نیز با شعارهای «دخیل یا عباس» تبرکاً از آب کوزه‌ها می‌نوشند.

۲. مراسم دسته‌های شاه حسینی(واخس - شاخس)

شبهای تاسوعا و عاشورا، مراسم «شاخس - واخس» برگزار می‌شود؛ عزاداران حاضر، روی زانوهای خود نشسته، دستها را به طور هماهنگ بالا می‌برند و محکم روی زانوهای خود می‌کوبند و یا در روز، این عمل را با کوبیدن پایها به زمین در حالی که دایره‌وار می‌چرخند انجام می‌دهند و اشعار و کلمات را همگی با هم تکرار می‌کنند.

رجز: صحرای کربلا ده فریاد گل محمد

اولاد ود وله حسینی عزایه گل محمد

کلمات دسته‌های الف و ب (شاخس - واخس)

(عباس، حیدر، حسن، حسین)

۳. مراسم شام غریبان

بعد از عصر عاشورا و یادآوری آن حادثه‌ی تلخ کربلا سوگواران، تا پاسی از شب هیچ چیزی میل نمی‌کنند، این عمل به احترام اسرای والا مقام کربلا انجام می‌شود. در آن حال، ابتدا با در دست گرفتن شمع به مسجد می‌روند و در فضای تاریک مسجد، از زبان زینب کبری(س) اقدام به رجز خوانی می‌کنند و یا به یاد کودکان حسین(ع) به بیرون از شهر می‌روند و اقدام به نوحه سرائی می‌کنند:

ای نور عینیم، منزل مبارک!
مظلوم حسینم، منزل مبارک!
لازمی یاتون بلبل گل اداسته
دور سینمه گل یاتما کول اوسته
میر اغلیان یوخ اولدوم پریشان
گلدیم دو تام من شام غریبان
ای نور عینیم منزل مبارک
مظلوم حسینیم منزل مبارک

۱ - خون، از زخم‌هایت جاری‌ست؛ میان را گلستان کرده است.
در سقاخانه غوغاست؛ چون که آب برای سقا نیست
امروز در سقاخانه محشر کبری برپاست!
۲ - واخس و شاخس، خلاصه شده‌ی «وای حسین» و «شاه حسین» می‌باشد.
۳ - ای محمدنا برای فریادرسی به صحرای کربلا یا
دارند حسین را می‌گشتند ای محمدنا برای عزاداری یا!
۴ - بلبل، لازم است بر گل بخوابد یا در آغوشم بخوابد؛ بر روی خاکستر بخواب!
پریشان خاطر هستم چرا که کسی گریان تو نیست؛ اطمینان تا برایت شام غریبان بگیرم.

تحلیل واقعه‌ی کربلا



از زبان دکتر سید جعفر شهیدی

کمرنگ شدن مفاهیم اسلامی و سرگرم شدن مردم به دنیا، علت اصلی رخداد عاشورا است

دکتر سید جعفر شهیدی، استاد و عضو هیئت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران که آثار و کتاب‌های مشهوری درباره‌ی تاریخ صدر اسلام (از جمله: تاریخ تحلیلی اسلام) و واقعه‌ی عاشورا (از جمله: تحقیقی پس از پنجاه سال درباره قیام امام حسین) نگاشته در گفت و گویی که با خبرگزاری دانشجویان ایران داشته، به ذکر عوامل اصلی رخداد عاشورا پرداخته است. فرازهایی از این مصاحبه که در حقیقت جنبه تحلیلی دارد، خواندنی است:

دکتر شهیدی، کمرنگ شدن مفاهیم اسلامی بین مردم و سرگرم شدن آن‌ها به مال دنیا را علت عمده‌ی حادثه‌ی عاشورا می‌داند و در ابتدای این گفت‌وگو اظهار می‌دارد که جامعه‌ی آن‌روز از لحاظ اعتقادات دینی و سایر عوامل اجتماعی، جامعه‌ی منحلّی بود. وی با اشاره به وضعیت اجتماعی صدر اسلام و با طرح این سوال که «چرا چنین اجتماعی در زمان امام حسین (ع) تغییر کرد؟» اظهار داشت: علت عمده‌ی تغییر جامعه‌ی آن‌زمان مسلمانان، این بود که مکه پایگاه قدرت عرب‌های شمالی بود و مشرکان در آن جای داشتند. در سال ۸ هجری به‌وسیله‌ی مسلمانان فتح شد و رسول اکرم (ص) در اول سال ۱۱ هجری رحلت کردند؛ یعنی مردم مکه فقط ۲ سال با پیامبر ارتباط داشتند. دیگر عرب‌ها تابع مکه بودند؛ یعنی تا مکه تسلیم نشد، بقیه‌ی ساکنان جزیره‌العرب هم تسلیم نشدند؛ به همین جهت سال ۹ هجری را سال وفود نامیدند چون تا سال ۸ هجری کسی از مردم جزیره‌العرب گمان نمی‌کرد که اسلام بتواند پایدار بماند؛ لذا به محض این که دیدند مکه تسلیم شد و نقطه‌ی مقاومت از بین رفت، آن وقت مسلمان شدند؛ اگر از لحاظ زمانی فرصتی پیش آمده بود که حداقل یک نسل از مردم مکه با رسول (ص) ارتباط پیدا کنند، مسلمانان آن حادثه (عاشورا) اتفاق نمی‌افتاد و مردم تغییر می‌کردند.

دکتر شهیدی خاطرنشان کرد: اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان که آن زمان در شبه جزیره‌ی عربستان زندگی می‌کردند در پایان خلافت «عمر» متولد شده بودند و پیامبر را ندیده بودند. به علاوه تنها چیزی که اکثر مردم - به‌ویژه نسل جوان که چرخ فعالیت اجتماع را به حرکت درمی‌آورد - از نظام اسلامی یاد گرفته بودند این بود که به نام اسلام جنگ کنند، غنیمتی به دست آورده و آن را بین خود تقسیم کنند. همچنین بذل و بخشش‌های فراوانی که در زمان عثمان شد، روح اسلام را از بین برد و از اسلام جز وسیله‌ای که بتوانند با آن جایی را فتح کنند و مالی به دست آورند، نمانده بود. اگر این مردم، دوره‌ی پیامبر و علی (ع) را دیده بودند شاید حادثه‌ی عاشورا به وجود نمی‌آمد. وی درباره‌ی فلسفه‌ی قیام حضرت امام حسین (ع) اظهار داشت: امام (ع) خود در این زمینه فرمودند که «من نیامدم که بخواهم بر شما حکومت کنم و قدرتی به دست آورم؛ بلکه سنت پیامبر (ص) از بین رفته و بدعت جای آن را گرفته است. من قیام کردم برای این که سنت نبوی را

زنده کتم و بدعت را بمیرانم.»

دکتر شهیدی با اشاره به این که بین امام و پیغمبر تفاوت وجود دارد، تأکید کرد: وقتی از طرف خدا حکمی به پیامبر داده شود، او باید با مردم روبه‌رو شود و حکم خدا را برساند؛ اما یک امام، زمانی قیام می‌کند که مردم بگویند ما حاضریم تو را یاری کنیم؛ بنابراین زمانی تکلیف برای امام مشخص می‌شود که مردم بگویند ما ایستاده‌ایم و از او استمداد بطلبیم؛ به همین جهت سیدالشهدا (ع) اول بار که به ایشان نامه دادند، اقدام نکرد تا نامه‌های متعدد آمد. نامه‌های متعدد که آمد باز هم اطمینان نکرد. مسلم را فرستاد. وقتی مسلم به امام نوشت: آن وقت تکلیف بر عهده‌ی امام است که قیام کند و قیام او نیز قیامی نه برای ریاست عموم، بلکه برای ولایت بوده است؛ ولایتی که حیطة‌ی عملش نهی از منکر و امر به معروف باشد.

هم‌چنین درباره‌ی توجه هماهنگ به صورت و سیرت قیام امام حسین (ع) عنوان کرد: آن چه تا به امروز تشیع را گسترش داد و حفظ کرد مسأله‌ی شهادت امام حسین (ع) و عزاداری برای ایشان است.

وی ادامه داد: در سال ۲۶۲ هجری، معزالنوله دیلمی که حاکم بغداد بود دستور داد که زن‌ها چهره‌ی خود را سیاه و عزاداری کنند تا آن زمان چنین چیزی سابقه نداشت. به همین جهت اهل سنت آن سال را سال بدعت نام نهادند ولی همان چیزی که آن‌ها اسمش را بدعت گذاشتند، سبب شد که شیعه گسترش یابد.

دکتر شهیدی گفت: گریه کردن بر سیدالشهدا (ع) پس از کشته شدن امام حسین (ع) انجام گرفت و این سنتی موروثی در خانواده‌ی ائمه (ع) شد. پس از آن شیعیان در مساجد بغداد می‌نشستند و عزاداری می‌کردند. در ایران از زمانی که الجایتو می‌گوید مذهب شیعه هم مانند سایر مذاهب آزاد است؛ ایرانیان شروع می‌کنند به گریه کردن برای امام حسین (ع) و قبل از این مسأله گریه کردن در ایران نبود.

وی گریه کردن بر سیدالشهدا (ع) و عزاداری برای ایشان را یکی از سنت‌ها معروف بین شیعه خواند و اظهار داشت: این عزاداری قبلاً گاهی به صورت‌هایی در می‌آمد که با فقه اسلامی تطبیق نمی‌کرد؛ به عنوان مثال در گذشته دسته‌ای به نام « قفل به سینه » راه می‌افتاد که روز عاشورا از سینه‌های خود قفل رد می‌کردند و یا به دست سیخ می‌کردند که این درست نیست.

این پژوهشگر و محقق در زمینه تاریخ اسلام گفت: شعرها و عزاداری‌هایی که مردم را برای قیام به امر به معروف و نهی از منکر، تهییج می‌کرد؛ در دوران قاجار به وقت گذرانی تبدیل شد. مفهوم عزاداری این بود که قیام امام حسین (ع) را زنده نگه دارد که هدف امام (ع) امر به معروف و نهی از منکر بود و اگر از این طریق خارج شود لطفی ندارد.

دکتر شهیدی درباره‌ی مظلوم جلوه دادن امام حسین (ع) در مراسم عزاداری ایشان اظهار داشت:

مظلوم بودن با انظلام فرق دارد. مظلوم بودن یعنی کسی تمام قحرت خود را برای پیشرفت صرف کند، منتهی طرف مقابل از نظر نیروی نظامی قوی‌تر است اما انظلام این است که کسی دست روی دست بگذارد تا ببیند و او را بکشد، این‌ها برای گریه کردن و مجلس گرم کردن خوب است ولی هدف اصلی سیدالشهدا (ع) این نبوده است.

وی در توضیح سخن حضرت امام حسین (ع) که می‌فرمایند « اگر دین نتراید لا اقل آزاده باشید » اظهار داشت: وقتی عده‌ای به خیمه‌ی زن‌ها حمله کردند، امام فرمودند اسیر گرفتن معنی ندارد. شما با من جنگ می‌کنید، من هم مقابل شما ایستاده‌ام که اگر آزاد مرید کار خلاف مروت و جوانمردی نکنید.

دکتر شهیدی ادامه داد: در فقه اسلامی، کشتن انسان‌های بالغ و اسیر گرفتن زن و بچه، خاص کافران است؛ یعنی وقتی لشکر مسلمان به جایی که مردم آن کافر هستند می‌رود؛ آن‌جا باید تبلیغ کرد و اگر تبلیغ اثر نکرد و مردم مقاومت کردند، باید حمله کنند؛ یعنی مردم کوفه در آن روز، نوه و خاندان پیامبر را کافر حربی فرض کردند که واقعا خلاف ازادگی است.

وی درباره‌ی تأثیرپذیری از قیام امام حسین (ع) در پایان این گفت و گو، خاطر نشان کرد: قیام امام حسین (ع) مخصوص یک دوره نیست؛ البته دیگر امامی نیست و شماری هم مقابل او نخواهد بود؛ ولی رویارویی حق و باطل همیشه بوده و هست. بنابراین اگر زمانی دیدیم، سنت پیامبر از بین می‌رود باید مقابلش بایستیم و در هر موقعیتی باید در مقابل هر خطری که متوجه‌ی دین و سنت رسول الله (ص) است، بایستیم و جلوی بدعت را بگیریم.

دکتر شهیدی حرکت حضرت زینب (س) را متمم نهضت و حرکت عاشورا دانست و افزود: اگر حضرت زینب و امام سجاده (ع) این مسیر را طی نمی‌کردند و حضرت امام سجاده (ع) آن خطبه‌ها را در کوفه نمی‌خواند و حضرت زینب (س) در مجلس یزید آن سخنان را نمی‌فرمود، شاید حادثه‌ی عاشورا فراموش می‌شد.



استاد ذبیح‌الله صاحبکار شاعر بلندپایه‌ی آیینی درگذشت

استاد ذبیح‌الله صاحبکار پس از عمری تلاش و فعالیت پیگیر در عرصه فرهنگ و ادب در آستانه‌ی ایام سوگواری سالار شهیدان علیه‌السلام بر اثر سکت‌هی قلبی و مغزی به لقاءالله پیوست.

استاد صاحبکار متخلص به «سهی» شاعری خوش ذوق و آشنا به اسلوبها و قالبهای کلاسیک شعر فارسی بود و عمده وجهه‌ی همت خود را در جهت بسط و گسترش شعر دینی و متعهد صرف کرد. او در غزل، شاعری چیره‌دست بود.

مرحوم صاحبکار، علاوه بر سرودن شعر، در کارهای پژوهشی و تحقیقی نیز همت گماشت و تصحیح و تنقیح «عرفات العاشقین و عرصات العارفین» اثر گرانسنگ تقی‌الدین اوحدی بلبانی و تصحیح دیوان حزین لاهیجی، گزیده بهترین مرثیه‌ی پارسی نژادان عربی سرای، و سیری در مرثیه‌ی عاشورایی، از جمله آثار وی در این زمینه است.

از جمله آثار و گزیده‌های چاپ شده از اشعار مرحوم صاحبکار می‌توان به شفق خونین، افسانه‌ی ناتمام و گزیده‌ی ادبیات معاصر اشاره کرد.

مرحوم صاحبکار پس از انقلاب اسلامی و با توجه به چهره موجه و پشتوانه‌ی آثار مذهبی و متعهد خود در بسیاری از مجامع و محافل ادبی به عنوان چهره‌ای پیشرو، حضور داشت.

• نشریه‌ی «خیمه» درگذشت این شاعر متعهد و آیینی را به جوامع ادبی و جمیع شیفتگان شعر آیینی، تسلیت می‌گوید.



رئیس انجمن موسیقی:

● موسیقی ایران، وامدار عاشورا و کربلا بوده است

تمام موسیقی ردیفی ما از طریق تعزیه به تاریخ معاصر منتقل شده است. رییس انجمن موسیقی موسیقی معتقد است، قبل از این که عاشورا وامدار موسیقی ایران باشد، موسیقی ایران وامدار عاشورا و حوادث کربلا بوده است. ایرج نعیمی با تأکید بر این نکته گفت تمام موسیقی ردیفی ما از طریق تعزیه و تعزیه‌خوانان که به موسیقی ردیفی مسلط بودند به تاریخ معاصر منتقل شده است، یعنی از طریق افرادی مثل سید احمدخان، سید رحیم اصفهانی و امثالهم. وی گفت همین سبب شده در دوره‌ی اواخر صفوی و قاجاریه که نوعی مهجوریت با موسیقی به چشم می‌خورد، بخشی از موسیقی کلاسیک ایرانی، که از آن به نام موسیقی دستگاهی تعبیه می‌شود، حفظ گردد.

رییس انجمن موسیقی، با تأکید بر این که بهترین تصانیف دوره قاجار، مثل تصانیف علی اکبر شیدا، برگرفته از پیش‌خوان‌های تعزیه‌ی میرعزای کاشانی است، تصریح کرد میرعزای کاشانی، یکی از بزرگ‌ترین تعزیه‌سرایان دوره‌ی قاجار بوده و اکثر تعزیه‌هایی که امروزه دارای ساختار مناسب هستند، توسط او تدوین و تألیف شده‌اند. وی هم‌چنین، نقش نوحه‌خوان‌هایی مثل سید رحیم اصفهانی را در پرورش شاگردانی مثل تاج اصفهانی و سایر بزرگان مکتب اصفهان، مورد اشاره قرار داد و در ادامه، تأثیر عاشورا بر موسیقی ایران را حاصل حمایت عاشورا از موسیقی ایرانی ذکر کرد. نعیمی گفت انجمن موسیقی در حوزه‌های تحقیق و پژوهش موسیقی مذهبی، ردیفی و مقامی که مبنای کار علمی موسیقی است، اکثر مقام‌ها را گردآوری کرده و در دست تولید دارد هم‌چنین در حوزه‌ی موسیقی مذهبی نیز کارهایی در دست انتشار داریم. رییس انجمن موسیقی در پایان، یادآور شد در حوزه‌ی موسیقی مذهبی معاصر نیز تلاش‌هایی داشته‌ایم که آخرینش، یعنی خسوف توسط سمفونیک تهران در ماه محرم و صفر اجرا خواهد شد.

● خبرگزاری دانشجویان ایران - تهران



احیای یک سنت حسینی پنجاه ساله

همزمان با آغازین لحظات روز اول محرم‌الحرام ماه خون و قیام، عزاداران هیأت‌الحسین علیه‌السلام طبق یک سنت قدیمی، اذان محرم اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام را در شهر تهران طنین انداختند. این دسته‌ی سوگوار با نوحه‌ی قدیمی:

«مردم سیه بر تن کنید، شال عزا گردن کنید، حسین رسید به کربلا»

از مسجد باب‌المراد واقع در میدان امام حسین تا حسینیه‌ی فاطمیه در خیابان مجاهدین به سوگواری پرداختند.

● کیهان، ش ۱۷۶۱۴، ۱۴ اسفند ۸۱



محمد رودگر

گیاہان مقدس

۱



ایا ندیدی که چگونه خدا گفتار پاکیزه را
به درخت زیبایی تشبیه کرده که ریشه‌اش
برقرار باشد و شاخه‌اش به آسمان بر شود؟

شب آخر است. آخرین شبی که باید این راه تاریک را تا خانه‌ی میزبانم طی کنم. تک
و تنها، نمی‌ترسم. برای شمالی‌جماعت، شیگردی در جنگل یک چیز عادی است. فردا
صبح زود، از اینجا می‌روم. ان‌شاءالله. خدا خودش از ما قبول کند. ما که لیاقتش را
نداریم اما... خدا خودش ما را از عذاباران واقعی...

هی، حاج آقا!...
ترسیدم. بند دلم پاره شد فانوسم را می‌گیرم بالا. کسی نیست. برمی‌گردم. این جا هم
کسی نیست. یک نفر پشت یکی از این درخت‌ها قایم شده. اما کدام؟ نمی‌دانم. ساکت
و بی‌حرکت، سرچاپم می‌ایستم. زوزه‌ی گرگی از دور دست به گوش می‌رسد.
صدای خش خش خرد شدن برگ‌ها می‌آید. از زیر پای یک نفر. هر که هست، خیلی
آرام و با ظماتینه قدم برمی‌دارد. فانوسم را می‌گیرم بالا. بلند است و چهارشانه. جن و
پری نباشد...؟ یک چیزی از توی دستش برق زد. یک قمه‌ی براق و نوک‌تیز. قلبم
مثل یک طبل بزرگ می‌کوبد حالا دیگر قیافه‌اش را به راحتی می‌بینم. چراغ قوه‌ای
روشن می‌کند و نورش را صاف می‌اندازد توی صورتم. چشم‌هایم را می‌بندم. بی‌اختیار.
چیزی نمی‌بینم.

اولین باری که دیدمش، همان روزی بود که برای اولین بار می‌خواستم وارد این روستا
شوم. ده روز پیش. هنوز یکی دو کیلومتری از راه مانده بود. جاده خاکی و ماشین جیب
و راننده‌ای اهل همین اطراف.

ترمز می‌کند. ۶-۵ نفر ایستاده‌اند وسط راه. جوان هستند. یک بچه آهو. دوره‌اش
کرده‌اند تا در نرود. یکی از پسرها دام بزرگی را انداخته روی کولش. موجود ظریفی
است. دلم می‌خواهد پیاده شوم و کمی نوازشش کنم. که یک وقت راننده‌ام گفت: «اوه،
اوه، اوه... ببین کی اومده اسید! خوب تماشايش کن!»

پسرها کنار می‌روند. جوان سیاه‌پوشی از اسبش پیاده می‌شود. اولین چیزی که آدم در
نگاه اول از او به یادش می‌ماند این است؛ خیلی گنده است. گنده، مثل اسبش. بلند و
چهارشانه. بچه آهو را نوازش می‌کند. بغلش می‌کند و می‌برد کنار جاده. و ولش
می‌کند به همین سادگی. پسرها اول با ناپاوری تماشا می‌کنند. بعد، یکی دوتاشان پنا
می‌کنند به غرغر. که او برگشت و گفت: «خفه شین... خفه...!» و همه خفه می‌شوند
... خفه!

راننده‌ام چند تا بوق زد، دنده گرفت، گاز داد و راه افتاد. از کنار جوان سیاه‌پوش و اسبش
می‌گذریم. خوش قد و قواره است. پر بر و بازو. از توی قاب پنجره‌ی ماشین برایش
دستی تکان می‌دهم. به همراه یک لبخند. می‌توانست سری بچینانند، اما حتی نگاهمان
هم نکرد.

اسمش داووده... «داوود کلک». از این بشر باید دوری کرد آسینا از اونهایی هست
که همش یه دست لحاظ و تشک توی زنتان، پهن و آماده برایش تکه می‌دارن. اهل
همه جور کاری هست. آدم هم کشته حتی. البته می‌گن هنوز ثابت نشده...
- بسه دیگه آقای راننده... این همه غیبت می‌کنین، درست نیست به خدا. ما که در
ظاهرش عیب ندیدیم و از باطنش هم غیب نمی‌دانیم. ان‌شاءالله که آدم خوبیه...

ترس حاج آقا، اگه به حرفم گوش بدی، کاری باهات ندارم. وگرنه... سنگ په من
دو منه، سر و کارت با منه.

صدایش از زیر حنجره، جایی پایین‌تر از تارهای صورتی‌اش درمی‌آید. اثر بریدگی روی
ابرویش، توی تاریکی عمیق‌تر به نظر می‌رسد. باید جلوی ترسم را بگیرم؛ آرام باش!
صاف بایست و توی چشم‌های میشی‌اش نگاه کن. و ابروهای پرپشت به هم
چسبیده‌اش که بیشتر شبیه دو تا نیم دایره‌ی قطور هستند تا ابرو. این خیلی زشت
است که حاج آقای بترسد و توی جواب به تته پته بیفتد.

خوب... حالا بفرمایین کارتون چیه آقا داوود؟ ازم چی می‌خواوی؟
راه بیفت حاج آقا.

و با نوک قمه‌اش راه را نشانم داد.

اولیل، ۱۵-۱۰ نفر بیشتر نمی‌آمدند ولی الحمدالله کم کم استقبال خوبی کردند. کیپ
تا کیپ مسجد پر است. سر و صدای زیادی از طبقه بالا می‌آید. قسمت خواهران.

قد قامت الصلوه.

پسرک مکتوب، شروع نماز را از توی بلندگو اعلام می‌کند. مؤمنین، صفوف نماز را
تشکیل می‌دهند. هنوز تکبیر را نگفته بودم که صدای داد و فریادی از توی کفشکن
مسجد بلند می‌شود. یک نفر تا زور دارد، داد می‌کشد. و فحش‌هایی که توی هیچ
کتابی نیست. شاید فقط حلال‌زاده‌ای از آب دریای خزر را خورده، ترجمه‌ی این
فحش‌ها را بپاند. دعوای ناچوری شده انگار.

دست‌هایم را بردم بالا که بگویم: الله اکبر... که پیرمردی از پشت سرم گفت: «یا
ابوالفضل... خودت رحم کن!» و من برای دومین بار آن هیکل گنده‌ی سیاه‌پوش را
دیدم. داوود کلک. از همان صف اول راه افتاده، به همه فحش می‌دهد. سجاده‌ها را
لگد می‌کند و مهر و تسبیح هست که به این ور و آن ور پرت می‌شود. و مؤمنین
ایستاده‌اند به تماشا. کسی حریفش نیست. خودش هم خوب می‌داند.

آمد کنار منبر. تلو تلو می‌خورد. میکروفون را از دست پسرک مکتوب می‌گیرد و می‌گوید:
«اهالی محترم روستا...!» و عرق پیشانی‌اش را پاک می‌کند با همان دستی که
میکروفون را گرفته. با دست دیگرش دسته‌ی منبر را محکم فشار می‌دهد و دوباره،
نفس نفس زنان، آن کلمات را بلغور می‌کند. حالا تمام آبدی صدایش را می‌شنوند.
صدایش کوه‌ها را می‌خورد و برمی‌گردد. آدم می‌تواند هر کلمه‌ای را دوبار بشنود. زن‌ها
گوشه‌ی پرده سبز رنگ مسجد را کنار زده‌اند و تماشا می‌کنند.

این جانب... این جانب «داوود علی‌پور نوآبادی»، فرزند پدرم «یحیی قلی علی‌پور
نوآبادی» از آنجا که زخم مریض است، بولی هم ندارم بپرشم دکتر. اهالی مردم...! مرد
و زن بدانند... حاضرین به غایبین اطلاع بدهند... که اگه پول ندین، «زینت» می‌میره.
اگه زبونم لال، بلایی سر «زینت» من بیاد، به این قبله‌ی محمدی او اشاره به محراب
می‌کنند! خاک این روستا را به توبره می‌کشم... روزگار تونو سیاه می‌کنم... بی‌شرفا...
حروم لقمه‌ها...

و میکروفون را رها می‌کند که با صدای مهیبی به پله‌های منبر خورد و شکست.
آن گاه به سوی من می‌آید و لب محراب زانو می‌زند.
حاج آقا... قربون عمامه‌ی سیات بشم...! تو رو به جدت به دادم برس، زخم از دست
رفت... زینت... زینت... زینت...

دانه‌های اشک، گونه‌هایم را می‌بیماید، ته ریش صورتش را خیس می‌کند و زیر
چانه‌اش مخفی می‌شوند مست است و لایعقل. دهانش بو می‌دهد. بوی «زهر ماری».
باید به این توده‌ی موهای بلند و فرفری، با این خط ریش چکمه‌ای‌اش گفت: «برو
همونجایی که زهرماری تو می‌خوری، همونجا دوا درمون زنتو هم بکن». اما نه...
قباحت دارد. دل دل می‌کنم چه بگویم. مردم منتظرند این خیلی زشت است که حاج
آقای بترسد و به تته پته بیفتد و...

ببین جون...! مسجد خانه‌ی خناست. حرمت و احترام داره. شما اگه کاری دارین،
اول باید صبر کنین نماز تمام بشه، بعد این جوری خوب نیست که نماز اول وقت همه
رو ضایع کنین. مرحبا جون...! برو آبی به دست و صورتت بزن تا از این هیأت
دریایی... مرحبا...!

که ناگهان کاری کرد که لبخند روی لب‌هایم خشکید. چشم‌هایم به داوود افتاد. لبه‌ی
عبای سیاهم را محکم توی شتمم گرفتم. بی‌اختیار. اما به خودم نهیب زدم: آرام...! به
خاطر خدا آرام...! همه‌ی چشم‌ها به توست. خودت را حفظ کن...
شتمم را توی جیب قیامی بردم. دستمالم را درآوردم و آب دهان آقا داوود را از توی
ریشم پاک کردم. جماعت به همه‌م افتادند:

- بابا، یه مسلمونی پاشه این کافر رو از خونه‌ی خدا بندازه بیرون...
- یکی بره کلاتری مأمور خبر کنه. الان بلایی سر حاج آقا می‌اره...
- اینو باید سنگسارش کرد... قاتل!

پیرزنی هم از قسمت خواهران داد می‌کشد: «اهالی داوود بی‌غیرت! ای حرمزاده‌ی
کثیف...! تف به هیکلت بیاد که احترام اولاد پیمبر رو نداشتی. الهی که ننهات به
عزایت بشینه... الهی...»

داوود از خنده ریشه می‌رود، چه خنده‌ای هم. چند نفر از پشت می‌خواهند بریزند سرش.
حالا است که همه چیز را بریزند به هم. یک افتضاح بزرگ. خدایا، خودت رحم کن.
دست نگه دارید... دست نگه دارید آقا... بفرمایید

و از همه می‌خواهم که بنشینند آن چند نفر برمی‌گردند. همه نشستند. غرغرکنان.
- حتی داوود که روی پله‌ی منبر نشست.
- خواهش می‌کنم یک صلواتی بفرستید.



صلوات می‌فرستند تحت الحنکمه را به عمامه می‌بندم. عبايم را در می‌آورم و تا می‌کنم. همه چهارچشمی مرا می‌پایند. حتماً منتظر جادو جنیبي، معجزه‌ای، چیزی هستند شاید دلشان می‌خواهد عبايم را بیندازم روی سر آقا داوود، وردی بخوانم و بعد که آن را بردارم، چند تا کبوتر پر بزند بیرون. تا برای همیشه از شرش خلاص شوند اما من فقط عبايم را تا کردم و گفتم: «ببینید مردم! من این جوان رو نمی‌شناسم. نمی‌دونم دردش چیه، مشککش چیه. اما هر کسی که می‌خواد به ریش این آسید تف نتازن، امشب بیاد و یه کمکی بکنه. تا بلکه مشکل این جوان رو حل کنیم... بسم‌الله...» و عبايم را می‌گیرم و از همان صف اول شروع می‌کنم. به همین سادگی. پول زیادی جمع شد. می‌دهمشان به رئیس شورای محل و می‌گویم: «بده بهش و راضیش کن زودتر از اینجا بره». اما روی پله منبر کسی نیست. توی مردم هم نیست. از وقت نماز هم خیلی گذشته. دیدی چطور همه را معطل گذاشت و رفت؟ «و اذا العشار عطلت...»

• بی‌راهه‌ی سختی است. کل روستا را از توی جنگل دور زده‌ایم. خب، هیچ خوشش نمی‌آید کسی ما را با این وضعیت ببیند.
- تا حالا آدم کشتی؟

خندید و گفت: «نه... ولی اگه لازم بشه، همه جور کاری می‌کنم. برو به سمت چپ...!» ایستادم. برگشتم به طرفش. نور چراغ قوه را انداخت توی صورت. گفتم: «یعنی می‌تونی منو هم بکشی؟» سر چراغ قوه را فشار دادم به طرف خودش. نور از پایین افتاد توی صورتش. من و من می‌کنم آمد که جوابی بدهد، ولی من اجازه نمی‌دهم: «عجب شمیری هستی تو!» و راه می‌افتم. بوی درخت می‌دهد.

- راستی نگفتی کجا باید بریم آقا داوود؟
ساکت است. زیر چشمی نگاه می‌کنم. فکر می‌کند به گمانم موفق شدم!

- ببین حاجی، اگه از این قمه خیلی دلخوری، بیاد... آ... غلافش کردم. اما باید قول بدی که امشب هر چی گفتم، انجام بدی!

- گفتم تو هیچ وقت نمی‌تونی آدم بکشی. از همون اولش هم می‌دونستم. از اون بابت هم خیالت راحت باشه. من هیچ وقت نمی‌تونم از چنگت دربرم. مطمئن باش. اصلاً تا حالا به عمرت دیدی یه آخوند فرار کنه؟ ها...؟ ما آخوندها به مردن عادت داریم!

رسیدیم به قبرستان. ساکت است و آرام. هیچ صدایی از هیچ جا به گوش نمی‌رسد. برعکسش هم صادق است. یعنی «هیچ صدایی هم از این جا به گوش کسی نمی‌رسد». دلم به هزار راه می‌رود. اوضاع به قدری شکرآب است که فقط «امن یچیپ» اش مانده. خدایا، این شب آخری را هم خودت رحم کن. بگذار فردا صبح، صحیح و سالم از این روستا بروم. و دیگر برنگردم. صدای خودم را می‌شنوم که می‌گوید: «تا حالا به عمرت دیدی یه آخوند فرار کنه؟»

ادامه دارد...

۱. ابراهیم، آیه‌ی ۲۴.



معرفی کتاب میهمان‌های بحیرا

محدثه رضایی

محمد گفت: «با نام لات و عزا از من چیزی نخواه، چون من از این بت‌ها و کسانی که به آنها احترام می‌گذارند خوشم نمی‌آید!»
بحیرا گفت: «پس تو را به خدا قسم می‌دهم که پاسخ را بدهی.»

پس محمد به تمام پرسش‌های او پاسخ داد و چون بحیرا فهمید که پاسخ‌های این کودک کامل و درست است به پشت محمد - میان دو شانه - نگاه کرد و همین که چشمش به خال زیبای او افتاد لبخندی زد و گفت: «به خدا قسم تمام نشانه‌هایی که انجیل درباره‌ی تو داده است درست است! ای محمد! تو بزرگ‌ترین بنده‌ی خدا هستی!»
آن گاه بر پای محمد افتاد و پاهایش را بوسید، پس نزد کاروانیان رفت و گفت: «این جوان فرزند کیست؟»
کاروانیان به ابوطالب علیه‌السلام اشاره کردند و گفتند: فرزند اوست!

بحیرا به ابوطالب گفت: «این فرزند تو نیست! پدر او باید از دنیا رفته باشد!» ابوطالب که تعجب کرده بود گفت: آری، او فرزند برادر من است و من سرپرست اویم.»

بحیرا گفت: «راست گفتی! برادرزاده‌ات را به شهر خودش بازگردان، مراقب او باش و از نقشه‌ها و کینه‌های یهودیان حفظش کن. به خدا قسم اگر یهودیان او را ببینند و آنچه را من در این جوان دیدم و شناختم ببینند و بشناسند او در خطر خواهد بود... این برادرزاده‌ی تو در آینده مقامی بزرگ خواهد یافت، پیامبر خواهد شد و فرشته‌ی وحی بر او فرود خواهد آمد.»

ابوطالب گفت: «خداوند او را در پناه خود حفظ خواهد کرد.» صد حکایت از تولد تا وفات رسول خدا(ص) تصویرهای زیبایی از زندگی پیامبرمان را در ذهن خواننده به تصویر می‌کشد.

۱ - شهر کوچکی در نزدیکی شام (سوریه‌ی امروزی)

در کتاب «میهمان‌های بحیرا» پندها و حکایاتی از زندگی پیامبر بزرگ ما حضرت محمد(ص) توسط عباس ندیمی گردآوری شده و تصویرسازی آن را پژمان رحیمی‌زاده انجام داده است. حکایات و پندها از دوران کودکی حضرت محمد(ص) تا وفات آن حضرت است.

بازنویسی این پندها و حکایت‌ها با نثر ساده و روان آقای حمید رضا داداشی است.
در زیر حکایت میهمان‌های بحیرا که سومین حکایت این کتاب است را می‌خوانیم:
کاروان بازرگانان مکه به «بصرا»^۱ رسیده «بحیرا» زاهد مسیحی در صومعه‌ی قدیمی خود مشغول عبادت بود که چشمش به کاروان افتاد که به شهر آنها نزدیک می‌شد، در حالی که تکه‌ای ابر بالای سر آنها حرکت می‌کرد و سایه‌بان‌شان شده بود.

بحیرا از دیدن این منظره شگفت‌زده شد و بعد انگار که منتظر چنین حادثه‌ای بوده و حال پس از سال‌ها، انتظارش به پایان رسیده باشد، از شوق لبخندی زد، از صومعه بیرون آمد و به خدمتکار خود گفت: «برو به آنها بگو امروز همه‌ی شما میهمان‌های بحیرا هستید.»

خدمتکار پیغام بحیرا را رساند و بازرگانان به طرف صومعه آمدند. مردی از قبیله‌ی قریش که در کاروان بود به بحیرا گفت: بحیرا! کار امروز تو شگفت‌آور است. ما سالها از کنار صومعه‌ی تو گذر کرده‌ایم و چنین رفتاری از تو ندیده بودیم!»
بحیرا گفت: «آری راست می‌گویی! اما شما امروز میهمان‌های من هستید و من دوست دارم از شما پذیرایی کنم.»

همه سر سفره‌ی او نشستند و تنها محمد به خاطر سن کمی که داشت در میان کاروان بود. بحیرا به دقت به میهمانان نگاه کرد و گفت: «ای قریشیان! نباید هیچ کس از شما از سفره‌ی من دور بماند.»

بازرگانان گفتند: همه حاضرند جز کودک خردسالی که برای نگهبانی از بارها در کاروان مانده است.»

بحیرا گفت: «نه! همه باید بیایند نزد او بروید و او را اینجا بیاورید.» یکی از مردان برخاست و محمد(ص) را آورد. بحیرا در چهره و رفتار محمد دقیق شد پس از آنکه میهمانان غذایشان را خوردند و رفتند بحیرا نزدیک پیامبر رفت و گفت: «ای جوان! تو را به «لات» و «عزا» قسم می‌دهم که به تمام پرسش‌های من پاسخ کامل بدهی!»



معرفی کتاب فتوح خون

• علی مهر



نویسنده: سید مرتضی اوینی / نشر ساقی / تهران
 باطن پاک، محل تابش انوار الهی است که چون بر قلب تابید، بر زبان جاری می‌شود و چون بر زبان جاری شد، سخنش از جنس دیگر است؛ در قالب دیگر است و از جهان دیگر. سید شهید مرتضی اوینی عاشقانه می‌دید و آن گونه می‌نوشت که می‌دید. فاصله‌ای نبود بین دیده و دل - او انوار حکمتی را که از برکت تلاش خالصانه بر دلش تابیده بود، بر قلمش جاری ساخت، تا زنگار دیگر دلها را هم با آب آن بشوید.

«فتوح خون - روایت محرم» اثری که به نوعی ناتمام است و به نوعی کامل. روایتی تحلیلی از واقعه کربلا و چرایی واقعه کربلا: از مدینه شروع می‌کند، از سنه‌ی چهل و نهم هجرت و از شهادت امام حسن مجتبی علیه‌السلام. سید مرتضی می‌خواهد خواننده را به شناختی کامل برساند پس به دو گونه روایت می‌کند. گاه از زبان «راوی» گاه به شیوه‌ی معمول مقتلها تا بتواند همی زوایا را نشان دهد؛ اما همان‌طور که گفتیم، شهید اوینی، تاریخ نقل نمی‌کند، بلکه در هر دو جایگاه، سعی او بر آن است که تفسیری موشکافانه از چرایی آن‌چه بر آل الله گذشت، بدهد.

ویژگی سبک شهید اوینی، شناساندن کامل آنچه درک عمیقی از آن دارد می‌باشد. در این سبک قالب و هر قید و بندی که مانع رساندن معنی گردد، برداشته می‌شود. برای همین است که «روایت فتوح» شهید را گاه از زبان این «راوی»، می‌شنوی و گاه از زبان آن «راوی»، گاه تاریخ می‌گوید گاه تحلیل می‌کند و ...

و شکفتن از فصل دهم - فصل شهادت بنی‌هاشم و ابا عبدالله علیهم السلام - که در کتاب ناتمام مانده. آیا این روایت آن‌چنان ترجمه‌ناپذیر و دشوار بوده که سید مرتضی تنها با شهادت باید آن را تحلیل می‌کرد؟!



محمد علی شیرخانی (ستایشگر)

ستایشگر، نامی است آشنا برای اکثر مداحان کشور. «محمد علی شیرخانی» معروف به «ستایشگر» در سال ۱۳۱۰ ه. ش در کرمان متولد شد. ۶ یا ۷ سالش بود که به همراه پدر و مادرش به قم هجرت نمود و تا به حال که بیش از هفتاد سال از زندگی پربرکتش می‌گذرد، در قم روزگار می‌گذراند.

خود او درباره‌ی زمان آغاز مناحی و دلیل گرایش او به این امر می‌گوید: «حدوداً ۲۰ ساله بودم و متأهل، که برای یک سفر زیارتی به مشهد رفتم. در آنجا به همراه یکی از دوستان به یک هیأت رفتیم؛ آنروز همه در هیأت از حضرت مسلم خواندند، مجلس با صفایی بود و مرا تحت تأثیر قرار داد. همانجا بود که مصمم شدم که شروع به مناحی اهل‌بیت کنم.

وقتی به قم برگشتم، به همراه چند تن از دوستان دیگر، خدمت استادالمادحین مرحوم «حاج ملا حسین مولوی» رسیدیم و از ایشان خواهش کردیم که جلسه‌ای را ترتیب دهند تا بتوانیم در خدمت ایشان، تلمذ کنیم. ایشان در بدو امر نمی‌پذیرفت، اما وقتی که شور و شوق ما را به این کار، و عشق ما را به اهل‌بیت علیهم‌السلام دید، قبول فرمود. خوب است بدانید که من تا به حال استادی به کمال ایشان ندیده‌ام و نیافته‌ام».

این جلسه‌ی مناحی، در واقع اولین جلسه‌ی مناحی بود که در قم تأسیس می‌شد که هنوز هم جمعه‌شبها به مدیریت خود آقای ستایشگر ادامه دارد. این جلسه، در واقع در کنار جلسه شب‌های سه‌شنبه‌ی ایشان است که از سال‌ها پیش تشکیل شده و به قوت و منظم برپا می‌شود.

آقای ستایشگر، عروض و تجوید و تفسیر را در محضر مرحوم مولوی فرا گرفت و به این مقدار بسنده نکرد و سنت حسنه‌ی همنشینی با علما را از استاد خود، مرحوم مولوی فرا گرفت و بیش از ۳۵ سال در زمینه‌ی اخلاق و حدیث، از محضر بزرگانی چون: مرحوم حضرت آیت‌الله احمدی میانجی و مرحوم حضرت آیت‌الله حاج سید مهدی روحانی فیض برد. انسانی اهل علم و عمل و مصداق بارز «بیبتون لر بهم سجنأ و قیاماً». وقتی درباره‌ی ویژگی‌های او با دوستان و خواص صحبت کردیم، همگی با اتفاق، ویژگی مهم او را پیگیری امور فقرا و رسیدگی به یتیمان بیان می‌کردند.

از ویژگی‌های ایشان در مناحی می‌توان به دقت و تأمل بالا در امر انتخاب شعر خوب و استفاده از احادیث و روایات و قرآن در مدیحه‌سرایی اشاره نمود؛ اگر چه برخی از جوانان این دقت نظر ایشان در شعر و ادبیات، را بر نمی‌تابند و تحمل نمی‌کنند و گاه با وجود تذکرات بسیار ایشان، از شعرهای بی‌اساس و پایه‌ای را استفاده می‌نمایند. ستایشگر دل‌پردردی از چنین جوانانی دارد.

فن رثاء

متنضی وافی

مرثیه برای رسول خدا
 امیر مؤمنان پس از دفن پیامبر، چنین فرمود: «من تا بوده‌ام با صبر و شکیبایی انس داشته‌ام، اما از آن هنگام که از تو دور شدم، می‌بینم که صبر و بردباری هم مرا ترک گفته‌اند»^۴
 صدیقی طاهره (س) پس از رحلت پدر - رسول خدا - صدا زد:
 «صبت علی مصائب لو أنها
 صبت علی الايام صرن لیالیا»
 پس از تو ای پدر، آنچنان بر من مصیبت وارد آمد که اگر بر روزها می‌ریخت، شب می‌گشتند.^۵

مرثیه برای فاطمه‌ی زهرا (س):
 مولای متقیان در غم از دست دادن همسر فداکار خویش فرمود:
 «نفسی علی زفرتها محبوسه
 یا لیتها خرجت مع الزفرات»

مرثیه برای عمّار و مالک اشتر:
 امیر مؤمنان در سوگ اصحاب خود مرثیه خواند، در قتل عمّار فرمود:
 «الا ایها الموت الذی هو قاصدی
 ارحنی فقد افنیت کل خلیل»
 ای مرگ مرا هم دریا ب که تمام دوستانم را از من گرفتی، و در سوگ مالک اشتر فرمود: «اللهم انی احتسبه عندک فان موته من مصائب الدهر. علی مثل مالک فلیبک البواکی».
 آیا دیگر، کسی می‌آید و از مادر چون او زاده می‌شود؟
 ادامه دارد...



تذکره نویسان بسیاری از جمله دولتشاه سمرقندی صاحب «تذکره الشعراء» و عوفی در «لب الالباب» اولین مرثیه را شعر حضرت آدم ابوالبشر در رثای فرزندش هابیل می‌دانند. گرچه درباره‌ی مرثیه‌سرایی در ایران باستان اطلاع چندانی در دست نیست اما نمونه‌هایی مثل «رثای مرزکو» و نوحه‌سرایی در سوگ سیاوش نشان از رواج مرثیه در آن دوران دارد. در دوره‌ی اسلامی، ظاهراً قدیمی‌ترین مرثیه‌ی موجود، شعر ابوالینبی دربارهی ویرانی سمرقند است.^۱

مرثیه در دوره‌های مختلف تاریخی به چهار موضوع تقسیم می‌شود: ۱. مرثیه در سوگ عزیزان. ۲. مرثیه‌های وطنی. ۳. مرثیه در سوگ مشاهیر. ۴. مرثیه‌های مذهبی. با دقت در پیشینه‌ی تاریخی مرثی، روشن می‌شود که گر چه سابقه‌ی مرثیه و شعر سوگ به قبل از واقعه‌ی کربلا برمی‌گردد، اما عموماً مرثی ماندگار، مرثیه‌های مذهبی هستند که در سوگ حسین بن علی و اصحاب باوقایش، هتک حرمت او و اهل بیتش، غارت خیمه‌ها و وقایع کوفه و شام گفته شده‌اند. مطلب این شماره اشاره‌ای دارد به برخی از مرثی‌های مذهبی که پیش از واقعه‌ی کربلا در سوگ بزرگان و شهیدان صدر اسلام، گفته شده است:

مرثیه برای حضرت حمزه سیدالشهدا:

ابن مسعود می‌گوید «رسول خدا در شهادت حضرت حمزه شدت گریه کرد، تا بی‌هوش شد و سپس فرمود: «ای عموی رسول خدا، ای شیر خدا، حمزه! یا فاعل الخیرات، حمزه! یا کاشف الکربات! یا مانع عن وجه رسول‌الله». و دستور گریه برای عموی حمزه را داد.^۲
 ابن هشام می‌نویسد: بعد از حادثه‌ی احد، شعرای فراوانی برای حمزه سیدالشهدا مرثیه سرودند؛ حسان بن ثابت، کعب بن مالک عبدالله بن رواحه و ضرار بن خطاب از جمله‌ی آنها بودند.^۳

۱. مرثیه‌سرایی در ایران، جلد ۱، عبدالرضا الهسری کرماتی.
۲. سیره‌ی حلبیه، حلبی، ج ۳، ص ۶۰.
۳. برای آگاهی بیشتر مراجعه شده به پاسخ به شبهات عزاداری، حسین رحیمی.
۴. نهج البلاغه، فیض الاسلام.
۵. بیت‌الاحزان، شیخ عباس قمی.



خبرنگار امام حسین علیه السلام



• سید مهدی حسینی

نشریه‌ی خیمه قصد دارد در راستای وظیفه‌ی حرفه‌ای خود در جهت اطلاع رسانی از فعالیت‌های مراکز و نهادهای مختلف مذهبی، تشکلهای دینی، مجالس وهیئات عزاداری حسینی، اخبار و رویدادهای این حوزه را در نقاط مختلف از ایران و جهان پوشش دهد؛ برای تحقق این هدف، نشریه نیازمند یاری و همکاری شماست.

اخبار و گزارش‌های هیأت، حسینیه یا مسجد خود را به همراه عکس یا اطلاعات تکمیلی برای ما ارسال کنید، در انتظار و همراهی شما هستیم؛ شما هم خبرنگار امام حسین علیه السلام باشید.

مداح اهل بیت، برادر گرامی جناب آقای حاج سعید حدادیان

مصیبت درگذشت مادر گرامیتان را به جنابعالی و بازماندگان تسلیت عرض نموده، از ایزد متعال بقای عمر با عزت برای شما و دیگر بازماندگان را خواستاریم

حیاء

مداح اهل بیت، برادر گرامی جناب آقای حاج علی مالکی نژاد

قتبان از دست دادن پدر محترمتان را تسلیت عرض می‌نمائیم؛ امید که با سید شهیدان امام حسین علیه السلام محشور گردد.

حیاء

دبیر محترم تحریریه نشریه‌ی خیمه، همکار ارجمند جناب آقای سید مهدی حسینی

درگذشت پدر گرامیتان را به جنابعالی و خانواده‌ی محترمتان تسلیت عرض می‌نمائیم.

حیاء

دسته: گروهی از عزاداران که با هم، شعر یا نوحه‌ی خاصی را زمزمه می‌کنند.

دعای مجلس: دعا کردن در پایان برنامه‌ی و ختم عزاداری، که معمولاً توسط مداح پیش کسوت، انجام می‌شود.

دعوت داشتن: مقصود، دعوت شدن مداح به جلسه، جهت اجرای برنامه است.

دم: مقصود همان نوحه یا سرود است و قسمتی از آن، که توسط مستمعان، به تکرار گفته می‌شود. این کار بعد از برنامه مرثیه خوانی مداح، اجرا می‌شود.

دهه: منظور، ده روز برنامه عزاداری که یک مداح جهت انجام وظیفه، دعوت می‌شود.

ذاکر: کسی که به ذکر مناقب و مرثیه‌ی اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌پردازد. ذکر: نام دیگر «نوحه» است که معمولاً در پایان برنامه مرثیه‌خوانی، ارائه می‌شود.

ذکر آخر: مقصود بند آخر «نوحه» است؛ معمولاً این اصطلاح را مداحان در اواخر نوحه خوانی به کار می‌برند.

رثا: اصطلاحی است ادبی و به معنی «سوگ» و «عزا» است مثلاً گفته می‌شود: «در رثای امام علی (علیه‌السلام) شعری بخوان!»

رجز: شعارهای حماسی که در جنگ، توسط مبارزان خوانده می‌شده است. گاه این رجزها در شعرها و برنامه‌های مداحی هم خوانده می‌شود؛ مثلاً این رجز معروف حضرت ابوالفضل علیه‌السلام:

والله ان قطعتموا یمینی
انی احمی ابدأ عن دینی...

ردیف خوانی: مقصود، اجرای برنامه مداحی با استفاده از دستگاه‌های موسیقی و ردیف‌های آوازی است.

رو به قبله کردن: کنایه از سلام دادن و تمام کردن مجلس است.

روضه: غلط مصطلحی است که به جای واژه «مرثیه» به کار می‌رود.

روضه خوان: کنایه از مرثیه خوان است. از گذشته، که واعظان از روی کتاب «روضه‌الشهدا» مرثیه می‌خوانده‌اند تا امروز، این اصطلاح مرسوم شده است.

• ادامه دارد

• گیرنده: مداح اهل بیت حاج آقای...

نامه‌ی اول:

جناب آقای حاج... مداح اهل بیت!

من مدتی است که در جلسات مداحی شما شرکت می‌کنم و سعی می‌کنم فیض ببرم. چند روز است که این سؤال ذهن مرا مشغول کرده که «اینقدر جلسات مداحی رفته‌ای چه چیزی یاد گرفته‌ای؟»

آخرین باری که از مجلس شما بیرون آمدم با کلتجار زیادی از خود پرسیدم: خوب! چه چیزی امروز فهمیدی؟ حساب کردم و دیدم از ابتدای مجلس حدود ده دقیقه اول را شعر خواندید - آن هم از روی کاغذ - و به قول بچه‌ها دست و پا شکسته! بعد هم وارد روضه شدید و به قول حیاتی‌ها روضه‌های آتشین خواندید چیزی حدود ۲۵ دقیقه مجلس با ناله و فریاد مستمعان همراه بود و من در این میان هر کاری کردم نتوانستم گریه کنم و نتوانستم دلیلی هم برای فریاد زدن پیدا کنم. بعد هم که سینه‌زنی شروع شد و در آخر هم شور زدن. یک عده‌ای بالا و پایین پریدند و شور زدند آن هم پشت سر هم و بدون مکث... من که متأسفانه اصلاً نفهمیدم در هنگام شور زدن چه می‌خوانید... خلاصه این که نفهمیدم در آن روز از مجلس یک ساعت و نیمه شما چه چیزی یاد گرفتیم. با خود گفتم شاید عیب از من باشد نوار آن برنامه را گرفتم و دیدم و دقت کردم و دوباره تمام مجلس را مرور کردم اما باز هم نتوانستم برای سؤال خود پاسخی پیدا کنم. تازه دقیق که شدم دیدم روضه‌هایی خوانده‌اید که باور آن برای من جوان مشکل است من نمی‌توانم باور کنم امام حسین بالای سر عباس برادرش گفته باشد: «رفتی و چه خاکی بر سرم کردی» یا چیزهایی شبیه به این. درست است که خیلی‌ها موقع شنیدن این حرف شما فریاد کشیدند و شاید گریه هم کردند اما به هر حال نتوانستم باور کنم. به همین خاطر نه گریه کردم و نه فریاد کشیدم.

این مشکل را با معلم‌مان مطرح کردم گفت اصلاً قرار نیست در مجلس مداحی فقط گریه کردن و شور زدن باشد باید بفهمی برای که مجلس می‌روی و برای چه باید گریه کنی باید امام حسین را بشناسی. من حرف معلم‌مان را می‌فهمم اما نمی‌دانم چرا امام حسین را نتوانسته‌ام در مجلس شما با شور زدن

و فریاد زدن این و آن - یا خود شما - بشناسم. آخر دست به دامن خود شما شدم. شما در این کار تجربه

دارید و سالها مداحی کرده‌اید حتماً می‌توانید به این سؤالات من پاسخ مناسب دهید. مطمئن هستم

پاسخ به این سؤالات برای شما آسان خواهد بود. لطفاً پاسخ مرا بدهید.

مستمع شما

«م.م»



نامه‌ی دوم:

... کلافه‌ام!
از سبک‌های تند شماها کلافه‌ام
هر چند صبر می‌کنم اما کلافه‌ام!
حیات نیامدم که به رقص آیم، اما آما
از ابتلال کار شماها کلافه‌ام
سینه زدن هدف شده، گویا، برایتان
از این همه پریدن بالا کلافه‌ام
من آمدم که پر بزیم تا خدا، ولی
کرده فضای بسته‌ی اینجا کلافه‌ام
ای وای، وای، ریش سفیدان قوم عشق
از این همه سکوت و مدارا کلافه‌ام
کاری کیندا - تا که نمرده‌ست شور عشق -
از این سکوت ممتد بی جا کلافه‌ام
وضع این مجالستان هیچ خوب نیست
آری قسم به حضرت زهرا کلافه‌ام
• امشب دوباره سینه‌زنی، نه! فقط «ادا»!
مثل همیشه. اما خدایا کلافه‌ام!

سید صالح علم‌الهدی

• برای یافتن شعرهای تاپ این شیوه‌ها را امتحان کنید :

• مداحان عزیز!

می‌دانید که مهم‌ترین خرج کارهای شما در مناحی - برای جلب نظر مستمعان خود - علی‌الخصوص جوانان پرشور و احساساتی - یکی داشتن روضه‌های ناب و آتشین است، یکی هم شعر خوب و جدید... این مورد آخری - یعنی شعر - خیلی خیلی مهم و اثرگذار است؛ بنابراین پیشنهاد ما به شما این است که برای یافتن شعرهای «تاپ»! این شیوه‌ها را امتحان کنید:

۱- بعضی همکاران شما - که تعدادشان خیلی خیلی معدود و انگشت‌شمار و کم است - خیلی خسیس تشریف دارند و شعرهای خوب را برای فقط خودشان می‌خواهند از این جهت برای کم‌تجربه‌ها بهترین راه این است که به هر ترتیبی شده در هنگام خوانده شدن شعر توسط آن مناح، شعر را - حتی شده در تاریکی! - بنویسید. مطمئناً جبران مافات می‌شود.

۲- به شما عزیزانی که به خود سختی می‌دهید و روضه‌های ناب و جدید را از نوارها می‌شنوید و یاد می‌گیرید، پیشنهاد می‌کنیم قدر شعرها را هم بدانید و آن‌ها را یادداشت کنید اصلاً هم نگران این نباشید که ممکن است بعضی کلمات شعر، برایتان نامفهوم باشد؛ شما می‌توانید مثل همان مناح با شکردهایی خاص، جوری بخوانید تا هیچ کس متوجه نشود که مفهوم شعر را نمی‌دانید یا نسخه کامل شعر را ندارید. مستمعان شما هم که سواد درست و حسابی ندارند عیب کارتان را بفهمند! اگر هم روزی شاعر شعر را شناختید، نیازی به شرمندگی نیست، چون اگر شعرش را اشتباه خوانده‌اید یا نام و تخلصش را نگفتید، اجزش که پیش اهل بیت محفوظ است. از این جهت خیالتان راحت باشد!

۳- پس از مدتی که کارتان در مناحی حسابی گرفت، ممکن است احساس کنید مستمعان سینه‌چاک خود را دارید از دست می‌دهید؛ مطمئناً دلیل اصلی آن، به شعرهای شما برمی‌گردد. باید به دنبال شعرهای ناب و بکر باشید، بنابراین فوراً به فکر باشید و یک شاعر خوب برای خود دست و پا کنید! شاعری که حداقل این ویژگی‌ها را داشته باشد.

- دائم نگران مجلس شما باشد و دلواپس آبروی شما...

- طبع روانی داشته باشد، تا بتواند فی‌المجلس برای شما چند خط سر هم کند!

- آدم بی‌توقعی باشد و بداند که باید مزدش را از اهل بیت بگیرد.

- تعصب نداشته باشد و به هر سبک که شما گفتید، برایتان نوحه و سرود بسازد.

- مخاطب‌شناس باشد و بداند چه چیزهایی را باید در شعر بیاورد که مستمعان بیسندند و نهایتاً

راضی از مجلس شما بیرون بروند.

- وظیفه‌ی خود بداند که شعر خود را در اسرع وقت به دست شما برساند.

۴- تهیه‌ی بعضی مجموعه‌های شعری که توسط مناحان دلسوز آماده و چاپ شده،

خیلی مفید است. مقصود از «تهیه» را هم حتماً فهمیدید. به هر حال وقتی قرار

است کلی پول تکثیر نوار و فیلم بدهید، به صلاح شماست که کتابهایتان را

به شیوه‌ای سودمند تهیه کنید: یا هدیه بگیرید یا امانت... چون «کتاب»

کاربرد چندانی در کار شما نداشته و ندارد!

در پایان سفارش ما به شما آن است که اگر راه‌های پیشنهادی

ما در رشد کار شما اثر داشت و مفید فایده واقع شد، برای

«باقیات و صالحات» هم که شده، نوحه‌ها و شعرهای

جمع‌آوری شده در طول هر سالتان را در قالب کتابی چاپ

کنید؛ با این کار ضمن معرفی شاعران، هم خدمتی به آنها

کرده‌اید و هم خرج کاری برای مجالس دهکی مناحان جوان

آماده نموده‌اید. مسلماً هر مناحی که در کتاب‌های شما، شعری بی‌

کرد و خواند و مجلسش لنگ نشد، لطف شما را تحسین خواهد کرد...



نام: _____
 نام خانوادگی: _____
 نام پدر: _____
 شماره شناسنامه: _____
 سال تولد: _____
 مدت اشتراک: شش ماه یکسال
 شماره فیش بانکی: _____
 نشانی دقیق: استان _____
 شهرستان _____
 خیابان _____
 کوچه _____
 پلاک _____
 کدپستی _____
 تلفن تماس: _____
 تلفن رابط برای مواقع ضروری: _____

وقتی نشریه خودتان را مشترک شوید:
 • از وصول مرتب و سریع آن مطمئن هستید.
 • ویژه نامه های مجله با قیمت شماره های عادی به دست شما می رسد.
 • هدایای ویژه ای برای مشترکین در نظر گرفته می شود.
 • نوارهای کاست سبک نوحه ها با تخفیف در اختیار شما قرار میگیرد.
 • و ...
 • و از همه مهمتر به نشریه خودتان کمک کرده اید.

توجه کنید:

- ◀ مبلغ اشتراک را برای شش ماه به مبلغ ۱۸۰۰ تومان و برای یکسال به مبلغ ۳۶۰۰ تومان به حساب جاری شماره ۱۳۷۳۸/۸۰ بانک سپه شعبه صفایه قم به نام مرتضی وافی - قابل پرداخت در کلیه شعب سراسر کشور - واریز کنید.
- ◀ اصل رسید بانکی را برای ما فرستاده و کپی آنرا تا پایان مدت اشتراک حفظ کنید.
- ◀ فرم اشتراک یا کپی آنرا کامل کرده و برای ما ارسال نمایید.
- ◀ نشانی خود را کامل و دقیق همراه با کد پستی بنویسید.
- ◀ هزینه ارسال به عهده نشریه بوده و برای شمارایگان است.



کانون فرهنگی شاهد، فروشگاه فرهنگی سحر.
 مسؤول: آقای فاضل محمدی ۰۲۴۱-۳۸۵۱۲

• **آران و بیدگل کاشان**، خیابان امام خمینی، سه راه معین آباد، کانون تبلیغاتی مهر آذین، نمایندگی روزنامه کیهان.
 تلفن: ۰۳۶۲-۰۶۰۰-۲۷۲۰۶

• **اهواز**، انتهای خیابان نادری، بین کمپانی و منصوری، مسجد حجازی، مرکز فرهنگی فاطمیون.
 مسؤول: سید علی جزایری ۰۶۱۱-۵۵۱۷۴۷۸

• **مشهد**، چهار راه شهدا، پاساژ فیروزه، موسسه افق.
 مسؤول: عارفی ۰۲۲۱۰۱۵۳

• **بوئین زهرا**، خ ولی عصر غربی، جنب قرض الحسنه امام زمان (عج)، موسسه کامپیوتری جبهه.
 روح الله ملائی تلفن ۰۴۰-۲۸۲۴۲۲۵

• **ارومیه**، خیابان حافظ ۲، پلاک ۹۸، محصولات فرهنگی گنجینه حکمت.
 مسؤول آقای خیبر شریفی تلفن: ۰۶-۲۲۲۸۵۰۶

• **اردبیل**، خلخال، میدان آزادی، ابتدای خیابان کارگر شمالی، جنب شورای اسلامی شهر.
 مسؤول: آقای اسماعیل ولی زاده تلفن: ۰۴۲-۴۵۲۴۲۲۲

• **اصفهان**، خمینی شهر، فلکه ۲۲ بهمن، محصولات غذایی ۲۲ بهمن.
 مسؤول: اکبر برهانی تلفن: ۰۵-۳۱۲۳۳۳۳

• **بم**، خیابان یکطرفه، پاساژ گیلی، محصولات فرهنگی نینوا.
 مسؤول: آقای عباس صدقی.

• **کانون فرهنگی بسیج شهید آیت الله اشرفی اصفهانی**
 اصفهان، خمینی شهر، میدان شهدا، خیابان شریعتی جنوبی
 ۰۳۱۲ ۳۲۷۳۲۵۵

• **بابل**، خیابان امامزاده عبدالله، چهارشنبه پیش، بیت الزهراء، هیات یا فاطمه الزهراء (س).
 مسؤول: آقای قلبی آهنگری تلفن: ۰۱۱۱۲۲۶۳۸۵۲-۲۲۹۵۶۵۰

• **تهران**، میدان انقلاب، کارگر جنوبی، پاساژ مهستان، طبقه دوم، شماره ۳۵، انتشارات ساجدین.
 مسؤول: آقای رحیمی تلفن: ۰۲۱-۶۹۴۶۷۰۳

• **گرگان**، خیابان امام (ره)، روبروی هتل خیام، ساختمان نساجی، طبقه بالا، فروشگاه جبهه.
 تلفن: ۰۱۷۱-۳۳۲۶۷۷۹

• **سبزوار**، خیابان بیهقی، خیابان بسیج مستضعفین (حمام حکیم) مسجد شهید توسلی، نوارخانه هیات محبین اهل بیت (ع)
 تلفن: ۰۴-۴۴۲۵۰۴

• **حوزه علمیه نجف آباد اصفهان، بسیج امام خامنه ای**.
 مسؤول: آقای محمود شکری تلفن: ۰۳۱۲۲۲۷۲۷

• **زنجان**، چهار راه پایین، جنب پارک، ساختمان

• برای اشتراک شما اقدام شد:

زینب السادات دهقان، یزد / حامد کلاویانی، قم / عباس فرازی، تهران / واحد نوروزی، فارس / عبدالرضا شادمان، امیدیه / عبدالحسین لیاف قاسمی، اصفهان / دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل / شهاب الدین نصراللهی، ری / محمد امین توکلی زاده، تهران / سید محمد رضا حبیبی، سرپل ذهاب / سید روح الله حسینی، قم / مؤسسه آموزش عالی باقر العلوم، قم / دانشگاه امام صادق، تهران / مجید الیاسی، تهران / نسرتین حاجی خلیلی، مراغه / سید محمد علی ابن رسول، اصفهان / حوزه علمی میبد / میرعلی تقی احمدپور، نکا

نامه ها و گزارش های شما به دستمان رسید:

حکیمه اصغری، رواسجان / جهانگیر راحمی، هشتروند / عبدالرضا شادمان، امیدیه خوزستان / سید صالح علم الهدی، تهران / سیده منیره موسوی، ؟ / پ. حمیدی، قم / م.م. تهران

نماینده های بخش نشریه ی خیمه

• **اراک**، شهرک ولی عصر (عج)، انتهای خیابان شهید مطهری، چهار راه، محصولات فرهنگی علمدار.
 مسؤول: آقای سعید احمدی ۰۸۶۱۳۱۳۸۷۵۷

• **کرمان**، چهار راه کاظمی، نرسیده به مسجدالرسول، سرپرستی موسسه قرض الحسنه بسیجیان.
 مسؤول: آقای معماری ۰۹۱۱۳۴۱۴۸۲۶

• **میبد**، سه راه یختان، جنب بانک ملت، صوت الشهداء.
 مسؤول: آقای علمچی ۰۳۵۲۷۷۳۳۶۴۱

• **همدان**، میدان امام، پاساژ قائم، طبقه دوم، صوت الذاکرین.
 مسؤول: آقای نیکو منظر ۰۸۱۱۲۵۲۵۴۲۷